

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مبادی العربیه

جلد سوم
بخش نحو

با حل کامل تمرینات

ترجمه:

دکتر غلامرضا کریمی فرد

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید چمران اهواز

۱۳۹۲

پیشگفتار مترجم

زبان عربی، از آن نظر که زبان اسلام و قرآن است، برای ما ایرانیان اعتبار ویژه‌ای دارد. علاوه بر آنکه احادیث، روایات و بسیاری از کتابهای معتبر دینی ما به این زبان است. بسیاری از اندیشمندان ما در زمینه‌های مختلف علمی اعم از شعر و ادبیات، فقه، اصول، فلسفه، تفسیر، تاریخ، جغرافیا، پزشکی، ریاضی، نجوم و غیر آن، تألیفات ارزشمندی را به زبان عربی از خود به جای گذاشته‌اند که استفاده از آنها مستلزم دانستن این زبان است. زبان عربی دارای اصول و قواعدی است که اصطلاحاً آنرا «صرف و نحو» می‌گویند و علی‌رغم آشنایی عمومی، فراگیری آن به صورت کاربردی، نیازمند صرف وقت و حوصله کافی و آموزش صحیح آن است.

صرف، علم تغییر و تحول کلمه از یک ساخت به ساختی دیگر است که برای به دست آوردن معنی تازه صورت می‌گیرد. در علم صرف می‌آموزیم که مثلاً چگونه از کلمه «علم»، کلمه «عالم» به عنوان صفت ساخته می‌شود یا کلمه «معلوم» که اسم مفعول است، و به همین ترتیب؛ مثلاً کلمه «مُعَلِّم» به معنی اسم فاعل و «تعلیم و تعلُّم» در معنی مصدری و «عَلَّامَه» که در معنی صفت مبالغه است.

اما نحو، علم چگونگی ترکیب کلمات و تأثیر آنها بر یکدیگر و نقش آنها در جمله و ارتباط جملات با یکدیگر است. علم نحو به ما می‌گوید که مثلاً در جمله «کَتَبَ عَلِيٌّ الدَّرْسَ» فعل و عامل است و عَلِيٌّ فاعل و مرفوع و الدَّرْسَ مفعول به و منصوب.

در موضوع صرف و نحو عربی از آغاز تا کنون کتابهای بسیاری نوشته شده است که هر کدام با دیگری از حیث روش و زبان گفتار، متفاوت است. یکی از این کتابها که معمولاً در مراکز علمی و آموزشی تدریس می‌شود، کتاب «مبادی العربیه» است. این کتاب که تألیف «رشید الشرتونی» است در میان دانشجویان، طلاب و دوستداران زبان

عربی جایگاهی ویژه یافته و در کنار سایر کتابهای معتبر صرف و نحو عربی، از سوی کاربران مورد استفاده فراوان قرار می‌گیرد.

کتاب مبادی العربیه در یک مقدمه و چهار مجلد از مبتدی تا عالی نوشته شده است. هر مجلد آن دارای دو بخش صرف و نحو است که با یک سطح معین از فراگیران زبان عربی تناسب دارد. نگارنده پس از مطالعه و تدریس مکرر این کتاب با توجه به ضرورت و نیازی که برای ترجمه و شرح آن احساس می‌کرد، به این کار مبادرت ورزید. در انجام این کار همه تلاش و دقت مترجم در آن بود که ترجمه کتاب با روشی علمی و درست صورت گیرد و توضیحاتی که می‌تواند در درک بهتر مطالب، خواننده را یاری نماید، همراه با حل کامل تمرینات بر آن افزوده گردد.

نیز چنانچه برای فهم بهتر مطلب، به توضیحاتی نیاز بوده است، این توضیحات در میان پراکنش در متن و گاهی در پانویس آورده شده و در قسمتهایی که مؤلف کتاب (در متن یا تمرینات) مطلبی را به نادرستی ذکر کرده است، اصلاحات لازم صورت گرفته و در پانویس به آن اشاره شده است. تمرینهای مربوط به هر درس در پایان درس با حل کامل آنها آمده و کوشش بسیار شده است تا جواب پرسشها، درست و بی اشکال باشد و اگر پرسشی به دلایل علمی، چند پاسخ داشته است، تمام پاسخها نوشته و توضیح داده شده است.

با همه تلاش و صرف وقت فراوان و دقتی که در فراهم آوردن این کتاب صورت گرفته است، مسلماً باز هم بدون ایراد و اشکال نیست؛ هرچند سعی شده است اشکالاتی که در چاپ قبلی کتاب وجود داشت، در این چاپ تصحیح شود. در هر حال امید است استادان محترم و دوستان و عزیزان علاقمند و دانشجویان گرامی، چنانچه موردی یافتند بر من بخشیده و آن را یادآوری فرمایند تا در چاپهای بعدی اصلاحات لازم صورت گیرد.

در اینجا لازم می‌دانم از کمیته تألیف و ترجمه دانشکده: آقایان دکتر شهابی، دکتر گنجی و کتر سیاحی؛ ویراستار ادبی کتاب آقای دکتر صالحی مازندرانی، داوران کتاب آقایان دکتر آبدانان و دکتر محکی پور، ویراستار علمی کتاب آقای دکتر سردار شهابی و همچنین شورای انتشارات و مسؤولان و کارکنان محترم اداره چاپ و انتشارات دانشگاه و

همه کسان، بویژه دانشجویانی که حسن نظر و اظهار مراتب علاقمندی آنان نسبت به این ترجمه، در انجام آن مؤثر بوده است سپاسگزاری نمایم.

همچنین از آقای علی سیاحی فارغ التحصیل کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات عربی دانشگاه که برای پی گیری کار تایپ و بازخوانی و اصلاح اشتباهات تایی کتاب کمک شایسته ای به این جانب نمودند، سپاسگزاری می نمایم.

بی شک، انجام این کار بدون همکاری و محبت همسر که با ایجاد انگیزه و نشان دادن شکیبایی، این جانب را همراهی نمود، میسر نشده است؛ از این رو مراتب سپاسگزاری عمیق و صادقانه خود را نسبت به ایشان ابراز می دارم.

و من الله التوفیق
غلامرضا کریمی فرد
تابستان ۱۳۹۲

پیشگفتار مؤلف

دستور زبان عربی علمی است که به وسیله آن، حالت‌های گوناگون کلمات عربی - چه به تنهایی و چه در جمله - شناخته می‌شود و هدف از آن، دور ماندن گوینده و نویسنده از اشتباه در گفتن و نوشتن است. علم دستور زبان عربی به دو بخش تقسیم می‌شود:

- نخست بخشی که از مفردات (ساخت‌های گوناگون واژه‌ها) سخن می‌گوید و آن را «**علم صرف**» می‌نامند.

- دوم بخشی که از جمله (چگونگی ترکیب واژه‌ها و موقعیت آنها) سخن می‌گوید و به آن «**علم نحو**» گفته می‌شود.

کلام: کلام مرکب از کلمات و کلمات مرکب از حروف الفباست.

حروف الفبا: حروف الفبا - بنابر درست‌ترین نظر - بیست و نه (۲۹) حرف است. آغاز آنها همزه است که به آن «الف یابسه^۱» گفته می‌شود و پایان آنها «یاء».

حروف شمسی و قمری: هنگامی که «أل» تعریف بر اسم داخل شود، حرف اول از حروف آن اسم، یا شمسی است یا قمری.

تفاوت میان حروف شمسی و قمری در این است که هنگام قرار گرفتن آنها پس از «أل»، لام تعریف در تلفظ با حروف شمسی، به جنس حرف پس از خود تبدیل و آن حرف مشدد می‌شود؛ مانند: «الشمس» (أشمس) و «الدار» (أدار). اما در حروف قمری لام تعریف بر لفظ خود باقی می‌ماند و خوانده می‌شود؛ مانند: «القمر» و «الجبل».

۱ - همزه (۶) قبول حرکت می‌کند و اگر بالای الف نوشته شود به آن «الف یابسه» می‌گویند؛ مانند: «أعطی، سأل والنبا». در برابر آن «الف لیینه» است که قبول حرکت نمی‌کند؛ مانند: «قال، دعا و رمی». همزه در آغاز، وسط و آخر کلمات واقع می‌شود، ولی الف در آغاز کلمه واقع نمی‌شود بلکه در وسط و آخر کلمات می‌آید، زیرا الف همیشه ساکن است و ابتدای به ساکن ممکن نیست. (ر.ک: جامع الدروس العربیه مصطفی الغلاتینی، ج ۲، ص ۱۴۵).

حروف شمسی چهارده حرف اند که عبارتند از: «ت ث د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ل ن».

حروف قمری نیز چهارده حرف اند که عبارتند از: «أ ب ج ح خ ع غ ف ق ک م ه و ی».

الف بر دو نوع است: متحرک و ساکن. الف متحرک، همزه‌ای است که به شکل الف نوشته می‌شود. الف ساکن آن است که در پایان حروف الفبا و پیش از «یاء» می‌آید و از آن به «لام» (لام الف) تعبیر می‌شود تا بدین وسیله تلفظ آن ممکن شود. این الف را «الف لینه» یا حرف «هاوی^۱» می‌گویند. این الف نه از جمله حروف شمسی به حساب می‌آید نه قمری، برای اینکه ساکن است و ابتدای به ساکن در زبان عربی ممکن نیست.

حروف صحیح و معتل: همه حروف الفبای عربی، صحیح اند جز «الف، واو و یاء» که حروف معتل می‌باشند، زیرا - چنان که در مبحث اعلال گفته شده است - دستخوش تغییر و تبدیلند.

حرکتها: هنگام سخن گفتن، در تلفظ حروف از حرکات کمک گرفته می‌شود. حرکات بر سه نوعند: «ضمه» که «واو» با آن متناسب است و فتحه که «الف» با آن تناسب دارد و کسره که «یاء» با آن متناسب است. ضد حرکت، سکون است. حرکتها بر همه حروف داخل می‌شوند، جز «الف لینه» که همواره ساکن است. بر «واو» و «یاء» همه حرکتها داخل می‌شوند، اعم از اینکه پیش از آنها ساکن باشد؛ مانند: «الرَّأْيُ» و «الدَّلِيلُ» یا متحرک؛ مانند: «عَلِيٌّ وَعَلِيًّا وَعَلِيٌّ وَعَلُوٌّ وَعُلُوٌّ وَعُلُوًّا وَعُلُوٌّ»؛ مگر در فعل مضارع ناقص (یایی یا واوی) که ضمه به علت سنگینی، مقدر و فتحه به سبب سبکی، ظاهر می‌شود؛ مانند: «يَدْعُوٌّ وَيَرْمِيٌّ». همچنین مانند اسم منقوص که در آخر آن غیر از فتحه (که ظاهر می‌گردد) ضمه و کسره به سبب سنگینی، مقدر می‌شود؛ مانند: «جَاءَ الْقَاضِي وَرَأَيْتُ الْقَاضِيَّ وَ مَرَرْتُ بِالْقَاضِيَّ».

۱ - حروف «الف، واو، یاء» را حروف هوایه می‌گویند، به دلیل اینکه صدای آنها از فضای دهان بیرون می‌آید و از این سه، «الف» گسترده‌گی مخرجش در فضای دهان بیشتر است. لسان العرب، ج ۱، ص ۱۳ و المنجد، ص ۸۷۸.

حروف لین و مدّ: حروف عله ساکن را اعم از اینکه مجانس با حرکت پیش از خود باشد؛ مانند: «عُودٌ وِ مِیلٌ» یا غیر مجانس، مانند: «قَوْمٌ وِ سَیْرٌ»، حرف **لین** می‌گویند^۱.

حرف لین را در حالت نخست (که با حرکت پیش از خود مجانس باشد) حرف «مدّ» هم می‌گویند؛ زیرا در هنگام تلفظ آن، صدا کشیده می‌شود. ولی الف، همواره حرف «مدّ» است؛ مانند: «مالٌ» و اگر پیش از آن ضمه یا کسره باشد، تبدیل آن به «واو» یا «یاء» لازم می‌شود و دیگر به صورت الف باقی نمی‌ماند.

تنوین: تنوین نون ساکنی است که لفظاً به آخر اسم ملحق می‌شود، بدون اینکه نوشته شود. تنوین به صورت تکرار یک حرکت، نشان داده می‌شود و تنها به کلمات معرب منصرف ملحق می‌گردد.

ضوابط: ضوابط چهار موردند که عبارتند از: «شَدّ، مدّ، همزه وصل و همزه قطع».

شَدّ، بر ادغام دو حرف همجنس یا (در بعضی موارد) نزدیک به هم دلالت دارد؛ مانند: «قَدَمٌ» و علامت آن سین کوچک کوتاه شده‌ای است که در بالای حرف، رسم می‌شود (◌̣).

مَدّ، نمایانگر الف محذوفی است که جای آن بعد از همزه‌ای است که به صورت الف نوشته می‌شود؛ مانند: «أَمَنٌ» که اصل آن «أَمَّنٌ» بوده است. علامت آن، الف خوابیده دو سوخمیده‌ای است که در بالای حرف رسم می‌شود (◌̣).

همزه وصل آن است که تنها در آغاز کلام تلفظ می‌شود و در میانه کلام به تلفظ در نمی‌آید؛ مانند: «أَذْهَبُ يَا غَلامُ» و «یا غَلامُ أَذْهَبُ».

۱- مؤلف با این عبارت که گفته است: «یقالُ للحرفِ حرفُ لینٍ إذا وَقَعَ بعدهُ حرفٌ علهٌ ساکنٌ...» در تعریف حرف لین دچار لغزش گردیده است؛ زیرا طبق تعریف وی، حروف «عین» و «میم» و «قاف» و «سین» در مثالهای ذکر شده باید حرف لین باشد که این درست نیست، بلکه حرف لین همان حرف عله است؛ یعنی حرف عله را در صورتی که ساکن باشد، اعم از اینکه مجانس با حرکت پیش از خود باشد یا نباشد، حرف لین گویند چون به نرمی تلفظ می‌گردد و لین در لغت به معنی نرمی است.

همزه قطع^۱ آن است که در هر جایی از کلام واقع شود، به تلفظ در می آید؛ مانند :
«اَكْرِمُ يَا وَلَدُ اَبَوَيْكَ» و «يَا وَلَدُ اَكْرِمِ اَبَوَيْكَ». احکام این نوع همزه را در بخش
صرف ملاحظه خواهید کرد.

۱ - علامت همزه وصل یک صاد کوچک (ص) بر بالای همزه است و علامت همزه قطع یک باء کوچک و کوتاه شده است (۶) که در موقع فتح و ضم بر بالای همزه و در موقع کسر در پایین آن گذاشته می شود.

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم.....	ج
پیشگفتار مؤلف.....	و
موضوع نحو.....	۲
مواضع رفع و نصب فعل مضارع.....	۳
مواضع جزم فعل مضارع.....	۸

مرفوعات

فاعل.....	۱۵
نایب فاعل.....	۲۱
مبتدا و خبر.....	۲۲
مرتبه مبتدا و خبر.....	۲۸
رابطه های خبر با مبتدا.....	۳۲
وابسته های مبتدا و خبر.....	۳۶
۱- درباره مبتدای وصفی.....	۳۶
۲- درباره حذف هر یک از مبتدا و خبر.....	۳۶
۳- ضمیر فصل یا عماد.....	۳۹

افعال ناقصه

اسم کان و دیگر افعال ناقصه.....	۴۷
---------------------------------	----

افعال مقاربه

۵۳	اسم کاد و دیگر افعال مقاربه
۵۷	حروف شبیه به لیس
۶۰	خبر ان و دیگر حروف شبیه به فعل
۶۷	لای نفی جنس
۷۱	ضمیر شأن

منصوبات

۷۳	مفعول مطلق
۷۶	مفعول به
۷۸	متعدی شدن فعل به بیش از یک مفعول
۸۲	اسم فعل
۸۵	اسم فاعل و صیغه های مبالغه
۸۹	اسم مفعول
۹۱	صفت مشبیه
۹۳	مصدر
۹۵	افعل تعجب
۹۹	تحذیر و اغراء
۱۰۲	اختصاص
۱۰۴	اشتغال
۱۰۹	تنازع
۱۱۵	منادا
۱۲۰	استغاثه
۱۲۳	ندبه

١٢٥	ترخيم
١٢٦	مفعول لأجله
١٢٨	مفعول فيه
١٣٢	مفعول معه
١٣٥	حال
١٣٨	اقسام حال و ارتباط آن با صاحب حال
١٤٢	رتبه حال، صاحب حال و عامل حال
١٤٥	تميز
١٤٧	تميز كنايات عدد
١٥١	افعل تفضيل
١٥٥	افعال مدح و ذم
١٥٨	استثنا

مجرورات

١٦٣	حروف جر
١٦٥	اضافه
١٦٦	اضافه معنوی (محض)
١٦٩	اضافه لفظی (غير محض)

توابع

١٧٥	نعت
١٨١	توكيد (تأكيد)
١٨٥	بدل
١٨٨	عطف

حرف

۱۹۱ معانی حروف جر
۲۰۲ حروف قسم
۲۰۶ حروف عطف
۲۰۹ حروف استفهام و جواب و نفی و ردع
۲۰۹ حروف تنبيه و تحضيض
۲۱۱ حروف شرط و تفصیل و مصدر
۲۱۳ حروف تفسیر و مفاجات و استقبال
۲۱۴ حروف توقع، انواع لامها و حروف زائده

پیوسته های نحو

۲۱۹ جمله
۲۲۲ اعراب (ترکیب کردن)
۲۲۴ اعراب فعل
۲۲۶ اعراب اسم
۲۲۷ کتابنامه

Mabadi al – Arabiyyah

Book 3

Syntax volume

With Answers

Translated by
G. Karimifard, Ph. D.

Shahid Chamran University Press
Ahvaz - Iran

2013

علم النحو

۱- موضوع نحو

۲۹۲- نحو دربارهٔ حالت آخر کلمات و موقعیت آنها هنگام ترکیب در جمله و چگونگی ساخت جمله بر اساس مقتضای کلام صحیح عربی، بحث می‌کند.

۲۹۳- الفاظ در موقع ترکیب دو نوع اند :

۱- مبنی: و آن الفاظی است که آخر آنها همیشه در یک حالت ثابت است.

۲- معرب: و آن الفاظی است که در آخر آنها حالت های مختلفی پدیدار می‌شود.

۲۹۴- فایدهٔ علم نحو، شناختن سخن درست از نادرست است.

فعل

۲ - مواضع رفع و نصب فعل مضارع

۲۹۵ - هرگاه فعل مضارع از عوامل نصب و جزم و از آنچه آنرا مبنی می سازد^۱ خالی باشد، مرفوع می شود؛ مانند «يُثْمِرُ الشَّجَرُ».

۲۹۶ - هرگاه یکی از حروف ناصبه، پیش از فعل مضارع درآید، فعل مضارع منصوب می شود. حروف ناصبه یازده حرف اند به ترتیب زیر:

«أَنْ، لَنْ، إِذَنْ، كَيْ، لَكَيْ، لَمْ، تَلْعِيلُ، لَمْ، تَأْكِيدُ، حَتَّى، أَوْ، (به معنی إلی، كَيْ، إِلَّا) فاء سببیه، وَاوِ، مَعِيَّةٌ، وَاوِ، فَاءٌ، ثُمَّ وَاوِ» (چهار حرف اخیر برای عطف است).

۲۹۷ - «أَنْ» در دو جا واقع می شود:

- یکی مبتدا، که أَنْ و فعل مضارع منصوب پس از آن به عنوان مبتدا در محلّ رفع اند؛ مانند: «أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ» که تقدیر آن «صيامكم» است.

- دیگری پس از لفظی (فعلی) که بر یقین و رجحان^۱ دلالت نداشته باشد؛ مانند: «أُرِيدُ أَنْ أَعْلَمَ»، که تقدیر آن «أُرِيدُ التُّعْلَمَ» است.

۱- بنا، یا لازم است (یعنی ثابت است) یا عارضی. از افعال، فعل ماضی و امر بنایشان لازم است و فعل مضارع بنایش عارضی است؛ چون در اصل، معرب است و بر اثر پیوستن بعضی عوامل به آن، مبنی می شود: یکی وقتی که نون جمع مؤنث به آن متصل شود (صیغه های ۶ و ۱۲)؛ مانند: «يَذْهَبْنَ وَ تَذْهَبْنَ» (که مبنی بر سکون است) و دیگری وقتی که نون تأکید به آن متصل شود، مانند: «يَذْهَبْنَ وَ يَذْهَبْنَ» (که مبنی بر فتح است).

۲۹۸- «إِذْنَ» به سه شرط فعل مضارع را منصوب می کند :

- در آغاز جمله جواب باشد.

- متصل به فعل باشد.

- فعل بر آینده دلالت داشته باشد.

مثلاً در جواب کسی که گفته است «سَازُورُكُ» بگوییم: «إِذْنَ أُكْرِمُكَ».

۲۹۹- «لام تأکید» که به سبب داشتن معنی نفی و انکار، لام جحود (یعنی نفی و انکار) هم

نامیده می شود، پس از «كَانَ مَنْفِيٌّ» و برای تأکید نفی می آید؛ مانند: «مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ»

(خداوند به آنان ستم نمی کند - توبه / ۷۰)

۳۰۰- «حَتَّى» منصوب نمی کند مگر اینکه به معنی «تعلیل» (یعنی بیان علت) باشد؛ مانند:

«زُرْنِي حَتَّى أُكْرِمَكَ» یا برای بیان غایت؛ مانند: «سِرِّ حَتَّى تَبْلُغَ الْجَبَلَ».

۳۰۱- «أَوْ» منصوب نمی کند مگر اینکه بتوانیم به جای آن «إِلَّا» استثنائیه یا «إِلَى» انتهائیه

قرار دهیم؛ مانند: «عَاقِبُهُ أَوْ يُطِيعَ» یعنی «إِلَى أَنْ يُطِيعَ»: «تأینکه اطاعت کند» یا «إِلَّا أَنْ يُطِيعَ»

: «مگر اینکه اطاعت کند».

۳۰۲- «وَأَوْ مَعِيَّةً» و «فَاءٌ سَبَبِيَّةٌ» هنگامی فعل مضارع را منصوب می کنند که :

- پیش از آنها نفی محض آمده باشد؛ مانند: «لَا أُرُورُكَ وَ تَهْجُرْنِي» (با توجه به دوری

کردن تو از من، به دیدارت نمی آیم).

۱- منظور افعال قلوب است که یا دلالت بر رجحان دارند؛ مانند «ظَنَّ، خَالَ، حَسِبَ، زَعَمَ، جَعَلَ، هَبَّ و...» یا دلالت بر یقین؛ مانند: «رَأَى، عَلِمَ، وَجَدَ، أَلْفَى، دَرَى وَ تَعَلَّمَ». شایان گفتن است که اگر «أَنْ» بعد از افعال یقین واقع شود، بنا بر اینکه محقق از «أَنْ» است، عمل نمی کند؛ مانند آیه شریفه «أَفَلَا يَرُونَ إِلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا» (مزمل / ۲۰) و اگر بعد از افعال رجحان واقع شود، هر دو وجه را جایز دانسته اند؛ مانند: «أَحْسِبُ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا» (عنكبوت / ۲) و «حَسِبُوا أَنْ لَّا تَكُونُ فِتْنَةً» (مانده / ۷۱). ر.ک: شرح شذور الذهب، ابن هشام، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، المكتبة المصرية، بیروت، ۱۹۹۲ ص ۲۷۵-۲۷۶

– یا پیش از آنها طلب محض آمده باشد، مانند: «جُودُوا فَتَّسُدُوا» (بخشش کنید تا سروری نمایید).

یادآوری: نفی محض آن است که :

– پس از نفی، چیزی که آن را به مثبت تبدیل کند، نیامده باشد (مثلاً در عبارت: ما تَزَالُ تَأْتِينَا فِتْحَدُّنَا، «پیوسته نزد ما می آید پس با ما سخن می گویی»؛ تَزَالُ که معنای منفی است، حرف نفی «ما» را به مثبت تبدیل کرده است).

– یا نفی به وسیلهٔ إِلا، نقض نشده باشد (مانند: ما أَرَاكَ إِلاَّ تَقْوَمُ فَتَعِظُنَا، «من هیچگاه تو را ندیدم مگر اینکه به اندرز دادن ما می پردازد»).

اما طلب محض آن است که طلب، به صورت مصدر یا اسم فعل یا جمله خبری نیامده باشد (مانند: سُكُوتًا فَيَنَامُ النَّاسُ؛ صَهْ فَأَحَدٌ تُكْ؛ رَزَقْنِي اللَّهُ مَالًا فَآتَصَدَّقُ بِهِ. در این مثالها «فاء» سببیه، فعل مضارع را منصوب نکرده است).

۳۰۳- «واو» و «فاء» و «ثُمَّ» و «أَوْ» هنگامی فعل مضارع را منصوب می کنند که فعل را به اسم جامد؛ یعنی اسم غیر مؤول به فعل، عطف دهند؛ مانند: «لَوْلَا مَشَاغِلِي فَتَمَنَعَنِي لَزُرْتُكَ» (اگر گرفتاریهایم نبود که مرا باز می دارد، به دیدارتو می آمدم). شاهد در «مَشَاغِلِي» است که اسم جامد (غیر مؤول به فعل) است^۱ و «تَمَنَعُ» در عطف به آن منصوب شده است.

۱- منظور از اسم جامد (غیر مؤول به فعل) که در اینجا آمده است، جامد در برابر مشتق – که در صرف از آن بحث می شود – نیست، بلکه منظور اسمی است که از معنی فعلی خالی بوده و در تقدیر به جای فعل ننشسته باشد. چنین اسمی را اسم صریح می گویند، اعم از اینکه مصدر باشد (مزید یا مجرد) یا غیر مصدر؛ و غیر مصدر اعم است از اینکه عَلم باشد یا غیر عَلم؛ مانند:

و لُبْسُ عَبَاءٍ وَ تَقَرَّرَ عَيْنِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ لُبْسِ الشُّفُوفِ ◀

تمرین ۵۳- عِلَّتْ نَصَبِ فِعْلِ مَضَارِعٍ رَا دَرِ عِبَارَتِهَآیْ زَیْرِ بَیَانِ کُنِید :

► (پوشیدن جامهٔ ضخیم [و فقیرانه] عبا، اما بودن در کنار دوستان و عزیزانی که چشمم روشن از دیدار آنان می‌شود، نزد من دوست داشتنی تر از پوشیدن جامهٔ نازک [و فاخری] است که در دوری از آنان به تن کنم. ظاهراً شعر از میسون بنت بحدل بن أنیف مادر یزید بن معاویه است).

در این بیت «لَبَسَ» اسم صریح است از نوع مصدر مجرد که در معنی فعلی به کار نرفته است. پس «تَقَرَّرَ» در عطف به آن، منصوب شده است. همچنین مانند: «مُقَاوَمَتُكَ الْعَدُوَّ ثُمَّ تَنْتَصِرَ» و «لَوْلَا النَّخْلُ فِي الصَّحْرَاءِ وَ يُعَدِّي الْبَسْدُوِيَّ لَمْ يَجِدْ قُوَّتَهُ». در مثال نخست، «مُقَاوَمَةٌ» مصدر مزید و اسم صریح است در غیر معنی فعلی. در مثال دوم نیز «النَّخْلُ» اسم صریح غیر مصدر است در غیر معنی فعلی. همچنین در عبارت «لَوْلَا زَيْدٌ وَيُحْسِنُ إِلَيَّ لَهَلَكْتُ» «زَيْدٌ» اسم صریح غیر مصدر (اسم علم) است و معنی و کاربرد فعلی ندارد.

أَمَّا دَرِجَمَلَةٌ: «الطَّائِرُ فَيَغْضَبُ زَيْدُ الدَّبَابِ» فعل مضارع «يَغْضَبُ» واجب الرفع است؛ زیرا معطوف علیه آن (الطَّائِرُ)، اسم غیر صریح است که گر چه به ظاهر اسم است، تقدیراً و در معنا به جای فعل به کار رفته و معنی آن «يَطِيرُ» است چون صلهٔ موصول «أَلِ» است و اصل در صلهٔ این است که جمله باشد؛ بنابراین، کلمهٔ «الطَّائِرُ» به منزلهٔ «يَطِيرُ» و در تقدیر «الَّذِي يَطِيرُ» است زیرا آمدن «أَلِ» موصول به جای «الَّذِي» مقتضی عدول صله از فعل به اسم فاعل شده است؛ بدان سبب که «أَلِ» موصول جز بر بعضی مشتقات که می‌توانند صله قرار گیرند (یعنی اسم فاعل و اسم مفعول و صیغهٔ مبالغه که مانند اسم فاعل است)، داخل نمی‌شود. بدین ترتیب، غیر صریح بودن اسم وقتی است که به عنوان وصف، صلهٔ «أَلِ» قرار گرفته باشد.

نکتهٔ حائز اهمیت و شایان توجه در اینجا این است که در عباراتی که فعل مضارع توسط حروف عطف «و او» و «فاء» و «ثم» و «أو» منصوب می‌شود، آن فعل مضارع به وسیلهٔ «أَلِ» ناصبهٔ مقدره که می‌تواند ظاهر هم بشود، منصوب خواهد بود؛ بنابراین تأویل به مصدر می‌شود و چون اسم معطوف علیه، اسم صریح و در غیر معنی فعلی است؛ عطف اسم به اسم می‌شود. اما در مواردی که فعل مضارع منصوب نمی‌شود به سبب این است که اسم معطوف علیه، غیر صریح و در معنی فعلی است و اگر فعل مضارع منصوب شود، در آن صورت تأویل به مصدر می‌شود که عطف اسم به فعل خواهد بود و این درست نیست. پس برای پرهیز از این اشکال، فعل مضارع را مرفوع می‌خوانند تا همچنان لفظاً و تقدیراً به عنوان فعل باقی بماند و چون از طرف دیگر، اسم معطوف علیه نیز غیر صریح و در معنی فعلی است، بنابراین، عطف فعل به فعل محسوب می‌شود. در این مورد می‌توان به کتابهای معتبر نحو، مانند النحو الوافی، ج ۴، ص ۲۸۷ - ۲۸۹ و شرح ابن عقیل، جلد ۲، ص ۳۵۸ - ۳۵۹ و شرح قطر الندی ص ۸۹ - ۹۰ مراجعه کرد.

- لا تَقْتَرِبُ مِنَ النَّمَامِ فَيُفْسِدَ أَخْلَاقَكَ (فاء سببیه که پیش از آن طلب محض است).
- دَعْنِي مِنَ هَذِهِ الْمَشَاكِلِ فَتَرِيحَنِي (فاء سببیه که پیش از آن طلب محض است).
- رَأَيْتُ أَخَوَيْكَ عَلَى أَعْظَمِ جَانِبٍ مِنَ الْأَسْتِقَامَةِ وَالنَّشَاطِ فَقُلْتُ لَهُمَا إِذْنُ تَنْجَحَا فِي حِرْفَتِكَمَا (إِذْنُ که در صدر جمله جواب و متصل به فعل مستقبل آمده است).
- هَلَّا تُقْبَلَانِ عَلَى مَوَائِدِ الْعِلْمِ فَتَنْجَحَا (فاء سببیه که جمله پیش از آن طلب محض از نوع تحضیض آمده است).
- هَلْ أَنَا مَقْصَرٌ فِي حَقِّكَ فَتُبْخَسَنِي حَقوقي (فاء سببیه که پیش از آن طلب محض آمده است).
- لَعَلَّ الطَّيِّبَ يُبْرِئُ عَلَيْنَا فَيَغْنَمَ حَمْدَنَا (فاء سببیه که پیش از آن طلب محض آمده است).
- لَيْتَكَ تَصَدَّقْتَ عَلَى الْبَائِسِ فَتَغْنَمَ أَجْرَهُ (فاء سببیه که پیش از آن طلب محض آمده است).

تمرین ۵۴- جملات زیر را تصحیح کنید:

إِصْطَنَعَ هَذَا الْفَاضِلُ عِنْدِي صَنِيعَةً جُلِيًّا فَقُلْتُ إِذْنُ أَنَا أَكْرَمُهُ (إِذْنُ أَكْرَمُهُ يَا إِذْنُ أَنَا أَكْرَمُهُ) - لَمْ يَأْتِنِي بِيَسْنَةٍ سَاطِعَةٍ فَأَذْعَنُ لَهُ (فَأَذْعَنُ لَهُ) - كُنْ لِيَنَّ الْمَقَادَةَ فَتَجْرِي الْأُمُورُ عَلَيَّ إِيشَارِك (فَتَجْرِي...) - مَا كُنْتُ لِأَعْرِفَ مَطَاوِيَّ ضَمِيرِكَ قَبْلَ هَذَا الْعَهْدِ (لَأَعْرِفَ مَطَاوِيَّ...) - أَيْنَ تَذْهَبُ فَأَتْبِعُكَ (فَأَتْبِعُكَ).

۳ - مواضع جزم فعل مضارع

۳۰۴- اگر یکی از ادوات جزم پیش از فعل مضارع درآید، فعل مضارع مجزوم می‌شود. ادوات جزم بر دو قسم است: برخی که تنها یک فعل را مجزوم می‌کنند و برخی دیگر که دو فعل را جزم می‌دهند.

۳۰۵- ادوات جزمی که یک فعل را مجزوم می‌کنند، چهار تا هستند: «لم»، «لَمَّا»، «لام امر و لاء نهی»؛ مانند: «لَمْ يَذْهَبْ أَحَدٌ»، «تَعَلَّمَ أَخِي الْقِرَاءَةَ وَلَمَّا يَكْتُبُ»، «لَطَبْتُ نَفْسَكَ» و «لَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ».

۳۰۶- ادوات جزمی که دو فعل را مجزوم می‌کنند، دوازده موردند. «إِنْ» (اگر)، «إِذَا» (اگر)، «مَنْ» (هر کس، هر کسی)، «مَا» (هر چیزی، چیزی که)، «مَهْمَا» (هرچه، هرگاه)، «أَيُّ» (هر کدام)، «كَيْفَمَا» (هرگونه)، «مَتَى» (هروقت، وقتی که)، «أَيْنَمَا» (جایی که، هرجا)، «أَيَّانَ» (هر وقت)، «أَنَّى» (هر جا، جایی که)، «حَيْثُمَا» (هر جا، جایی که)؛ مانند: «إِنْ تَكْسَلْ تَخْسِرْ» فعل اول، فعل شرط و فعل دوم، جواب شرط نامیده می‌شود.

۳۰۷- همه این ادوات اسم اند^۱ مگر «إِنْ» که حرف است. همچنین همه آنها مبنی هستند، مگر «أَيُّ» که به سبب دائم الاضافه بودنش، معرب است.

۱- در مورد «إِذَا»، از آن جهت که حرف است یا اسم، اختلاف نظر وجود دارد. بسیاری از علمای نحو، از جمله «سیبویه» آن را حرف دانسته اند و برخی هم به اسم (ظرف) بودن آن عقیده دارند. در اینجا نیز مؤلف آن را اسم دانسته. اما وی در مبادی العربیه جلد دوم در مطلب شماره ۳۰۷ آن را حرف دانسته است. در مورد «إِذَا» رجوع شود به: علی توفیق الحمد، المعجم الوافی فی النحو العربی، دارالجلیل، ص ۳۷. در مورد «مَهْمَا» نیز برخی گفته اند گاهی به عنوان حرف به کار می‌رود؛ مثلاً در این شعر از زهیر که می‌گوید:

مَهْمَا تَكُنْ عِنْدَ امْرِئٍ مِنْ خَلِيقَةٍ وَإِنْ خَالَهَا تَخْفَى عَلَى النَّاسِ، تُعَلِّمُ

۳۰۸ - قاعده فعل شرط این است که مقدم بر جواب شرط و به صورت فعل خبری و متصرف باشد. ولی جواب شرط مقید به چنین شرایطی نیست.

۳۰۹ - شرط و جواب شرط :

- گاهی از نظر نوع متفق اند که ممکن است هر دو مضارع باشند، مانند: «إِنْ تَصْبِرْ تَنْظُرْ» یا هر دو ماضی باشند؛ مانند: «إِنْ صَبَرْتَ ظَفَرْتَ». و گاهی از نظر نوع مختلف اند؛ مانند: «إِنْ صَبَرْتَ تَنْظُرْ».

یادآوری: اگر فعل شرط و جواب آن هر دو مضارع باشند، جزم آنها واجب است و اگر هر دو ماضی باشند، در محلّ جزم اند؛ اگر فعل شرط ماضی و جواب شرط مضارع باشد جزم و رفع مضارع جایز است. رفع آن به این عنوان است که خبر برای مبتدای محذوف است آنگاه جمله متشکل از مبتدا و خبر، جواب شرط می شود.

۳۱۰ - همه اسمهای شرط باید در آغاز کلام واقع شوند؛ بنابراین ما قبل این اسمها در آنها عمل نمی کند، مگر حرف جر؛ مانند: «بِمَنْ تَذْهَبُ أَذْهَبُ» یا مضاف؛ مانند: «كِتَابَ مَنْ تَقْرَأُ أَقْرَأُ». پس اگر چیزی غیر از این دو، در اسمهای شرط عمل کند، عمل آنها لغو و از شرطیت خارج می شوند، فعل مضارعی هم که پس از آنها آمده است، مرفوع می گردد؛ مانند: «إِنَّ مَنْ يَطْلُبُ يُجِدُ».

یادآوری: - هرگاه ادوات شرط پس از حرف جر یا پس از مضاف (و در مقام مضاف الیه) واقع شوند در محلّ جر هستند. (مانند: «عَمَّا تَسْأَلُ أَسْأَلُ؛ غَلَامٌ مِّنْ تَضْرِبِ أَضْرِبِ»). - اگر بر زمان یا مکان دلالت داشته باشند، بنا بر ظرفیت در محلّ نصب و متعلق به شرط اند

«مهما» را حرف و در معنی «إِنْ» دانسته اند. اما برخی دیگر پاسخ داده اند که «مهما» در اینجا نیز اسم و در مقام مبتدا است یا خبر «تکن» و اسم آن «خلیقه» است که لفظاً مجرور به «مِن» زائده است و محلاً منصوب. در این خصوص می توان به «معنی»، باب اول، زیر کلمه «مهما» مراجعه کرد.

(مانند: متى تَقُمُ أَقْبَلًا). — واگریش ازلفظی که مفید حدث و رویدادی (بدون زمان) است واقع شوند، مفعول مطلق هستند (مانند: أَيْ ضَرَبْتُ تَضْرِبُ أَضْرَبُ) — و اگر پس از آنها فعل لازم در آید، مبتدا بوده و فعل شرط و جواب آن خبر آنها خواهد بود (مانند: مَنْ يَذْهَبُ أَذْهَبُ مَعَهُ). — و اگر پس از آنها فعل متعدی بیاید که بر آنها عمل کرده است، مفعول به اند (مانند: مَنْ تَضْرِبُ أَضْرِبُهُ). — و اگر آن فعل متعدی بر ضمیر رجوع کننده به آن ادوات، عمل کرده باشد از باب اشتغال است (مانند: مَنْ يُكْرِمُهُ زَيْدٌ أُكْرِمُهُ) که در این حالت جایز است به عنوان مبتدا در محلّ رفع باشد یا به عنوان مفعول به برای فعل محذوفی که فعل ذکر شده در عبارت، مفسّر آن است، در محلّ نصب باشد. اسمهای استفهام نیز در این توضیحات همچون ادوات شرط اند.

۳۱۱- در پنج مورد واجب است «فاء» بر جواب شرط وارد شود:

۱- وقتی که همراه با «قد» یا «سین» یا «سوف» باشد؛ مانند: «مَنْ مَدَحَكَ بَمَا لَيْسَ فَيْكَ فَقَدْ ذَمَّكَ» و «إِنْ فَعَلْتَ السَّوَاءَ فَسَتَلْحَقُكَ النَّدَامَةُ؛ إِنْ زُرْتَنِي فَسَوْفَ أَزُورُكَ».

۲- وقتی که با «ما» یا «لن» منفی شده باشد؛ مانند: «إِنْ جَاءَنِي ضَيْفٌ فَمَا أَطْرُدُهُ يَا فُلَانُ أَطْرُدُهُ».

۳- وقتی که فعل جامد باشد؛ مانند: «إِنْ أَسَاؤُوا فَبَيْسَ مَا فَعَلُوا».

۴- وقتی که فعل طلبی باشد؛ مانند: «إِنْ سَقَطَ عَدُوُّكَ فَلَا تَشْمَتْ بِهِ».

۵- وقتی که جمله اسمیه باشد؛ مانند: «مَهْمَا أَرَدْتَ فَإِنِّي مُسْتَعِدٌّ لِقَضَائِهِ».

۳۱۲- اگر جواب شرط مضارع مثبت باشد، جایز است «فاء» بر آن وارد شود؛ مانند: «مَنْ

يُحْسِنُ إِلَى الْفَقِيرِ فَيُحْسِنُ اللَّهُ إِلَيْهِ».

- در غیر موارد مذکور وارد شدن «فاء» بر جواب شرط ممتنع است.

یادآوری: فعل مضارع پس از «فاء» جزاء، مرفوع می شود، بنابراین ضمیری به عنوان

مبتدا پس از «فاء» در تقدیر است و جمله مرکب از مضارع و فاعلش خبر آن خواهد بود؛

مثلاً در عبارت مذکور، تقدیر آن چنین است: «فَهُوَ يُحَسِّنُ اللَّهُ إِلَيْهِ». در این صورت «هو» مبتدا و «يُحَسِّنُ» خبر آن است. جمله متشکل از مبتدا و خبر، جزای شرط و در محلّ جزم است).

۳۱۳- فعل مضارع واجب است در جواب طلب (همه انواع طلب؛ مانند: امر و نهی و استفهام و تمنی و ترجی و عرض و تحضیض) به استثنای نفی، بسبب «إِنْ» شرطیه مقدره ای مجزوم شود، به شرط اینکه جواب، خالی از «فاء» و «واو» بوده و مسبب از ماقبل خود باشد؛ مانند: «تُبُّ إِلَى اللَّهِ تَخْلُصُ» (به سوی خدا توبه کن تا رهایی یابی)؛ (أَدْعُونِي أَجْتَجِبْ لَكُمْ؛ لَا تَكْفُرْ تَدْخُلِ الْجَنَّةَ: کفر نوز تا وارد بهشت شوی؛ أَيْنَ بَيْتِكَ أَرْزُكَ: خانه ات کجاست تا تو را دیدار کنم؛ لَيْتَ لِي مَالًا أَنْفَقَهُ: کاش من مالی داشتم تا آن را انفاق کنم؛ لَعَلَّ اللَّهَ يَرْحَمُنِي أَتُبُّ: بدان امید که خداوند مرا رحمت کند توبه می کنم؛ أَلَا تُضَيِّفُنَا نَكْرِمُكَ: چون میهمان ما شوی تو را گرامی می داریم؛ هَلَّا تَزُورُنِي أَرْزُكَ، به دیدار من بیا تا به دیدار تو بیایم).

تمرین ۵۵- هر جا که واجب می بینید، «فاء» شرط بر جواب شرط در آورید:

- إِنْ أَصْرْنَا هَذَا الْجَاهِلُ عَلَى غَوَايِهِ سَيَنْدَمُ (فَسَيَنْدَمُ) آجلاً أَوْ عَاجِلاً.

- لَا تَنْكَبْ عَلَى الْمَلَاهِي تَنْدَمُ (دل به بازیها مسپار که پشیمان شوی. البته جوازاً می توان

گفت فتندم بر این اساس که «فاء»، سببیه باشد: دل به بازیها مسپار بدان سبب که پشیمان می شوی^۱).

- مَهْمَا أَحْسَنْتَ إِلَى ذَوِي الْفَاقَةِ إِنَّهُ (فَائِتُهُ) لَا يَضِيعُ لَكَ أَجْرٌ.

- إِذَا تَبَّعَ هَذَا الْغَلَامُ قَدْ تَبَّعَ (فَقَدْ تَبَّعَ) أَبُوهُ مِنْ قَبْلِهِ.

- إِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَكْبَرُ مِنْكَ قُلْ (فَقُلْ) سَبَقَنِي إِلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ فَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي.

- وَإِذَا رَأَيْتَ أَصْغَرَ مِنْكَ قُلْ (فَقُلْ) سَبَقْتُهُ إِلَى الدُّنُوبِ فَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي.

تمرین ۵۶- جملات زیر را ترکیب کنید:

۱- به مطلب شماره ۳۰۳ از مبادی جلد ۴ و فایده شماره ۱ ذیل مطلب ۳۱۷ در همانجا مراجعه شود.

- كيفما تَتَصَرَّفُ أَتَصَرَّفُ (كيفما: اسم شرط جازم مركب از «كيف» عامل جزم و «ما» زائده غير عامل، حال و محلاً منصوب؛ تَتَصَرَّفُ: فعل شرط مجزوم، فاعل آن ضمير مستتر أنت؛ أَتَصَرَّفُ: جواب شرط مجزوم، فاعل آن ضمير مستتر أنا).

- ما يَسُرُّكَ يَسُرُّنِي و ما يُؤَلِّمُكَ يُؤَلِّمُنِي (ما: اسم شرط جازم، مبتدا محلاً مرفوع؛ يَسُرُّ: فعل شرط مجزوم ولي علامت (سكون) جزم به عُلَّتْ وجود ادغام در حرف آخر، ظاهر نمی شود و مقدر است، فاعل آن ضمير مستتر هو است؛ كَ: مفعولٌ به و محلاً منصوب؛ يَسُرُّ: جواب شرط و مجزوم که به عُلَّتْ ادغام در حرف آخر و عدم امکان ظهور علامت جزم، سكون آن مقدر است، فاعل آن ضمير مستتر «هُوَ»؛ ن: برای وقایه است؛ ی: مفعولٌ به و محلاً منصوب. جمله شرط و جواب شرط خبر «ما» در محلّ رفع. جمله «وما يُؤَلِّمُكَ يُؤَلِّمُنِي» مانند همین جمله است، با این تفاوت که علامت جزم در شرط و جواب شرط ظاهر است).

- حَيْثُما يَجِلُّ الكَرِيمُ تَحْفُفُ به التَّجِلَّةُ (حيثما: اسم شرط جازم مركب از «حيث» ظرفیه مکانیه و «ما» زائده غير عامل، در محلّ نصب بنا بر ظرفیت؛ يَجِلُّ: فعل شرط مجزوم که به عُلَّتْ ادغام در حرف آخر و عدم امکان ظهور علامت جزم، سكون آن مقدر است؛ الكَرِيمُ: فاعل و مرفوع، علامت آن ضمه ظاهره، تَحْفُفُ: جواب شرط و مجزوم که علامت سكون جزم به عُلَّتْ ادغام در حرف آخر نمی تواند ظاهر شود و مقدر است؛ به: جار و مجرور متعلق به تحفُّفُ؛ التَّجِلَّةُ: فاعل و مرفوع؛ جمله «يَجِلُّ الكَرِيمُ» مضافٌ اليه و محلاً مجرور است و جمله «تَحْفُفُ...» چون همراه فاء جزائیه نیست، محلی از اعراب ندارد).

- لا يَمْنَعُكُمْ سُوءٌ ما تَعْلَمُونَ مِمَّا أَنْ تَنْتَفِعُوا بِأَحْسَنِ ما تَسْمَعُونَ مِمَّا (لا: حرف نفی غير عامل؛ يَمْنَعُ: فعل مضارع مرفوع؛ كُمْ: مفعولٌ به محلاً منصوب؛ سُوءٌ: فاعل و مرفوع، مضاف؛ ما: اسم موصول، مضافٌ اليه محلاً مجرور؛ تَعْلَمُونَ: فعل مضارع مرفوع به بقای نون، صلة موصول، محلی از اعراب ندارد، ضمير «واو» فاعل آن است و محلاً مرفوع؛ مِمَّا: جار و مجرور متعلق به تعلمون؛ أَنْ: حرف ناصبه و مصدریه، عامل؛ تَنْتَفِعُوا: فعل مضارع منصوب به أَنْ، علامت آن حذف نون، فاعل آن ضمير بارز «واو»، جمله فعل و فاعل تأویل به مصدر در محلّ نصب، مفعولٌ به دوم برای يَمْنَعُ، تقدیر آن چنین است: لا يَمْنَعُكُمْ... انتفاعكم... یا منصوب به نزع

خافض: لا يَمْنَعُكُمْ... من انتفاعِكُمْ؛ بأحسنِ جارٍ ومجرورٍ متعلّقٍ به تنتفعُوا؛ ما: اسم موصول، مضافٌ إليه محلاً مجرور؛ تسمعون: فعل مضارع مرفوع علامت آن بقای نون، صلّه موصول و محلی از اعراب ندارد؛ منّا: جار و مجرور متعلّق به تسمعون).

تمرین ۵۷ - عبارت های زیر را تصحیح کنید:

- لا تُمارِ العُلَماءَ يَمُقْتونَكَ (يَمُقْتونَكَ) - إذا رأيتَ الرَّجُلَ لَجوجاً مُمارياً مُعجِباً بِنَفْسِهِ قَدْ تَمَّتْ (فَقَدْ تَمَّتْ) خِيسارَتُهُ - لِيَخْتارَ (لِيَخْتارَ) كُلُّ مَنْكُم ما يَطيبُ لَهُ - ما تَأْمُرُنِي بِهِ أُمْتِئِلُهُ (أُمْتِئِلُهُ يا فامْتِئِلُهُ) - أَسْرِعْ إلى إِغائِثِي تُنْقِذُنِي (تُنْقِذُنِي) مِنْ مَخالِبِ الدَّهْرِ - إِنَّ الجَميلَ و إن طالَ الزَّمانُ بِهِ لیسَ يَخْضُدُهُ إِلَّا الَّذی زَرَعَ (این وجه درست است بر اساس اینکه لیس... خبر إن است، زیرا «إن» شرطیه ای که در اینجا در ضمن عبارت به صورت معترضه آمده است، «وُصلیه» است^۱ که احتیاج به جواب ندارد. با این حال از باب ترجیح شرط بر آنچه که محتاج خبر است (یعنی إن که محتاج خبر است)، می توان گفت: فَلَیسَ... در این حالت آوردن «فاء» بر لیس واجب است؛ چون فعل جامد است).

۱ - «إن» وُصلیه، إن زائده ای است که برای اتصال بخشی از کلام به بخشی دیگر و تقویت معنای آن آورده می شود و در چیزی عمل نمی کند بنا بر این احتیاج به جواب ندارد. ضمن اینکه می توان از آوردن آن هم بی نیاز بود. (ر. ک: عباس حسن، النحو الوافی، ط ۳، دارالمعارف، مصر، ج ۴، ص ۴۳۳)

مرفوعات

اعراب اسم بر سه نوع است: رفع و نصب و جر. هر یک از این سه نوع دارای جایگاههایی است که در این مبحث مطالعه خواهید کرد.

اسم در دوازده مورد مرفوع است که عبارتند از: فاعل، نایب فاعل، مبتدا، خبر، اسم «کان» و اخوات آن، اسم «کاد» و اخوات آن، اسم «ما و لا و لات و ان» نافی، خبر «ان» و اخوات آن و خبر «لا» ی نفی جنس.

۴- فاعل

۳۱۴- فاعل اسم مرفوعی است که فعل تام معلوم یا شبه فعلی که بر آن مقدم است، بدان اسناد داده شده است؛ مانند: «نَبَّغَ الدَّارِسُ».

یادآوری: شرط است که فعل: ۱- مقدم بر اسم مرفوع باشد؛ زیرا اگر مؤخر شود، آن اسم مرفوع، مبتدا خواهد بود ۲- تام باشد؛ زیرا مرفوع افعال ناقصه اسم فعل ناقص نامیده می شود نه فاعل ۳- معلوم باشد؛ زیرا مرفوع فعل مجهول، نایب فاعل نامیده می شود.

منظور از شبه فعل: مصدر، اسم فاعل، أفعال تفضیل، صفت مشبّهه، صیغه های مبالغه، اسم فعل و اسم مفعول است.

۳۱۵- فاعل بر دو نوع است:

- اسم ظاهر، مانند: «ذَهَبَ الْقَائِدُ».

- ضمیری که یا مذکور است؛ مانند: «تاء و واو» در مثل «ذَهَبْتُ وَ ذَهَبُوا»؛ یا مستتر است؛ مانند: «القائدُ ذهب» (در ذهب ضمیر «هو» مستتر است).

یادآوری: فاعل و عامل آن یا صریح اند؛ چنانکه مشاهده نمودید یا مؤول به صریح. فاعل مؤول به صریح عبارت است از موصول حرفی و صلۀ آن؛ مانند: «بَلَّغْنِي أُمَّكَ نَاجِحٌ» یعنی نَجَاحُكَ. عامل مؤول به صریح، یا اسم فعل است (مانند: هیهات زید) یا اسم فاعل است (مانند: المدرسَةُ نَاجِحَةٌ تَلَامِدُهَا)، یا صفت مشبّه است (مانند: المدرسَةُ نَظِيفَةٌ تَلْمِيزُهَا) یا مصدر است؛ مانند: «رَاقِنِي تَرْتِيلُكَ الْقُرْآنَ» یعنی «أَتَاكَ تُرْتِيلُ الْقُرْآنِ».

۳۱۶- اگر فاعلِ ظاهر، مثنی یا جمع باشد، به عامل آن علامت تشبیه و جمع ملحق نمی گردد؛ زیرا فعل جز به یک فاعل اسناد داده نمی شود. پس گفته می شود: «ذَهَبَ أَخَوَاكَ» و گفته نمی شود: «ذَهَبَا أَخَوَاكَ».

۳۱۷- اگر فاعل، مؤنث حقیقی و متصل به فعل متصرف باشد، و جواباً به آن «تاء» تأنیث ملحق می شود؛ مانند: «تَعَلَّمَتِ الْفَتَاةُ».

اگر فاعل، مؤنث مجازی یا مؤنث حقیقی ولی غیر متصل به فعل باشد، یا فعل آن جامد باشد، جایز است «تاء» تأنیث، به فعل ملحق نشود؛ مانند: «نِعَمَ الْجَارِيَةُ» (طَلَعَ الشَّمْسُ؛ سَافَرَ الْيَوْمَ مَرِيْمٌ). البته بهتر است «تاء» ملحق شود؛ مانند: «سَافَرَتِ الْيَوْمَ مَرِيْمٌ».

یادآوری: اگر فعل به وسیله «إِلَّا» یا غیر یا سوی از فاعلش منفصل شده باشد، بهتر است بدون «تاء» تأنیث باشد، مانند: «مَا صَامَ إِلَّا فَاطِمَةُ»؛ زیرا فاعل در حقیقت محذوف و تقدیر آن چنین است: «مَا صَامَ أَحَدٌ...». اگر فاعل ضمیر مؤنث باشد، قاعده کلی این است که «تاء» تأنیث به فعل ملحق شود؛ مانند: «الشَّمْسُ طَلَعَتْ»؛ (ضمیر مؤنث مستتر «هی» در طَلَعَتْ، فاعل آن است).

۳۱۸- اگر فاعلِ ظاهر، مثنی یا جمع سالم باشد، به مانند فاعل مفرد با آن عمل می شود؛ مثلاً گفته می شود: «صَلَّى الْمُؤْمِنُونَ» و «صَلَّتِ الْمُؤْمِنَاتُ» همان گونه که گفته می شود: «صَلَّى الْمُؤْمِنُ» و «صَلَّتِ الْمُؤْمِنَةُ».

۳۱۹- اگر فاعل ظاهر، اسم ملحق به جمع سالم باشد، مانند: «بَنِينَ و بنات» یا جمع مکسر باشد؛ مانند: «جواری» یا اسم جمع باشد، مانند: «نساء» یا شبه جمع^۱ باشد؛ مانند: «شَجَر»، الحاق و عدم الحاق «تاء» تأنیث به فعل جایز است. پس می‌گوییم: «إِبْتَسَمَ الْبَنُونَ» یا «إِبْتَسَمَتِ الْبَنُونَ» و «إِبْتَسَمَ الْبَنَاتُ» یا «إِبْتَسَمَتِ الْبَنَاتُ». بقیه نیز به همین منوال است.

۳۲۰- اصل در فاعل این است که پس از فعل و پیش از مفعول بیاید؛ مانند: «كَتَبَ التَّلْمِيذُ قَرَضَهُ».

۳۲۱- در سه مورد واجب است فاعل بر مفعول مقدم شود:

- ۱- هنگامی که اعراب آن دو معلوم نباشد، مانند: «كَرَّمَ أَبِي عَمِّي».
- ۲- هنگامی که مفعول محصور^۲ باشد مانند: «مَا حَصَدَ الزَّارِعُ إِلَّا الْقَمَحَ».
- ۳- هنگامی که فاعل ضمیر متصل به فعل باشد مانند: «جَنَيْنَا الثَّمَرَ».

۱- اسم جمع اسمی است که بر جماعت و گروه دلالت دارد و از لفظ خود مفرد ندارد؛ مانند: «خَيْل، شَعْب، قَوْم، نِسَاء» و شبه جمع که آن را اسم جنس جمعی نیز می‌گویند، بر جماعت و گروه دلالت می‌کند؛ اما فرق میان آن و مفردش یک «تاء» یا «باء» نسبت در آخر مفرد است؛ مانند: «تَفَاح و تَفَاحَةٌ» یا «شَجَر و شَجَرَةٌ» یا «رُؤْمَان و رُؤْمَانَةٌ» یا «إِفْرَنْج و إِفْرَنْجِي».

۲- در متن عربی کتاب به جای محصور^۲، محصور آمده است که البته چون معنای اصطلاحی آن مورد نظر نبوده است و مقصود، محصور بودن مفعول، به «إِلَّا» است، بیان درستی است اما با توجه به توضیح زیر، مناسب تر دیده شد در اینجا، محصور^۲ ذکر کنیم:

در علم معانی در بحث «حصر و قصر» گفته شده است: گاهی چیزی به چیزی دیگر اختصاص داده می‌شود، به این معنی که به غیر او نمی‌رسد و مختص به خود اوست. به این شیوه سخن، حصر یا قصر گفته می‌شود. برای حصر راههایی را برشمرده اند که یکی از آنها «نفي و استثناء» است؛ (یعنی حصر کردن به کمک ادات نفی و حرف استثناء) همان گونه که در مثال‌های بالا دیده می‌شود. در این صورت لفظ اول را که به لفظ دوم اختصاص داده شده، «مختص» یا «محصور» و لفظ دوم را «مختص به» یا «محصور^۲» می‌نامند. در اینجا «حَصَدَ الزَّارِعُ» محصور و «الْقَمَح» محصور^۲ است. در مثال شماره ۱ از مطلب ۳۲۲ نیز «هَدَبَ النَّاسُ» محصور و «الدِّين» محصور^۲ است.

۳۲۲- در سه مورد واجب است مفعول بر فاعل مقدم شود:

- ۱- هنگامی که فاعل محصور^۱ فیہ باشد، مانند: «مَا هَدَبَ النَّاسَ إِلَّا الدِّينُ الْقَوِيمُ».
- ۲- هنگامی که مفعول ضمیر متصل به فعل، و فاعل اسم ظاهر باشد؛ مانند: «أَفَادَنِي كَلَامُكَ».

۳- هنگامی که به فاعل، ضمیر مفعول متصل شده باشد مانند: «زَانَ الشَّجَرَ زَهْرَهُ».

یادآوری: در مورد اول به این دلیل فاعل (الدین) بر مفعول (الناس) مقدم نشد که اگر چنین بود، حصر بر مفعول واقع می شد (یعنی مفعول محصور^۲ فیہ می شد). در مورد دوم به این دلیل که جایز نیست، مادام که امکان آوردن ضمیر متصل وجود دارد ضمیر منفصل آورده شود، و در مورد سوم به این دلیل که ضمیر، لفظاً و رتبه^۳ به ما بعد خود برنگردد؛ زیرا برگشت ضمیر به مابعد (جز در مواردی خاص مانند: باب تنازع، مدح و ذم، ضمیر شأن و قصه و چند مورد دیگر که در کتاب های نحو آمده است)، غیرممکن است.^۱

۳۲۳- در سه مورد واجب است مفعول بر فعل و فاعل مقدم شود:

- ۱- هنگامی که مفعول از الفاظ واجب الصدارة باشد؛ مانند: «مَنْ رَأَيْتَ».
- ۲- هنگامی که فعل آن پس از «فاء» جزاء در جواب «أما»^۲ واقع شده باشد و مفعول دیگری برای فعل نباشد؛ مانند: «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ» (وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ) — الضَّحَى ۹ — (۱۰).

۱- تنازع مانند: شَرَحَا وَأَفَادَنِي أَخْوَاك، در این مثال، «الف» در شَرَحَا به ما بعد خود؛ یعنی «أخوأك» برمی گردد. مدح و ذم مانند: «نِعْمَ رَجُلًا زَيْدٌ» که ضمیر مستتر «هو» در نعم فاعل آن است و به رجلاً که تمیز است، برمی گردد. ضمیر شأن مانند: هو الدِّينُ أَسَاسُ التَّمَدُّنِ؛ در اینجا نیز «هو» به «الدِّين» بر می گردد که پس از آن واقع شده است.

۲- «أما» حرف شرط و تفصیل و غیر عامل است. شرط بودنش به دلیل این است که «فاء» جزاء بر جواب آن داخل می شود. همیشه پس از آن اسم می آید و در اینجا هم مفعول به، مقدم بر فعل شده است تا میان «أما» و «فعل» فاصله باشد. ضمناً اگر فعل، مفعول خود را داشته باشد، آنچه پس از «أما» آمده است مفعول به منصوب توسط فعل ◀

۳- هنگامی که مفعول ضمیر منفصل باشد؛ مانند: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ».

یادآوری: واجب است فعل حذف شود آن هنگامی که فعل دیگری پس از آن، آن را تفسیر کند؛ مانند: «إِذَا الْعَنْبُ نَضَحَ فَأَقْطَفَهُ»؛ یعنی «إِذَا نَضَحَ الْعَنْبُ». گاهی فاعل به سبب اضافه مصدر به آن یا حرف جر «باء» یا «من» یا «لام»، لفظاً مجرور می شود و در این حالت محلاً مرفوع است؛ مانند: «كُنْفِي بِالْعِلْمِ حَلِيَّةٌ» (ضَرْبَتِكَ ضَرْبَ الْحَارِسِ اللَّصِّ؛ مَازَرَنِي مِنْ أَحَدٍ).

تمرین ۵۸- فاعل را در جملات زیر نشان دهید:

- أَنْفَقَ الْإِفْرَنْجَةُ (فاعل) أَمْوَالاً طَائِلَةً عَلَى تَمَائِلِ ثَمِينَةَ أَقَامُوهَا (ضمیر بارز واو) لِلنَّابِغِينَ فِيهِمْ.
- وَافَانِي مِنْ عِنْدِ أَبِي مَا (فاعل) قَرَرْتُ (فاعل) بِهِ عَيْنًا.
- هَذِهِ مَسْأَلَةٌ يَتَنَازَعُهَا طَرَفَا (فاعل) الْوَهْمِ وَالصَّحَّةِ.
- رُبَّمَا صَحَّتِ الْأَجْسَامُ (فاعل) بِالْعِلَلِ.

تمرین ۵۹- در عبارتهای زیر فاعل مفرد را به فاعل مثنی و سپس فاعل جمع تبدیل نموده، همه عبارت را با فاعل تطبیق دهید.

تمرین:- ذَبَّتْ عَقْرَبُ الْبِغْضَاءِ فِي صُدُورِهِمْ - إِنَّ مَسْعَى أَهْلِ الْمَفَاسِدِ قَدْ خَابَ - صَاحِبُ الْمَعْرُوفِ لَا يَقَعُ وَإِنْ وَقَعَ يَجِدُ لَهُ مَتَكًا - أَحْسَنُ الْكَلَامِ مَا صَدَقَ فِيهِ قَائِلُهُ وَانْتَفَعَ فِيهِ سَامِعُهُ - إِلْزَمَ السَّكُوتِ فَإِنَّ فِيهِ سَلَامَةً وَتَجَنَّبِ الْكَلَامَ الْفَارِغَ فَإِنَّ عَاقِبَتَهُ النَّدَامَةُ.

پاسخ:- ذَبَّتْ عَقْرَبًا (عقارب) الْبِغْضَاءِ فِي صُدُورِهِمْ - إِنَّ مَسْعَى أَهْلِ الْمَفَاسِدِ قَدْ خَابَا (إِنَّ مَسَاعِيَ أَهْلِ الْمَفَاسِدِ قَدْ خَابَتْ) - صَاحِبَا الْمَعْرُوفِ لَا يَقَعَانِ وَإِنْ وَقَعَا يَجِدَا لِهَمَا مَتَكًا (أَصْحَابُ الْمَعْرُوفِ لَا يَقَعُونَ وَإِنْ وَقَعُوا يَجِدُوا لَهُم مَتَكًا) - أَحْسَنُ الْكَلَامِ مَا صَدَقَ فِيهِ قَائِلَاهُ وَانْتَفَعَ فِيهِ

► محذوف است؛ مانند: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ» (فصلت/۱۷). همچنین اگر غیر از مفعول به، فاعل دیگری میان «أما» و «فعل» باشد، لازم نیست مفعول به بر فعل مقدم شود؛ مانند: «أَمَّا الْيَوْمَ فَأَفْعَلُ مَا بَدَأَ لَكَ». (جامع الدروس العربیه، ۳/ ۱۱).

سامعاه (أحسنُ الكلام ما صدق فيه قائلوه و انتفع فيه سامعوه) - إلزما (إلزما) الشكوت فإن فيه سلامة و تجنباً (تجنبوا) الكلام الفارغ فإن عاقبته الندامة.
تمرین ۶۰ - عبارتهای زیر را ترکیب کنید:

- عَلِمْتُمْ أَنْ لَيْسَ عِنْدَهُ مَوْضِعٌ لِلْمَوْدَّةِ (عَلِمْتُمْ: فعل ماضی، جمع مذکر مخاطب مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر متصل بارز «تُم»؛ أَنْ: مخفف از أَنْ؛ لَيْسَ: از افعال ناقصه، مفرد مذکر غائب؛ عِنْدَ: ظرف مکان منصوب بنا بر ظرفیت، مضاف؛ هَا: مضافٌ الیه در محلّ جر؛ عِنْدَهُ متعلّق است به خبر مقدّم محذوف (موجوداً)؛ مَوْضِعٌ: اسم لیس و مرفوع؛ لِلْمَوْدَّةِ: جار و مجرور متعلّق به مَوْضِعٌ).

- قَلَّمَا يَتَعَلَّقُ بِالْعِلْمِ ذُووُ الثَّرْوَةِ (قَلَّمَا به معنی کمتر، بندرت، بزحمت: لفظی است مرکب از فعل ماضی «قَلَّ» و حرف «ما» زائده کافه که «قَلَّ» را از عمل باز داشته است. بنا بر این «قَلَّ» فاعل نمی گیرد. در این صورت بعد از «قَلَّ» فعل می آید؛ يَتَعَلَّقُ: فعل مضارع مفرد مذکر غایب؛ بِالْعِلْمِ: جار و مجرور متعلّق به «يتعلّق»؛ ذُووُ: از اسماء خمسّه و ملحق به جمع مذکر سالم است از مفرد «ذو» که «نون» آن به سبب اضافه حذف گردیده است، در اینجا فاعل و مرفوع به «واو» است؛ الثَّرْوَةُ: مضافٌ الیه و مجرور به کسره ظاهر است).

- يَسُوؤُنِي أَنْ أَسْمَعَ عَنْكَ مَا يَحْمَرُّ لَهٗ وَجْهِي خَجَلًا (يَسُوؤُنِي: فعل مضارع مفرد مذکر غایب، مرفوع؛ «ن» برای وقایه؛ «ي»: ضمیر متصل به هر سه قسم کلمه، متکلم و حده، مفعولٌ به در محلّ نصب است؛ أَنْ: حرف ناصبه و مصدریه؛ أَسْمَعَ: فعل مضارع متکلم و حده، منصوب، فاعل آن ضمیر واجب الاستتار «أنا»، «أَنْ أَسْمَعَ» تأویل به مصدر شده، تقدیر آن «سَمِعَ» فاعل «يسوء» در محلّ رفع است؛ عَنْكَ: جار و مجرور متعلّق به «أَسْمَعَ»؛ مَا: اسم موصول، مفعولٌ به «أَسْمَعَ» محلاً منصوب، يَحْمَرُّ: فعل مضارع مفرد مذکر غایب و مرفوع به ضمه ظاهر، صلّه «ما» و محلی از اعراب ندارد؛ لَهٗ: جار و مجرور متعلّق به «يَحْمَرُّ»؛ وَجْه: فاعل و مرفوع به ضمه که ضمه آن به سبب اضافه به ضمیر «ي» در تقدیر است؛ «ي» ضمیر متصل متکلم و حده، مضافٌ الیه در محلّ جر؛ خَجَلًا تمییز نسبت و منصوب به فتحه ظاهر.

۵- نایب فاعل

۳۲۴- نایب فاعل همان مفعول^۲ به است که به جای فاعل محذوفش نشسته و فعل همراه با آن از صیغه معلوم به صیغه مجهول تغییر یافته است؛ مانند: «ضربَ زيدٌ»، «سرقَ الجرسُ».

۳۲۵- به سه دلیل فاعل حذف می‌شود:

۱- آگاه نبودن از آن یا میل به پنهان داشتن وی؛ مانند: «سرقَ البيتُ». در این مثال یا سارق را نمی‌دانی چه کسی است یا نمی‌خواهی نام او را در بیاوری (و مانند: «سرقَ المالُ»).

۲- معروف و مشهور بودن آن که در این صورت ذکرش غیر ضروری به نظر می‌رسد مانند: «خُلِقَ الإنسانُ ضعيفاً» (نساء / ۲۸).

۳- غرض و مقصود ما در کلام به فاعل مربوط نمی‌شود؛ (یعنی ما در سخن خود اساساً قصد نداریم صحبتی از فاعل به میان آوریم چون موضوع و مقصود سخن ما مربوط به فاعل نیست بلکه نفس فعل، مراد سخن ماست) مانند: «زینتِ الأرضِ بأنواعِ النباتِ».

یادآوری: ۱- هر گاه فعل، مجهول باشد صحیح نیست با چیزی همراه شود که در حکم فاعل است؛ مثلاً گفته نمی‌شود: «أكلتِ التفاحةُ من الولدِ» بلکه گفته می‌شود: «أكلتِ التفاحةُ» یا اگر ذکر فاعل ضروری است، به صیغه معلوم آورده می‌شود: «أكلَ الولدُ التفاحةَ».

۲- همه احکام فاعل و فعل معلوم، بر نایب فاعل و فعل مجهول نیز جاری می‌شود.

۳- نایب فاعل به صورت جمله نیز می‌آید؛ مانند: «يُقَالُ الخِصْبُ عميمٌ» که جمله مبتدا و خبر (الخِصْبُ عميمٌ) نایب فاعل فعل يُقال می‌باشد و محلاً مرفوع است.

۳۲۶- اگر فعل به بیش از یک مفعول متعدی شده باشد، در موقع مجهول شدن، مفعول به اول به عنوان نایب فاعل مرفوع می شود و بقیه مفعول ها به حالت نصب باقی می ماند؛ مانند: «أُعْطِيَ الْفَقِيرُ دَرَهْمًا». «أَرَى أَخُوكَ الْعِلْمَ مَفِيدًا». (در جمله اخیر أخوك نایب فاعل و العلم مفیداً، مفعول دوم و سوم است. جمله را این گونه می توان تقدیر کرد: أَرَى عَلِيَّ أَخَاكَ الْعِلْمَ مَفِيدًا).

تمرین ۶۱- فاعل را از جملات زیر حذف کرده، مفعول به را به عنوان نایب فاعل در جای آن قرار دهید:

- أُبْرَمْنَا فِيمَا بَيْنَنَا عُهُودَ الصَّدَاقَةِ (أُبْرَمْتُ فِيمَا بَيْنَنَا عُهُودَ الصَّدَاقَةِ) - رَقَى الْحَاكِمُ هَذَا الْكَاتِبَ الْأَمِينَ إِلَى مَنْصَبٍ جَدِيدٍ بِمَقَلَّارَتِهِ الْعِلْمِيَّةِ (رَقَى هَذَا الْكَاتِبَ الْأَمِينَ إِلَى مَنْصَبٍ جَدِيدٍ بِمَقَلَّارَتِهِ الْعِلْمِيَّةِ) - حَزَمَ مُدِيرُ الشَّرْطَةِ التَّجْوَالَ فِي شَوَارِعِ الْمَدِينَةِ بَعْدَ نَصْفِ اللَّيْلِ (حَزَمَ التَّجْوَالَ فِي شَوَارِعِ الْمَدِينَةِ بَعْدَ نَصْفِ اللَّيْلِ) - لَمْ يَعْطِنِي أَحَدٌ مِثْلَ عَقْلِي (لَمْ أَوْعِظْ) - شَرِبْتُ الْمُرَّ فَلَمْ أَرِ شَيْئاً أَمراً مِنَ الْفَقْرِ (شَرِبَ الْمُرَّ فَلَمْ يَرِ شَيْئاً أَمراً مِنَ الْفَقْرِ).

تمرین ۶۲- نایب فاعل مفرد را به جمع تبدیل کنید:

- يُكْتَمُ السِّرُّ (تُكْتَمُ الْأَسْرَارُ) عِنْدَ الْأَمْنَاءِ - تُعَابُ هَذِهِ الشَّائِبَةُ (هَذِهِ الشَّوَابُّ يَا هَوْلَاءَ الشَّوَابِّ) خَاصَّةً عِنْدَ الْأَدْبَاءِ - لَا يُخَيَّبُ الْمُحْتَاجُ (الْمُحْتَاجُونَ) - يُوعِظُ الْمُسْتَبْصِرُ (الْمُسْتَبْصِرُونَ) فِي كُلِّ فُرْصَةٍ تُسْنَحُ - أَنْشِدَتْ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ (هَذِهِ الْقَصَائِدُ يَا هَوْلَاءَ الْقَصَائِدِ) مَرَّتَيْنِ - أَسْتُجِيبُ دُعَاءَ (أَسْتُجِيبُ أَدْعِيَةَ) الصَّالِحِينَ - لَا يُزَالُ التَّعَصُّبُ (لَا تُزَالُ التَّعَصُّبَاتُ) إِلَّا بِالْعِلْمِ - لَا تُصَابُ الْفُرْصَةُ (الْفُرْصَةُ) فِي كُلِّ وَقْتٍ - يُرَخِّي السِّجْفُ (تُرَخَّى الْأَشْجَافُ) - يُعَذِّبُ الْهَالِكُ (الْهَالِكُونَ) فِي النَّارِ.

۶- مبتدا و خبر

۳۲۷- مبتدا اسم مرفوعی است که از عوامل لفظی خالی است^۱ تا خبر به آن اسناد داده شود. خبر هم، لفظی است که به مبتدا اسناد داده می‌شود و تمام کننده معنای آن است؛ مانند: «العلم مفید».

یادآوری: ۱- مبتدا یا به طور صریح است (مانند العلم در مثال فوق)، یا مؤول به صریح است؛ مانند: «أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ» یعنی «صیامکم خیر لکم».

۲- مبتدا یا در آغاز جمله ابتداییه است؛ مانند: «القناعة غنی» یا در آغاز جمله حالیه؛ مانند: «سِرْتُ وَ الْبَدْرُ فِي كَيْدِ السَّمَاءِ» یا در آغاز جمله نعتیه؛ مانند: «رَأَيْتُ شَيْخاً مَجْلِسُهُ مَهِيْبٌ» یا در آغاز جمله خبریه؛ مانند: «الظُّلْمُ مَرْتَعَةٌ وَ خَيْمٌ» یا در صدر جمله صله موصول؛ مانند: «زارنی الذی أبوه خطیب».

۳۲۸- اصل در مبتدا این است که معرفه باشد تا هنگامی که از آن خبر داده می‌شود مفید واقع گردد. پس اگر اسم نکره نیز متضمن فایده ای باشد (یعنی معنای خاصی را افاده کند) مبتدا آوردن آن جایز است.

۳۲۹- اسم نکره هنگامی که خاصه یا عامه باشد، متضمن فایده است؛ زیرا خاصه بودن آن، اسم را به معرفه نزدیک می‌کند و عامه بودن آن، در برگیرنده همه افراد آن جنس (همه مصادیق لفظ) خواهد بود و شبیه به اسم معرفه ای است که دارای «أل» جنسیه است.

۱- زیرا اگر عوامل لفظی بر آن وارد شود، در آن صورت یا اصلاً مبتدا نخواهد بود یا اگر مبتدا باشد، خبر بدان اسناد داده نمی‌شود؛ مثلاً در: جاء علی، علی مبتدا نیست چون عامل لفظی جاء آن را معمول و فاعل خود قرار داده است. در: «إِنَّ عَلِيًّا عَالِمٌ»، علیاً که در اصل مبتدا بوده اینک اسم إن است و عالم که خبر بوده و به «علی» اسناد داده شده بود، اینک به علت داخل شدن إن، اسناد آن به علی نسخ شده و خبر إن است نه خبر علی.

۳۳۰- (مبتدای) نکره به صورت‌های زیر خاصه می‌شود:

- با وصف، مانند: «صَدِيقٌ مَخْلُصٌ زَارِنًا»

- با اضافه به نکره، مانند: «زَيْنَةُ مَرْءٍ أَدْبُهُ»^۱

- با عمل کردن در مابعد خود، مانند: «رَغْبَةٌ فِي الْخَيْرِ، خَيْرٌ»^۲

- با تصغیر، مانند: «كُتِبَتْ هَذَبٌ أَخْلَاقِي»^۳

۳۳۱- (مبتدای) نکره به صورت زیر عامه می‌شود:

- هنگامی که با آن عموم افراد اراده شده باشد؛ مانند: «إِنْسَانٌ خَيْرٌ مِنْ بَهِيمَةٍ».

- هنگامی که پس از استفهام آمده باشد؛ مانند: «هَلْ أَحَدٌ فِي الدَّارِ».

- هنگامی که پس از نفی آمده باشد؛ مانند: «مَا جَاهِلٌ بَيْنَنَا».

یادآوری: برای ابتدا به نکره مجوزهای دیگری نیز ذکر کرده اند؛ مانند اینکه: مبتدا

پس از ظرف یا جار و مجرور واقع شده باشد؛ مانند: «عِنْدِي مَالٌ يَأْتِي مَالٌ» یا اینکه دعا

باشد؛ مانند: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» و غیره که در کتاب‌های مفصل نحو آمده است.

۳۳۲- اصل در خبر این است که نکره باشد، زیرا وصف است برای مبتدا.

خبر گاهی به صورت معرفه می‌آید و آن هنگامی است که مبتدا نیز معرفه باشد؛ مانند:

«هَذَا رَفِيقُنَا».

۱- در متن کتاب «زَيْنَةُ الْمَرْءِ» نوشته شده است که باید «زَيْنَةُ مَرْءٍ» باشد، چون لفظ نکره اگر در اضافه معنوی، به معرفه اضافه شود، کسب تعریف می‌کند، و برای اینکه کسب تخصیص کند (یعنی خاصه بشود) باید به نکره اضافه شود.

۲- در این مثال «فِي الْخَيْرِ» به منزله مفعول غیر صریح برای «رَغْبَةٌ» است و منظور از عمل کردن مبتدا در مابعدش همین است که مثلاً جار و مجرور معمول آن باشد، مانند: «إِعْطَاءٌ مَالاً فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ» که «مَالاً» مفعول به صریح برای «إِعْطَاءٌ» است.

۳- اسم مصغّر بدان دلیل می‌تواند مبتدای نکره خاصه باشد که در حکم اسمی است موصوف به صفتی در درون خود، زیرا در معنی آن، صفتی که تصغیر را بیان می‌کند وجود دارد؛ مثلاً: «كُتِبْتُ» یعنی «کتاب صغیر».

تمرین ۶۳ - مبتدا و خبر را مشخص کنید:

تمرین: کُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ - السَّعِيدُ مَنْ وُعِظَ بِغَيْرِهِ - الظُّلْمُ تَرْجِعُ عَاقِبَتُهُ عَلَى صَاحِبِهِ - أُسِيرَ النُّخَطَايَا عِنْدَ بَابِكَ وَاقِفْتُ - مَا بَالُ قَصْرِكَ وَحَشًا لَا أَنْيَسَ بِهِ - الدَّهْرُ مِشَارِيئُهُ لَا تَصْفُو - الطَّيْرُ بِالطَّيْرِ يُصَادُ - كَلَامُ الرَّجُلِ مِيزَانُ عَقْلِهِ - خَيْرُ الْبِرِّ عَاجِلُهُ - أَحَقُّ النَّاسِ بِزِيَادَةِ النِّعَمِ أَشْكُرُهُمْ لَمَّا أُوتِيَ مِنْهَا - أَخِي هُوَ أَفْصَحُ مِنْكَ لِسَانًا.

پاسخ: کُلُّ: مبتدای اول، سَمَاعُ: مبتدای دوم، أَعْظَمُ: خبر برای سَمَاعِ و جمله «سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ» خبر است برای کُلِّ - السَّعِيدُ: مبتدا، مَنْ: خبر - الظُّلْمُ: مبتدا، تَرْجِعُ: خبر - أُسِيرَ: مبتدا، واقِفْتُ: خبر - ما: خبر مقدم، بَالُ: مبتدای مؤخر - الدَّهْرُ: مبتدای اول، مِشَارِيئُهُ: مبتدای دوم، لا تَصْفُو: خبر برای مِشَارِيئِهِ و جمله «مِشَارِيئُهُ لَا تَصْفُو» خبر است برای الدهر - الطَّيْرُ: مبتدا، يُصَادُ: خبر - كَلَامُ: مبتدا، مِيزَانُ: خبر - خَيْرُ: مبتدا، عَاجِلُهُ: خبر - أَحَقُّ: مبتدا، أَشْكُرُ: خبر - أَخِي: مبتدا، أَفْصَحُ: خبر

تمرین ۶۴ - مثال هایی را که در درس آمده است، ترکیب کنید: پاسخ - الْعِلْمُ مَفِيدٌ (العلم: مبتدا و مرفوع؛ مفید: خبر و مرفوع).

- أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ (أَنْ تَصُومُوا: فعل مضارع جمع مذکر مخاطب، منصوب به «أَنْ» ناصبه مصدریه، علامت نصب آن حذف «نون»، جمله با تأویل شدن به مصدر (صیامکم) مبتدا در محل رفع است؛ خَيْرٌ: خبر و مرفوع؛ لَكُمْ: جار و مجرور متعلق به خَيْرٌ).

- الْقِنَاعَةُ غِنَى (القناعة: مبتدا و مرفوع؛ غِنَى: خبر و مرفوع به ضمه مقدره چون ظاهر شدن حرکت بر الف ممکن نیست).

- سِرْتُ وَالبَدْرُ فِي كَبَدِ السَّمَاءِ (سرت: فعل ماضی متکلم وحده، اجوف یایی؛ و: حالیه؛ البدر: مبتدا مرفوع؛ فِي كَبَدِ: جار و مجرور متعلق به خبر محذوف «اسْتَقَرَّ السَّمَاءُ»: مضاف الیه مجرور است).

- رَأَيْتُ شَيْخًا مَجْلِسُهُ مَهِيْبٌ (رأيت: فعل ماضی متکلم وحده، مبنی بر فتحه مقدره به دلیل اتصال آن به ضمیر رفع متحرک و همچنین به سبب الف لام الفعل که ظهور حرکت

بر آن ممکن نیست^۱؛ شیخاً: مفعولٌ به منصوبٌ به فتحه ظاهره است؛ مجلسٌ: مبتدا مرفوع؛ هـ: مضافٌ الیه، محلاً مجرور است؛ مهیبٌ: خبر مرفوع به ضمه ظاهره، جمله مبتدا و خبر در محل نصب، صفت است برای شیخاً).

- الظلمُ مرتعُهُ وخیمٌ (الظلمُ: مبتدای اول مرفوع؛ مرتعٌ: مبتدای دوم مرفوع؛ هـ: مضافٌ الیه در محل جر؛ وخیمٌ: خبر برای مرتعٌ، مرفوع است. جمله «مرتعُهُ وخیمٌ» خبر برای الظلم است).

- زارنی الذی اُتوه خطیبٌ (زار: فعل ماضی مفرد مذکر غایب مبنی بر فتح است؛ ن: برای وقایه است؛ ی: مفعولٌ به و محلاً منصوب؛ الذی: اسم موصول، فاعل در محل رفع؛ أبو: از اسماء خمسہ مبتدای مرفوع به واو: هـ: مضافٌ الیه در محل جر است؛ خطیبٌ: خبر مرفوع است؛ جمله «أبوه خطیبٌ» صله موصول است و محلی از اعراب ندارد).

- صدیقٌ مخلصٌ زارنا (صدیقٌ: مبتدای نکره موصوفه، مرفوع؛ مخلصٌ: نعت برای صدیقٌ، مرفوع؛ زار: فعل ماضی مفرد مذکر غایب، مبنی بر فتح و فاعل آن ضمیر جایز الاستتار «هو» است؛ نا: مفعولٌ به در محل نصب، جمله «زارنا» فعل و فاعل و مفعول در محل رفع خبر است برای صدیقٌ).

- زینةٌ مرءٌ أدبه (زینةٌ: مبتدای نکره خاصه به اضافه، مرفوع؛ مرءٌ: مضافٌ الیه مجرور؛ أدبٌ: خبر مرفوع؛ هـ: مضافٌ الیه محلاً مجرور است).

- رغبةٌ فی الخیر، خیرٌ (رغبةٌ: مبتدا مرفوع؛ فی الخیر: جار و مجرور، مفعول غیر صریح است برای رغبةٌ؛ خیرٌ: خبر و مرفوع است).

۱- شاید این تصور باشد که «رأیت» و هر آنچه از فعل ماضی به ضمیر رفع صحیح متصل شود (مانند: ذهبْتُ و ضربتُ و...) مبنی بر سکون است ولی واقعیت این است که فعل ماضی مبنی بر فتحه است، اما در این صیغه‌ها به همان علت که در بالا اشاره شده است امکان ظهور فتحه نیست و سکون به طور عارضی به جای آن آمده است و گرنه فعل کماکان مبنی بر فتحه است که البته در این موارد، فتحه مقدره است. این مسأله را مبادی جلد چهارم در شماره ۲۱۸ ص ۱۲۸ در مبحث «البناء» آورده است.

- كُتِبَ هَدَبٌ اخلاقی (كُتِبَ: مبتدای مصغر مرفوع؛ هَدَبٌ: فعل ماضی مفرد مذکر غایب، مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر مستتر «هو» و جمله، خبر است در محل رفع؛ اخلاق: مفعولٌ به منصوب به فتحه مقدره به عِلَّتْ اضافه شدن به ضمیر «ی»؛ ی: ضمیر متکلم وحده، مضاف الیه در محل جر).
- إِنْسانٌ خَيْرٌ مِنْ بِهِمَةٍ (انسانٌ: مبتدای نكرة عامه و مرفوع؛ خَيْرٌ: خبر مرفوع، من بهیمية: جار و مجرور متعلق به خیر).
- هَلْ أَحَدٌ فِي الدَّارِ (هل، حرف استفهام، غیر عامل مبنی بر سکون؛ أَحَدٌ: مبتدای نكرة عامه، مرفوع؛ فِي الدَّارِ: جار و مجرور متعلق به خبر محذوف «اسْتَقَرَّ»).
- ما جاهِلٌ بَيْننا (ما: حرف نفی، شبیه به لیس؛ جاهِلٌ: اسم «ما» مرفوع؛ بَيْنَ: ظرف، منصوب متعلق به خبر محذوف «استقر» در محل نصب خبر «ما»؛ نا: مضاف الیه در محل جر).
- عندی مالٌ (عند: ظرف منصوب به فتحه مقدره به عِلَّتْ اتصال به ضمیر متکلم وحده «ی» متعلق به محذوف، خبر مقدم؛ ی: مضاف الیه محلاً مجرور؛ مالٌ: مبتدای مؤخر مرفوع).
- لی مالٌ (لی: جار و مجرور متعلق به محذوف، خبر مقدم؛ مالٌ: مبتدای مؤخر، مرفوع).
- سلامٌ لکم (سلامٌ: مبتدای نكرة عامه به صورت دعایی، مرفوع است؛ لکم: جار و مجرور و متعلق به خبر محذوف «اسْتَقَرَّ»).
- هذا رَفِيقُنَا (هذا: اسم اشاره، مبتدا، محلاً مرفوع؛ رَفِيقٌ: خبر مرفوع، نا: مضاف الیه در محل جر است).

۱- چنانچه بگوییم «فی الخیر» جار و مجرور متعلق است به رغبة، سخن درستی است ولی چون در اینجا نظر به عمل کردن مبتدا در مابعدش داریم، گفته شده است مفعول غیر صریح است تا معلوم شود که چگونه مبتدا در مابعدش عمل کرده است.

۷- مرتبه مبتدا و خبر

۳۳۳- اصل در مبتدا این است که مقدم باشد؛ زیرا محکوم علیه است (یعنی حکم در مورد آن داده می‌شود) و محکوم علیه پیش از حکم می‌آید.
اصل در خبر این است که مؤخر باشد؛ زیرا محکوم به است (یعنی حکمی است که در مورد مبتدا داده می‌شود). اما گاهی عواملی بر مبتدا و خبر عارض می‌شود که موجب عدول از این اصل می‌گردد.

۳۳۴- در چهار مورد مقدم شدن خبر بر مبتدا واجب است:

- ۱- هنگامی که خبر، ظرف یا جار و مجرور و مبتدا نکره باشد؛ مانند: «لی أَمَلٌ» (عندی غلام، فی الدار رجل).
- ۲- هنگامی که خبر اسم استفهام باشد؛ مانند: «کیف حَالُکَ»
- ۳- هنگامی که مبتدا محصور به إلا یا إنما باشد مانند: «ما عادلٌ إلا الله» (إنما عادلٌ الله).
- ۴- هنگامی که مبتدا دارای ضمیری باشد که به خبر برگردد؛ مانند: «فی المدرسه رؤسها»^۲.

۳۳۵- در سه مورد مقدم شدن مبتدا بر خبر واجب است:

- ۱- هنگامی که از الفاظ واجب الصدارة باشد، همچون «ما» تعجیبیه؛ مانند: «ما أَجْمَلَ السَّمَاءَ» و «کم» خبریه مانند: «کم شجرة فی حقلنا» و اسمهای شرط و استفهام مانند: «مَنْ يَرْحَمُ الْفَقِيرَ يَرْحَمَهُ اللَّهُ».

۱- به پانوشته مربوط به مطلب شماره ۳۲۱ مراجعه کنید.

۲- با جمع کردن شاهد مثال‌های ذکر شده، شاید بتوان این موضوع را به ترتیب زیر بهتر در ذهن نگهداشت:

عندی فی الدار غلامٌ کیف حَالُکَ إنما ما عادلٌ فی المدرسه رؤسها

- ۲- هنگامی که مبتدا و خبر در معرفه و نکره بودن یکسان بوده و قرینه ای برای تشخیص مبتدا از خبر نباشد مانند: «أخوكَ رفيقِي».
- ۳- هنگامی که خبر محصور به «إلا» یا «إنما» باشد؛ مانند: «إنما الاجتهادُ محمودٌ» (ما الاجتهادُ إلا محمودٌ) یا اینکه همراه با «فاء» جزا باشد مانند: «الَّذِي يَزْرَعُ الْأَرْضَ فَلَهُ غَلَّتْهَا» (= الزارعُ الأرضِ فَلَهُ غَلَّتْهَا؛ با توجه به پاورقی مطلب شماره ۳۰۳).

تمرین ۶۵ - آنچه را که در عبارت‌های زیر موجب تقدیم مبتدا یا خبر شده است، بیان کنید:

تمرین: ما أَرْهَى مَنْظَرَ الْأَفْلَاقِ فِي اللَّيَالِي الْمُقَمَّرَةِ - أَيْنَ دُعَاةُ الْخَيْرِ - مَا حَالُ أَبِيكَ الْعَلِيلِ - جِهَادُ النَّفْسِ أَفْضَلُ الْجِهَادِ - مَا الدَّهْرُ إِلَّا سَلْمٌ فَبَقْدَرٍ مَا يَكُونُ صَعُودُ الْمَرْءِ فِيهِ يَكُونُ هُبُوطُهُ - هَلْ عِنْدَكَ جَاجَةٌ فَأَقْضِيهَا لَكَ - فِي الْبَيْتِ رَبُّهُ الْعَاقِلُ - مَنْ تَأْتِي نَالَ مَا تَمَنَّى - لَفَقْدُ الْبَصِيرِ أَهْوَنُ مِنْ فَقْدِ الْبَصِيرَةِ - لِلْأُمُورِ أَوَاخِرُ - الدِّيَانَةُ مَنبِغُ التَّعْرِيفَةِ لِكُلِّ نَفْسٍ حَزِينَةٍ.

پاسخ: ما (مبتدا ی مقدم است چون برای تعجب و ازاسم‌های واجب الصدارة است) أَرْهَى مَنْظَرَ الْأَفْلَاقِ فِي اللَّيَالِي الْمُقَمَّرَةِ.

- أين (خبر مقدم است؛ چون از اسم‌های واجب الصدارة و اسم استفهام است) دُعَاةُ الْخَيْرِ.

- ما (خبر مقدم است؛ چون از اسم‌های واجب الصدارة و اسم استفهام است) حَالُ أَبِيكَ الْعَلِيلِ.

- جهادُ (مبتدا و مقدم است؛ چون در معرفه بودن با خبر یکسان است) النَّفْسِ أَفْضَلُ الْجِهَادِ.

- ما الدَّهْرُ (مبتدا و مقدم است چون خبرش (سَلْمٌ) محصور به «إلا» است) إِلَّا سَلْمٌ فَبَقْدَرٍ مَا يَكُونُ صَعُودُ الْمَرْءِ فِيهِ يَكُونُ هُبُوطُهُ.

- هَلْ عِنْدَكَ (خبر مقدم است؛ چون ظرف است و مبتدا «حاجة» نکره است) حاجةٌ
فَأَقْضِيهَا لَكَ
- فِي الْبَيْتِ (خبر مقدم است؛ چون در مبتدا ضمیری است که به آن بر می‌گردد) رَبُّهُ
الْعَاقِلُ.
- مَنْ (مبتدا و مقدم است؛ چون از اسم‌های واجب الصدارة است) تَأْتِي نَالَ مَا تَمَنَّى.
- لَفَقْدُ (مبتدا و مقدم است؛ چون دارای لام ابتداست) الْبَصْرَ أَهْوَنُ مِنْ فَقْدِ الْبَصِيرَةِ.
- لِلْأُمُورِ (خبر مقدم است؛ چون جار و مجرور و مبتدا نکره است) أَوَّخِرُ.
- الدِّيَانَةُ (مبتدا و مقدم است؛ چون با خبر در معرفه بودن یکسان است) مَنِعُ التَّعْزِيَةِ لِكُلِّ
نَفْسٍ حَزِينَةٍ.

تمرین ۶۶- مثال‌هایی را که در درس آمده است، ترکیب کنید:

- لِي أَمَلٌ (لی: جار و مجرور، خبر مقدم در محل رفع؛ أَمَلٌ: مبتدای مؤخر مرفوع است).
- كَيْفَ أَنْتَ (کیف: اسم استفهام خبر مقدم در محل رفع؛ أَنْتَ: مبتدای مؤخر در محل رفع است).
- مَا عَادِلُ إِلَّا اللَّهُ (ما: حرف نفی غیر عامل؛ عَادِلٌ: خبر مقدم مرفوع؛ إِلَّا: حرف استثناء و ادات حصر؛ اللَّهُ: مبتدای مؤخر محصورٌ فيه و مرفوع است).
- فِي الْمَدْرَسَةِ رَئِيسُهَا (فی المدرسة: جار و مجرور، خبر مقدم در محل رفع؛ رَئِيسُهَا: مبتدای مؤخر مرفوع؛ ها: مضافٌ الیه در محل جر است).
- مَا أَجْمَلُ السَّمَاءَ (ما: تعجیبه نکره تامه، به معنی شیء، مبتدا در محل رفع؛ أَجْمَلٌ: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر واجب الاستتار «هو» و جمله متشکل از فعل و فاعل در محل رفع خبر است؛ السَّمَاءُ: مفعولٌ به، متعجبٌ منه و منصوب است).

كَمْ شَجَرَةٍ فِي حَقْلِنَا (کم: خبریه، مبنی بر سکون، مبتدا در محلّ رفع؛ شَجَرَةٍ: تمییز، مضافٌ الیه، لفظاً مجرور و محلاً منصوب؛ فی حَقْلٍ: جار و مجرور متعلّق به خبر محذوف، در محلّ رفع؛ نا: مضاف الیه در محلّ جر است).

- مَنْ يَرْحَمُ الْفَقِيرَ يَرْحَمَهُ اللَّهُ (مَنْ: اسم شرط، مبتدا در محلّ رفع؛ يَرْحَمُ: فعل شرط مجزوم است. علامت جزم سکون حرف آخر است، ولی در عبارت به خاطر رفع التفاء ساکنین کسره عارضی آمده و مانع ظهور علامت سکون شده است. الْفَقِيرَ: مفعولٌ به و منصوب؛ يَرْحَمُ: جزای شرط و مجزوم؛ هَذَا مفعولٌ به در محلّ نصب؛ اللَّهُ: فاعل و مرفوع، جمله شرط و جواب آن در محلّ رفع خبر مبتداست).

- أَخُوكَ رَفِيقِي: (أخو: مبتدا مرفوع به واو چون از اسم‌های خمسه است؛ كَ: مضافٌ الیه در محلّ جر؛ رَفِيقِي: خبر مرفوع به ضمه مقدره به عِلَّتْ اتّصال به ضمیر «ی»؛ ی: ضمیر متکلم و حده، مضافٌ الیه در محلّ جر است).

- إِنَّمَا الْإِجْتِهَادُ مَحْمُودٌ (إنما: ادات حصر و مرکب است از «إِنَّ» مشبّهة بالفعل و «ما» کافه؛ الْإِجْتِهَادُ: مبتدا مرفوع؛ مَحْمُودٌ: خبر مرفوع است).

- الَّذِي يَزْرَعُ الْأَرْضَ فَلَهُ غَلَّتْهَا (الَّذِي: اسم موصول، مبتدا در محلّ رفع؛ يَزْرَعُ: فعل مضارع مفرد مذکر غائب، صلة موصول و محلّی از اعراب ندارد؛ الْأَرْضَ: مفعولٌ به منصوب؛ فاء: فاء جزا. ضمناً مبتدا به عِلَّتْ اینکه سبب است برای خبر، به منزله اسم شرط محسوب می‌شود، لذا آوردن فاء جزا بر خبر جایز است؛ لَهُ: جار و مجرور متعلّق به خبر مقدّم محذوف و در محلّ رفع است؛ غَلَّتْ: مبتدای مؤخّر مرفوع؛ هَا: مضافٌ الیه در محلّ جر. جمله «فَلَهُ غَلَّتْهَا» در محلّ رفع، خبر برای الَّذِي است).

۸- رابط‌های خبر با مبتدا

از آنجایی که مبتدا و خبر از طریق اسناد خبر به مبتدا، به یکدیگر مرتبط می‌شوند و خبر بخشی از کلام است که شنونده از آن استفاده می‌کند و کلام همراه با مبتدا، کامل و تمام می‌شود، ارتباط خبر با مبتدا ضرورتاً واجب است. این ارتباط ممکن است به وسیله ضمیر ظاهری که در خبر قرار دارد و به مبتدا برمی‌گردد یا ضمیر مستتر یا ضمیر مقدر یا غیر اینها از رابط‌های لفظی یا معنوی باشد که همین امر، پایه تمام قواعد مربوط به شروط خبر می‌باشد.

۳۳۶- خبر سه نوع است: مفرد، جمله و شبه جمله.

یادآوری: خبر مفرد دو نوع است: جامد و مشتق.

خبر مشتق عبارت است از: اسم فاعل، اسم مفعول، افعال تفضیل و صفت مشبیه. خبر جمله نیز دو نوع است: اسمیه و فعلیه. شبه جمله نیز یا ظرف است یا جار و مجرور.

۳۳۷- اگر خبر مفرد، مشتق باشد، در بردارنده ضمیری است که به مبتدا بر می‌گردد؛ مانند: «العلم نافع» یعنی، «نافع هو»^۱ و اگر جامد باشد، در بردارنده ضمیری نیست؛ مانند: «الصمت زین و السکوت سلامة».

۳۳۸- اگر خبر مفرد، دارای ضمیری باشد که به مبتدا برگردد، واجب است خبر یا مبتدا در همه حالت‌ها مطابقت کند؛ مانند: «مریم قائمه» و «الولدان قائمان» و به همین ترتیب، در بقیه (مانند: الزیدون قائمون).

۱- اگر ضمیر ذکر شود، «هو» یا فاعل است برای نافع که در این صورت ضمیری در «نافع» نیست؛ یا تأکید است برای ضمیر مستتر در نافع.

و هرگاه خبر، اسم جامد باشد، مطابقت لازم نیست؛ مانند: «الألوانُ سبعةٌ» (زیرا در خبر جامد ضمیری نیست که به مبتدا برگردد).

۳۳۹- خبر جمله، جمله ای است که به صورت خبریه است (یعنی جمله انشائییه نیست)؛ اعم از اینکه اسمیه باشد؛ یعنی در آغاز آن اسم آمده باشد؛ مانند: «الظلمُ مرتعٌ وخیمٌ» یا فعلیه؛ یعنی در آغاز آن فعل آمده باشد؛ مانند: «العدلُ یثبتُ أركانَ الممالکِ».

۳۴۰- جمله ای که خبر واقع می‌شود، به ضمیری نیاز دارد که آن را به مبتدا مرتبط کند. این ضمیر یا بارز است؛ مانند: «العالمُ مقامُهُ رفیعٌ» یا مستتر است؛ مانند: «العلمُ یرقیُّ الأممُ» یا محذوف است؛ مانند: «اللؤلؤُ مثقالٌ بدینارٍ»؛ یعنی «مثقالٌ منه».

۳۴۱- شبه جمله ای که خبر واقع می‌شود، ناگزیر به داشتن وصف یا فعل محذوفی است که ظرف یا جار و مجرور (یعنی همان شبه جمله) متعلق به آن باشد و در حقیقت، همان وصف یا فعل، خبر خواهد بود؛ مانند: «الورقاءُ فوقَ الشجرةِ»، یعنی «كائنةٌ» یا «تكون»؛ (یعنی «الورقاءُ كائنةٌ - یا تكون - فوقَ الشجرةِ»). ضمناً آن وصف یا فعل محذوف را «متعلقٌ» گویند.

یادآوری: اگر متعلق ظرف یا جار و مجرور بر مطلق وجود دلالت داشته باشد، مانند: «کون» و نظیر آن، حذف آن از کلام واجب است؛ مانند مثال مذکور. اما اگر بر وجود مقید به صفتی دلالت داشته باشد، نمی‌توان آن را حذف کرد و ذکر آن واجب است؛ مانند: «الورقاءُ مغرّدةٌ فوقَ الشجرةِ» (چنان که ملاحظه می‌شود، در این عبارت مغرّدةٌ را نمی‌توان حذف کرد).

۳۴۲- وقتی مبتدا، سبب برای خبر باشد، به منزله شرط و خبر آن به منزله جواب آن است. به همین جهت، جایز است وقتی خبر پس از مبتدا آمده باشد، «فاء» جزا بر آن وارد شود همان گونه که بر جواب شرط وارد می‌شود؛ مانند: «الذی تأتونه من خیر فهو»

ذُخِرْكُمْ» (در شماره ۳۳۵ نیز مشابه این عبارت آمده است: «الَّذِي يَزْرَعُ الْأَرْضَ فَلَهُ غَلَّتْهَا»).

تمرین ۶۷- انواع خبر جامد یا مشتق، جمله یا شبه جمله را مشخص کنید.

- الفراغ و الكَيْسِلُ مَفْسَدَةٌ لِلْمَرْءِ أَيْ مَفْسَدَةٌ (مَفْسَدَةٌ: خبر مفرد مشتق) - الدَّرْسُ رَأْسُ الْعِلْمِ فَأُخْرِصْ عَلَيْهِ (رَأْسٌ: خبر مفرد جامد) - التَّسْيَانُ آفَةٌ (آفَةٌ: خبر مفرد جامد) - الرَّجُلُ عِمَادُ الْبَيْتِ (عِمَادٌ: خبر مفرد جامد) - الرَّبِيعُ مَلِكُ الْفُصُولِ (مَلِكٌ: خبر مفرد جامد) - الْكَاتِبُ مَلِيحُ الْعِبَارَةِ جَزَلٌ الْمَنْطِقِي (مَلِيحٌ و جَزَلٌ: خبر مفرد مشتق) - بِشَاشَةِ الْوَجْهِ أَحْسَنُ مِنْ سَخَاءِ الْكَفِّ (أَحْسَنٌ: خبر مفرد مشتق) - طَوْلُ التَّعَاشُرِ بَيْنَ النَّاسِ مَمْلُوءٌ (مَمْلُوءٌ: خبر مفرد مشتق) - عَلَيْكُمْ سَلَامُ اللَّهِ (عليكم: خبر شبه جمله، مقدم) - الْأَيَّامُ صِنْفَانِ عُسْرٌ وَ يُسْرٌ (صِنْفَانِ: خبر مفرد جامد) - كُلُّ فِتَاةٍ بِحُسْنِهَا مُعْجِبَةٌ (معجبة: خبر مفرد مشتق) - صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقٌ سِرٌّ (صُنْدُوقٌ: خبر مفرد جامد).

تمرین عبارت ۶۸- انواع رابط‌هایی که خبر را به مبتدا مرتبط ساخته اند، مشخص و

عبارت‌ها را ترکیب کنید:

- الشَّرُّ قَلِيلُهُ كَثِيرٌ (رابط: ضمیر «ها» در قلیله؛ الشَّرُّ: مبتدای اول مرفوع؛ قَلِيلٌ: مبتدای دوم مرفوع؛ هُنَّ مضافٌ الیه در محل جر؛ کَثِيرٌ: خبر مفرد برای مبتدای دوم و جمله «قَلِيلُهُ کَثِيرٌ» خبر برای مبتدای اول در محل رفع است).

- الْفَرَحَةُ قَدْ تَعَوَّدُ تَرَحُّةً (رابط: ضمیر مستتر «هی» در تَعَوَّدُ؛ الْفَرَحَةُ: مبتدا مرفوع؛ قَدْ: حرف تقلیل؛ تَعَوَّدُ: فعل مضارع مفرد مؤنث غائب، در اینجا به معنی «صار» از افعال ناقصه است که ضمیر مستتر «هی» اسم آن است؛ تَرَحُّةً (اندوه): خبر فعل ناقصه و منصوب، جمله «قَدْ تَعَوَّدُ تَرَحُّةً» خبر و محلاً مرفوع است. ممکن است «تَعَوَّدُ» فعل ناقصه و به معنی «صار» نباشد، بلکه فعل تام به معنی «رَجَعَ» باشد. در این صورت ضمیر «هی» مستتر در آن، فاعل آن و «تَرَحُّةً» تمیز است. اما وجه نخست با معنا تر است: گاهی شادی تبدیل به اندوه می‌شود).

- مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ بَلَغَ مُرَادَهُ (رابط: ضمیر مذکور «ها»؛ مَنْ: اسم شرط، مبتدا محلاً مرفوع؛ كَتَمَ: فعل ماضی مفرد مذکر غائب، فعل شرط در محل مجزوم؛ سِرٌّ: مفعول به منصوب؛ هُنَّ

مضافٌ الیه و محلاً مجروراً؛ بَلَغَ: فعل جواب شرط، ماضی مبنی بر فتح در محل جزم؛ مفعولٌ به منصوب، ه: مضافٌ الیه و محلاً مجروراً، جمله شرط و جواب آن در محل رفع خبر برای مبتدأست).

- الحِنْطَةُ المُدُّ بعشرین (رابط: ضمیر محذوف، تقدیر آن «منها» است: «المُدُّ منها...»؛ الحِنْطَةُ: مبتدای اوّل مرفوع؛ المُدُّ: مبتدای دوم مرفوع؛ بعشرین: جار و مجرور متعلق به محذوف «یکون» خبر «المدُّ»، تمیز عشرین نیز محذوف است تقدیر آن بعشرین درهماً است. جمله «المُدُّ بعشرین» متشکل از مبتدا و خبر، خبر برای مبتدای اوّل است و محلاً مرفوع).

- مَنْ لَانَتْ کَلِمَتُهُ وَجَبَتْ مَحَبَّتُهُ (رابط: ضمیر بارز «ها»؛ مَنْ: اسم شرط مبنی بر سکون و مبتدا در محلّ رفع است؛ لَانَتْ: فعل شرط، ماضی مفرد مؤنث غائب مبنی بر فتح در محل جزم؛ کَلِمَةُ: فاعل و مرفوع به ضمه ظاهر؛ ه: مضافٌ الیه در محل جر؛ وَجَبَتْ: فعل ماضی مفرد مؤنث غائب، جواب شرط، محلاً مجزوم؛ مَحَبَّةٌ: فاعل و مرفوع به ضمه ظاهر؛ ه: مضافٌ الیه در محل جر، جمله شرط و جواب آن، خبر است برای مَنْ و در محلّ رفع).

۹- وابسته‌های مبتدا و خبر

۱- دربارهٔ مبتدای وصفی

۳۴۳- هر گاه صفت پس از حرف نفی یا استفهام واقع شود و در یک اسم ظاهر یا ضمیر منفصلی در بعد از خود عمل کند، آن صفت مبتدا بوده و ما بعدش مرفوع و جانشین خبر است. این مرفوع، یا فاعل است؛ مانند: «ما عالمٌ أخوکِ بالأمرِ» (أخوکِ فاعل است) یا نایب فاعل است؛ مانند: «أمسرورٌ أنتَ» (أنتَ نایب فاعل است).

۳۴۴- اگر صفت و ما بعدش هر دو مفرد باشند، صفت، مبتدا بوده و ما بعد آن سدّ مسدّ (جانشین) خبر است؛ مانند آنچه در بالا آمده است: «ما عالمٌ أخوکِ بالأمرِ» و «أمسرورٌ أنتَ». یا اینکه صفت، خبر مقدم، و ما بعدش مبتدای مؤخر است. اما اگر صفت و ما بعدش هر دو مثنی یا جمع باشند، صفت، خبر مقدم بوده و ما بعدش مبتدای مؤخر است؛ مانند: «ما ذاهبونَ أنتم».

همچنین اگر صفت، مفرد باشد و ما بعدش مثنی یا جمع، بدون تردید صفت، مبتدا بوده و ما بعدش جانشین خبر است؛ مانند: «أَ مسافرٌ الرجلان»^۱.

۲- دربارهٔ حذف هر یک از مبتدا و خبر

۳۴۵- هر گاه قرینه‌ای بر مبتدا دلالت داشته باشد، حذف مبتدا جایز است؛ مانند: «الدرسُ الأوّلُ» یعنی «هذا الدرسُ الأوّلُ».

۳۴۶- در چهار مورد حذف مبتدا واجب است:

۱- در جملهٔ «أَ مسافرٌ الرجلان» مسافرٌ مبتدا و «الرجلان» فاعل، مرفوع و جانشین خبر است

- ۱- هر گاه خبر، مصدر و بدل از لفظ مبتدا و جانشین آن باشد؛ مانند: «صبرٌ جميلٌ» یعنی «صبری صبرٌ جميلٌ».
- ۲- پس از «لاسيماً»^۱ وقتی که مستثنی، مرفوع باشد؛ مانند: «أكرم الضيوفَ ولاسيماً الصديقُ»، یعنی «هو الصديقُ».
- ۳- در باب «نعم و بئس» در صورتی که گفته شود «مخصوص»، خبر است نه مبتدا مانند: «نعم الأزهارُ أزهارُ الربيعِ»، یعنی «هی أزهارُ الربيعِ».
- ۴- وقتی که خبر صراحت در قسم داشته باشد^۲ (به تعبیر دیگر، جواب قسم جانشین مبتدا شده باشد)؛ مانند: «فی ذمّتی لأفعلنَ»، یعنی «فی ذمّتی یمینٌ». در این مثال «یمینٌ» مبتداست که «لأفعلنَ» جانشین آن شده و چون «فی ذمّتی» از الفاظی است که صراحت در قسم دارد، مبتدا (یمین) حذف گردیده است. همچنین؛ مانند: «بھیاتی لأخدمنکم»، یعنی «بھیاتی یمینٌ»^۳.

۱- «لاسيماً» مرکب است از «لا» ی نفی جنس و «سی» که اسم است به معنی «مثل»، و «ما». در اعراب «ما» و اسم پس از آن سه وجه گفته شده است: ۱- «ما» اسم موصول یا اسم نكرة موصوفه، مبنی بر سکون، مضاف الیه، در محل جر؛ اسم پس از «لاسيماً» مرفوع به عنوان خبر برای مبتدای محذوف. در این حالت «سی» اسم «لا» ی جنس و چون مضاف شده منصوب است؛ مانند: **أكرم الضيوفَ ولاسيماً الصديقُ**. تقدیر آن چنین است: **أكرم الضيوفَ ولا مثل الذي هو الصديقُ** (این در صورتی است که «ما» را اسم موصول بگیریم) یا **أكرم الضيوفَ ولا مثل شيء هو الصديقُ** (و این در صورتی است که «ما» را نكرة موصوفه بگیریم). ۲- «ما» زائده و غیر عامل است؛ در این صورت اسم پس از آن به عنوان مضاف الیه مجرور است؛ مانند: **أكرم الضيوفَ ولاسيماً الصديقُ** که تقدیر آن چنین است: **أكرم الضيوفَ ولا مثل الصديقُ**. در این حالت نیز «سی» چون (به الصديق) مضاف شده، منصوب است. ۳- «ما» زائده کافه از عمل؛ در این ترکیب، اسم پس از آن منصوب و تمیز «سی» است و «سی» اسم لای نفی جنس، غیر مضاف و مبنی برفتح است در محل نصب؛ مانند: **أكرم الضيوفَ ولاسيماً صديقاً**. در همه این حالتها خبر «لا»، «موجود» محذوف است. همچنین باید توجه داشت که «لاسيماً» همیشه همراه با «واو» ی است که می توان آن را حالیه یا استثنافیه یا عاطفه یا اعتراضیه دانست (ولا سيماً) و بدون این واو به کار نمی رود.

۲- صراحت در قسم، یعنی: از الفاظی باشد که دلالت بر قسم کند و این موضوع نزد متکلم و مخاطب واضح و معلوم باشد؛ مانند: «فی ذمّتی، لعمری...».

۳- به کتاب نحو اللغة العربیة محمد اسعد النادری، ص ۵۱۶ مراجعه کنید.

۳۴۷- هرگاه قرینه ای باشد که بر خبر دلالت کند حذف آن جایز است و این غالباً در موارد زیر است:

پس از «إِذَا» فجائیة؛ مانند: «أَفَقَّتْ إِذَا الْفَجْرِ» یعنی «فَإِذَا الْفَجْرُ طَالَعٌ». در جواب استفهام؛ مانند اینکه در پاسخ کسی که بگوید «مَنْ عِنْدَكَ»، بگویی «أَبُوكَ»؛ یعنی «عِنْدِي أَبُوكَ».

۳۴۸- اگر آنچه که می‌تواند جانشین خبر شود، به جای خبر بنشیند، حذف خبر واجب است و این در سه چیز است:

- ۱- جواب «لَوْلَا» مانند: «لَوْلَا الْعَدْلُ لَفَسَدَتِ الرَّعِيَّةُ»؛ یعنی «لَوْلَا الْعَدْلُ مَوْجُودٌ».
 - ۲- ظرف و جار و مجرور؛ مانند: «أَبُوكَ عِنْدَكَ» یا «أَبُوكَ فِي الدَّارِ» (یعنی: أَبُوكَ مُسْتَقَرٌّ عِنْدَكَ وَ أَبُوكَ مُسْتَقَرٌّ فِي الدَّارِ)^۱.
 - ۳- جواب قسم صریح؛ مانند: «لَعَمْرِي لِأَفْعَلَنَّ»، یعنی «لَعَمْرِي قَسَمٌ».
- (توضیح: در اینجا مبتدا - لَعَمْرِي - از الفاظی است که صراحت در قسم دارد؛ زیرا، غالباً در غیر قسم به کار نمی‌رود؛ از این رو «لَأَفْعَلَنَّ» که جواب آن است، جانشین خبر گردیده است)^۲.

۱- چنانکه در یادآوری مطلب شماره ۳۴۱ گفته شد، خبر که در اینجا متعلق جار و مجرور یا ظرف است، چون بر وجود مطلق دلالت دارد، حذفش واجب است. در این حالت، معمولاً خبر (یا همان متعلق ظرف یا جار و مجرور) یکی از افعال عموم یا مشتقات اسمی آنهاست، این افعال عبارتند از: «كَانَ، اسْتَقَرَّ، حَصَلَ، نَبِتَ، وَجَدَ». ظرف را در چنین ساختاری، اصطلاحاً «ظرف مستقر» می‌نامند. اما اگر خبر بر وجود مقید به صفتی دلالت داشته باشد، ذکر آن واجب است؛ مانند: «الْوَرَقَاءُ مُغْرَدَةٌ فَوْقَ الشَّجَرَةِ». در اینجا خبر (یا همان متعلق ظرف) از افعال عموم و مشتقات آنها نیست؛ چون مطلق وجود مورد نظر نبوده، بلکه وجود همراه با تغرد مورد نظر است. بنابراین، از لفظ «مغردة» استفاده شده است. در این ساختار ظرف را اصطلاحاً «ظرف لغو» می‌نامند که متعلق است به «مغردة».

۲- ممکن است این پرسش و ابهام در ذهن پیش آید که چگونه در مثال «فِي ذِمَّتِي لِأَفْعَلَنَّ»، مبتدا محذوف و «فِي ذِمَّتِي» خبر آن است، اما در مثال «لَعَمْرِي لِأَفْعَلَنَّ» خبر محذوف و «لَعَمْرِي» مبتداست. پاسخ این است که در مثال اخیر، «لَعَمْرِي» چون دارای «لام» ابتداست، لزوماً باید مبتدا در نظر گرفته شود؛ در نتیجه خبر باید ◀

۳- ضمیر فصل یا عماد

۳۴۹- ضمیر فصل یا عماد، ضمیر مرفوع منفصلی است که محلّی از اعراب ندارد و میان مبتدا و خبر آورده می‌شود تا به کمک آن، خبر از تابع تشخیص داده شود؛ مانند: «أخوك هو العالم». در این عبارت اگر ضمیر فاصل «هو» نبود، احتمال داشت، شنونده گمان کند کلمه «العالم» نعت برای «أخوك» است نه خبر آن.

۳۵۰- حکم ضمیر فصل یا عماد این است که از نظر مذکر و مؤنث بودن، بر حسب ما قبل خود تغییر یابد. شرط آوردن ضمیر فصل این است که مبتدا و خبر هر دو معرفه باشند؛ مانند: «الصادقون هم المفلحون» یا مانند معرفه باشند؛ مانند: «ليس أحدٌ هو أعلم من أخيك».

توضیح: أحدٌ نكرة عامه است که در حکم معرفه به ال جنسیه است و «أعلم» أفعال التفضیل است که به سبب همراه شدن با «من» تفضیلیه، آوردن «أل» بر آن ممتنع است و اضافه به ما بعد خود نیز نمی‌شود؛ پس مانند اسم علم است که «أل» تعریف بر آن وارد نمی‌شود و معمولاً اضافه به ما بعد نیز نمی‌گردد. از اینروست که مانند معرفه تلقی شده است).

تمرین ۶۹- جملات زیر را تصحیح و اعراب گذاری کنید:

► محذوف باشد که «لأفعلن» جانشین آن است؛ اما در مثال نخست، جار و مجرور (فی ذمّتی) آمده است و جار و مجرور هم نمی‌تواند مبتدا باشد بلکه لزوماً باید خبر در نظر گرفته شود. بنا براین، حذف در مبتدا صورت گرفته و «لأفعلن» که جواب قسم است، جانشین آن شده است (در این مورد می‌توان به کتاب «نحو اللغة العربیة» از محمد اسعد النادری، ص ۵۳۲ مراجعه کرد).

هل دارسينَ (دارسونَ) التلاميذُ - هل عارفاً (عارفٌ) التلميذُ اصولَ المبتدأ والخبر - هل راحلات (راحلةٌ) أختاك (می توان گفت: هل راحلاتُ أَخَوَاتِك) - لولا الأستاذُ حاضرٌ (حاضرٌ باید حذف شود چون خبر لولا واجب الحذف است) لَتَهَاوَنَ الدارسونَ.

تمرین ۷۰- جملات مفیدی مطابق قواعد مبتدا و خبر (از مطلب شماره ۳۲۷ تا ۳۴۹) بسازید، مثل «اللَّهُ رَحِيمٌ» به جای «العلمُ نافعٌ» و آنها را ترکیب کنید:
- اللَّهُ رَحِيمٌ (الله: مبتدا مرفوع؛ رحيمٌ: خبر مرفوع است).

- أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ (أَنْ تَصْبِرُوا: أَنْ، حرف ناصبه مصدریه و تَصْبِرُوا، فعل مضارع منصوب به حذف نون، فاعل آن ضمير «واو» و جمله تأویل به مصدر می شود (صبرکم) مبتدا و مرفوع است؛ خَيْرٌ: خبر مرفوع؛ لَكُمْ: جار و مجرور متعلق به خَيْرٌ).
- رَجُلٌ كَرِيمٌ جَاءَنَا (رَجُلٌ: مبتدای نكرة موصوفه مرفوع؛ كَرِيمٌ: نعت برای رَجُلٌ، مرفوع؛ جَاءَ: فعل ماضی فاعل آن ضمير مستتر «هو» فعل و فاعل، خبر برای رَجُلٌ و محلاً مرفوع؛ نا: مفعولٌ به در محل نصب).

- غَلامٌ رَجُلٌ ذَهَبَ (غَلامٌ: مبتدای نكرة مضاف، مرفوع؛ رَجُلٌ: مضافٌ اليه مجرور؛ ذَهَبَ: فعل ماضی فاعل آن ضمير مستتر هو، جمله خبر در محل رفع است).

- جَهْدٌ فِي الْعِلْمِ فَضْلٌ (جَهْدٌ: مبتدا مرفوع؛ فِي الْعِلْمِ: جار و مجرور، نعت است برای مبتدا: فَضْلٌ: خبر مرفوع است).

- رَجُلٌ جَلَسَ عِنْدِي (رَجُلٌ: مبتدای مصغر - نكرة موصوفه^۱ - مرفوع؛ جَلَسَ: خبر در محل رفع؛ عِنْدِي: ظرف، متعلق است به جَلَسَ؛ ي: ضمير متكلم وحده، مضاف اليه، محلاً مجرور).

- رَجُلٌ قَائِمٌ عَلَى امْرَأَةٍ (رَجُلٌ: مبتدای عامه مرفوع؛ قَائِمٌ: خبر مرفوع؛ عَلَى امْرَأَةٍ: جار و مجرور متعلق به قَائِمٌ).

۱- چنانکه در پاورقی شماره ۲ ذیل مطلب شماره ۳۳۰ گفته شد «رَجُلٌ» در درون خود حامل صفتی است که آن را به صورت نكرة موصوفه در آورده است. «رَجُلٌ» یعنی «رَجُلٌ صَغِيرٌ».

- أ إِلَهَ مَعَ اللّٰهِ (أ: حرف استفهام، غیر عامل؛ اله: مبتدای عامه، مرفوع؛ مَعَ: از اسماء دائم الاضافه، ظرف مکان منصوب، متعلق است به خبر محذوف [یکون]، الله: مضاف الیه مجرور است).

- مَا أَخَذْتُ فِي الْمَدْرَسَةِ (ما: حرف نفی شبیه به لیس؛ أَحَدٌ: اسم «ما» مرفوع؛ فِي الْمَدْرَسَةِ: جار و مجرور متعلق است به خبر محذوف - کائناً).

- عِنْدَهُ كِتَابٌ (عند: ظرف و منصوب، خبر مقدم در محلّ رفع؛ هُنَا: مضاف الیه در محلّ جر؛ كِتَابٌ: مبتدای مؤخّر مرفوع).

- لَكُمْ دِينٌ (لکم جار و مجرور متعلق به خبر مقدم در محلّ رفع؛ دین: مبتدای مؤخّر مرفوع است).

- وَيَلِّ لِلْمُطَفِّفِينَ (وَيَلِّ: کلمه اظهار عذاب، مبتدا و مرفوع است. ضمناً چون وَيَلِّ برای دعاست، ابتدا به نکره در آن جایز است. لِلْمُطَفِّفِينَ: جار و مجرور متعلق است به خبر محذوف - یکون).

- هُوَ أَحْسَى (هو: مبتدا در محلّ رفع؛ أَحْسَى: خبر، مرفوع به ضمه مقدره [مقدره است چون به ضمیر متکلم «ی» متصل است؛ ی: مضاف الیه محلاً مجرور).

۱ - در اسمهای سته برای اینکه اعرابشان با حرف (واو، الف، یاء) باشد، شرط این است که مفرد و غیر مصغّر و مضاف به غیر از ضمیر یاء متکلم باشند. پس اگر مثنی یا جمع بودند، همچون سایر اسمهای مثنی و جمع اعراب می گیرند و اگر مصغّر بودند، مانند سایر اسمها اعرابشان با حرکت (ضمه و فتحه و کسره) است؛ مانند: «جاء أُحْيِيكَ». اگر هم به ضمیر یاء متکلم اضافه شوند، اعرابشان به حرکات تقدیری روی حرف آخر است (ر.ک: المعجم الوافی فی النحو العربی، علی توفیق الحمد، ص ۲۴). ضمناً اسمهای سته عبارتند از: **أَب، أَخ، ذُو، حَم** (پدر همسر)، **فُو** (در اصل «فَم» بوده که «میم» آن حذف شده است. «فَم» مانند سایر کلمات اعراب می گیرد: فَمٌ، فَمَا، فَمٌ؛ پس در این کلمه برای اینکه اعراب آن به حروف باشد شرط است که «میم» آن حذف شود) و **هَن** (یعنی کدام چیز، یا کنایه از هر چیزی است که تصریح به آن ناپسند و ناخوشایند باشد. اصل آن «هنو» است که لام الفعل آن حذف گردیده است و چون غالباً (مانند سایر اسمهای معرب) اعرابش به حرکت است، نزد اکثر نحوین، از جمله این قبیل اسمها به حساب نیامده و این اسمها را «اسماء خمسه» دانسته اند نه سته. حضرت علی در نهج البلاغه در خطبه ششششمه می فرماید: «وَمَالِ الْآخِرِ لَصِيرِهِ مَعَ هِنٍ وَ هُنٍّ»؛ یعنی: و آن دیگری - عبد الرحمن بن عوف - به -

- مَنْ هُوَ (مَنْ: خبر مقدّم، واجب الصّداره، محلاً مرفوع؛ هُوَ: مبتدای مؤخّر، محلاً مرفوع).
- ما شاعرٌ إِلَّا عَلِيٌّ (ما: حرف نفی غیر عامل؛ شاعرٌ: خبر مقدّم مرفوع؛ إِلَّا: ادات حصر؛ عَلِيٌّ: مبتدای مؤخّر مرفوع است).
- فِي الْبَيْتِ صَاحِبُهُ (فِي الْبَيْتِ: جار و مجرور، متعلّق به خبر مقدّم در محلّ رفع؛ صَاحِبُهُ: مبتدای مؤخّر، مرفوع؛ هُنَا: مضافّ الیه در محلّ جر).
- مَا أَحْسَنَ الْعَفْوَ (ما: مای تعجیبیه، مبتدا در محلّ رفع؛ أَحْسَنَ: فعل ماضی مبنی بر فتح، خبر در محلّ رفع؛ الْعَفْوَ: مفعولٌ به و منصوب است).
- كَمْ كِتَابٍ لِي (كم: خبریه، مبنی بر سکون، مبتدا در محلّ رفع؛ كِتَابٍ: مضافّ الیه مجرور، تمیز کم؛ لِي: جار و مجرور متعلّق به عامل محذوف).
- مَنْ يَكْسَلُ يَخْسِرْ (من: اسم شرط مبنی بر سکون، مبتدا در محلّ رفع؛ يَكْسَلُ: فعل شرط مجزوم؛ يَخْسِرْ: جزای شرط مجزوم، جمله شرط و جزای آن خبر در محلّ رفع است).
- أَبُوكَ عَمِّي (أبو: مبتدا مرفوع به ((واو)) چون از اسماء ستّه است؛ كَ: مضافّ الیه محلاً مجرور؛ عَمِّي: خبر مرفوع به ضمه مقدّمه چون به ضمیر «ياء» اضافه شده است؛ ي: مضافّ الیه در محلّ جر است).

► خاطر دامادی خود با عثمان، از من روی برگرداند همراه با آن دیگر و آن دیگر - طلحه و زبیر که خوش ندارم نامشان برده شود).

- ۱ - در اصل «ما» نافیّه شبیه به لیس است اما چون برخی شرایط عمل آن وجود ندارد (خبرش بر اسمش مقدّم است و نفی آن با «إِلَّا» نقض شده است) غیر عامل است. توضیح اینکه «ما» شبیه به لیس در صورتی خبر را منصوب می کند که: ۱ - خبر بر اسم مقدم نشده باشد. ۲ - معمول خبر نیز بر اسم مقدم نشده باشد، مثل: «ما نصیحتک أنا مخالفٌ».
- ۳ - بعد از ما، «إن» نافیّه نیامده باشد. ۴ - نفی آن با «إِلَّا» نقض نشده باشد. ۵ - «ما» تکرار نشده باشد، مثل: «ما ما زیدٌ قائمٌ». ولی تقدیم معمول خبر بر خبر مانع عمل آن نیست؛ مانند: «ما أنا نصیحتک مخالفاً». همچنین اگر معمول خبر، ظرف یا جار و مجرور باشد نیز تقدیم آن بر اسم و خبر مانع عمل آن نیست؛ مانند: «ما عندک علیّ جالساً؛ ما بک أنا مسروراً».

- إِنَّمَا الْعِلْمُ فَضْلٌ (إنما: ادات حصر؛ العلم: مبتدا و مرفوع؛ فضل: خبر و مرفوع).
- الَّذِي يُعْطَى الْفَقِيرَ طَعَامًا فَلَهُ ثَوَابٌ (الَّذِي: اسم موصول، مبتدا در محل رفع؛ يُعْطَى: صلة موصول محلی از اعراب ندارد؛ الْفَقِيرَ: مفعول به منصوب؛ طَعَامًا: مفعول به دوم منصوب؛ فاء: جزائیه؛ از آنجایی که مبتدا سبب است برای خبر، در حکم شرط و خبر آن در حکم جواب شرط است؛ بنابراین بر سر آن «فاء جزا» وارد شده است؛ لَهُ: جار و مجرور، خبر مقدم در محل رفع؛ ثَوَابٌ: مبتدای مؤخر و مرفوع، جمله «فَلَهُ ثَوَابٌ» خبر برای «الَّذِي» و در محل رفع است).
- التَّقَى رَئِيسَ الْأَخْلَاقِ (على عليه السلام): (التَّقَى: مبتدا مرفوع به ضمه مقدره چون اسم مقصور است؛ رَئِيسٌ: خبر مفرد مشتق، مرفوع؛ الْأَخْلَاقِ: مضاف إليه و مجرور).
- الْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ (على عليه السلام): (العقلُ مبتدا مرفوع؛ حُسَامٌ: خبر مفرد مشتق، مرفوع؛ قَاطِعٌ: نعت برای حسام و مرفوع است).
- فَاطِمَةُ ذَاهِبَةٌ (فاطمه: مبتدا مرفوع؛ ذَاهِبَةٌ: خبر مرفوع).
- الرِّجَالُ عَالِمَانِ: (الرجلان: مبتدا و مرفوع، علامت رفع آن «الف» است چون مثنی است؛ عالمان: خبر و مرفوع، علامت رفع آن «الف»).
- التَّلَامِيذُ الْمُجَدِّونَ تِسْعَةٌ (التلاميذ: مبتدا و مرفوع؛ الْمُجَدِّونَ: نعت، مرفوع به واو؛ تِسْعَةٌ: خبر جامد و مرفوع).
- الْقُرْآنُ كَلَامُهُ نُوْرٌ (القرآن: مبتدای اول مرفوع؛ كَلَامٌ: مبتدای دوم مرفوع؛ هـ: مضاف إليه محلاً مجرور؛ نُوْرٌ: خبر برای کلام، مرفوع؛ جمله «كَلَامُهُ نُوْرٌ» در محل رفع خبر برای مبتدای اول است).
- الصَّلَاةُ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ (الصلوة: مبتدا مرفوع؛ تَنْهَى: جمله فعل و فاعل (ضمير مستتر هي) در محل رفع، خبر مبتدا؛ عَنِ الْفَحْشَاءِ: جار و مجرور متعلق به تَنْهَى؛ وَ: حرف عطف؛ الْمُنْكَرِ: معطوف به الْفَحْشَاءِ).

- الدُّنْيَا مَتَاعُهَا حُطَامٌ^۱ (الدنيا: مبتدای اول مرفوع؛ متاع: مبتدای دوم مرفوع؛ ها: مضاف^۲ الیه در محل جر رابط خبر با مبتدا؛ حطام: خبر برای متاع، مرفوع؛ جمله «متاعها حطام» در محل رفع خبر مبتدای اول است).

- الخِلاَفُ يَهْدِمُ الرَّأْيَ (علی علیه السلام): الخِلاَفُ: مبتدا مرفوع؛ يَهْدِمُ: خبر جمله در محل رفع، فاعل آن ضمیر مستتر «هو» که رابط جمله خبر با مبتدا است؛ الرَّأْيُ: مفعول^۳ به منصوب است).

- القَمْحُ المُدُّ بَدِينَارَيْنِ (القمح: مبتدای اول مرفوع؛ المُدُّ: مبتدای دوم مرفوع؛ بدینارین: جار و مجرور متعلق به خبر محذوف «یکون» برای مبتدای دوم؛ جمله «المُدُّ بدینارین» در محل رفع خبر مبتدای اول، رابط ضمیر «ها» محذوف است که تقدیر آن «المُدُّ منه بدینارین» است).

- التَّلْمِيذُ فِي الصِّفِّ (التلميذ: مبتدا مرفوع؛ فِي الصِّفِّ: جار و مجرور متعلق است به خبر محذوف - «یکون»).

- التَّلْمِيذُ يَدْرُسُ فِي الصِّفِّ (التلميذ: مرفوع؛ يَدْرُسُ: خبر در محل رفع؛ فِي الصِّفِّ: جار و مجرور متعلق به يَدْرُسُ).

- اَمْعُومٌ هُوَ (أ: حرف استفهام غیر عامل؛ معلوم: مبتدای وصفی، مرفوع؛ هُوَ: نایب فاعل سدّ مسدّ خبر. می توان گفت معلوم، خبر مقدم است و هُوَ، مبتدای مؤخر).

أَجَالِسُونَ أَنْتُمْ (أ: حرف استفهام، غیر عامل؛ جَالِسُونَ: خبر مقدم، مرفوع؛ أَنْتُمْ: مبتدای مؤخر و مرفوع).

- هَلْ قَائِمٌ أَنْتُمْ (هل: حرف استفهام، غیر عامل؛ قَائِمٌ: مبتدای وصفی مرفوع؛ أَنْتُمْ: فاعل سدّ مسدّ خبر است).

۱ - برگرفته شده از کلام مولای متقیان حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه، کلمات قصار شماره ۳۵۹ از فیض الاسلام: (أَيُّهَا النَّاسُ مَتَاعُ الدُّنْيَا حُطَامٌ...) حطام، یعنی گیاه خشک شده خرد شده.

- البَابُ الثَّانِي (البَابُ: مرفوع خبر برای مبتدای محذوف «هذا»؛ الثَّانِي: صفت مرفوع به ضمَّةٌ مقدرة چون اظهار ضمه بر ياء ثقیل است).
- اللهُ هُوَ الْعَادِلُ (اللهُ: مبتدا مرفوع؛ هو: ضمیر فعل محلّی از اعراب ندارد؛ العادلُ: خبر، مرفوع).

افعال ناقصه

۱۰ - اسم کان و دیگر افعال ناقصه

۳۵۱ - «کان» فعلی است که بر مبتدا و خبر داخل می شود؛ مبتدا را مرفوع می کند که «اسم کان» نامیده می شود و خبر را منصوب می کند که «خبر کان» نامیده می شود؛ مانند: «کانَ البردُ قارساً» (سرما بسیار سوزان بود).

۳۵۲ - دوازده فعل اند که عمل کان را انجام می دهند. آن فعلها عبارتند از: «أصبحَ، أضحى، ظلَّ، باتَ، أمسى، مازالَ، ما برحَ، ما انفكَّ، ما فتىءَ، مادامَ، صارَ و لیسَ». به این فعل ها، «افعال ناقصه» گفته می شود؛ زیرا به اسم مرفوع خود بسنده نمی کنند (و به علت ناقص بودن مفهومشان) احتیاج به اسم منصوبی دارند (تا معنایشان کامل شود).

یادآوری: معنی «کان» اتصاف چیزی که از آن خبر داده می شود به خبر در زمان گذشته است. معنی «أصبحَ، أضحى، ظلَّ، باتَ و أمسى» اتصاف آن چیز به خبر در صبح، ظهر، روز، شب و عصر است. معنی «لیسَ» نفی است. معنی «صارَ» تحوّل و دگرگونی است. معنی «مازالَ، ما برحَ، ما فتىءَ و ما انفكَّ» ملازمه و پیوستگی خبر با آن چیز است که درباره اش خبر داده می شود. معنی «مادامَ» تداوم و استمرار است. با این حال «کانَ، أمسى، أضحى، ظلَّ و باتَ» گاهی به معنی «صارَ» استعمال می شوند.

۳۵۳ - افعال ناقصه بر سه قسم اند:

- نخست قسمی که به طور کامل صرف می شوند. این قسم عبارت است از: «کانَ، أمسى، أصبحَ، أضحى، ظلَّ، باتَ، صارَ».

- دوم قسمی که اصلاً صرف نمی شوند و آن «لیسَ» و «مادامَ» است.

- سوم قسمی که به طور ناقص صرف می شوند که عبارتند از: «مازال، مافتی، ما برح و ما انفک» زیرا از این افعال تنها مضارع ساخته می شود.

یادآوری: ۱- آنچه که از افعال ناقصه مشتق می شود، همان عمل این فعل ها را انجام می دهد. جز اینکه مصدر این افعال به اسم خود اضافه می شود که در این صورت آن اسم لفظاً مجرور و محلاً مرفوع است (مانند: أَخَافُ مِنْ كَوْنِ اللَّهِ مُتَّقِمًا. در این عبارت «الله» اسم «کون» است که لفظاً مجرور و محلاً مرفوع است).

۲- این افعال بدون هیچ شرطی عمل می کنند، بجز «زال، برح، فتی و انفک» که عمل نمی کنند مگر وقتی که پیش از آنها نفی یا نهی یا استفهام انکاری یا دعا آمده باشد و دعا نیز با «لا» بیان شود^۱ (مانند: مازالَ اَلانسانُ ضعیفاً: انسان همیشه ضعیف است؛ لا تَزَلْ صابراً: پیوسته بردبار باش؛ لا زلتَ سعیداً: پیوسته خوشبخت باشی؛ هل ینفکُ الحسودُ بخیلاً: آیا پیوسته حسود بخیل نیست؟)^۲.

۳۵۴- اسم در این باب نسبت به فعل ناقص، از نظر لزوم تأخیر از عامل و مفرد آمدن عامل و سایر احکام، همچون فاعل است و نسبت به خبر از نظر تعریف و تنکیر و تأخیر، همچون را بطة مبتدا با خبر است.

۳۵۵- اگر خبر افعال ناقصه فعل باشد، واجب است آن فعل، مضارع باشد؛ مانند: «كَانَ الاسْتَاذُ یَلْقَى دَرَسَهُ عَلَی تَلَامِذَتِهِ».
گاهی پس از «کان، أمسی، أضحی، ظل و بات» خبر به صورت فعل ماضی همراه با «قد» می آید؛ مانند: «كَانَ الْوَلَدُ قَدْ نَجَحَ» (کودک پیروز شده است).

۱ - دعا با «لن» هم بیان می شود؛ مانند: «لن توالَ عنايةُ الله تحرشك» (عنایت خداوند پیوسته تو را ننگه دارد) ر. ک: النحو الوافی، عباس حسن، ج ۱، ص ۵۱۱.

۲ - وقتی پرسش منفی باشد و به قصد نفی و انکار ادا شود، مثبت می شود. بنابراین نفی «حسود بخیل نیست» می شود حسود بخیل است چون «هل» جانشین «ما» نافی است و «ینفک» که خود معنی منفی دارد با نفی دیگر (نفی در نفی) مثبت می شود. این چیزی است که در مورد «زال» و «برح» و «فلانی» هم صادق است.

۳۵۶- «کان» در سه چیز از دیگر افعال ناقصه متفاوت است:

- ۱- بین «ما» تعجیبه و فعل تعجب اضافه می شود؛ مانند: «ما کان أَحْسَنَ الرِّیَاضِ» (بستانها چقدر نیکو بودند).
- ۲- جایز است پس از «إِنْ» و «لَوْ» شرطیه به منظور تخفیف در لفظ، حذف شود؛ مانند: «سَتُجَازَىٰ إِنْ خَيْرًا وَّ إِنْ شَرًّا» (بزودی جزا خواهی دید چه خوب باشد و چه بد)؛ یعنی «إِنْ کانَ جَزَاؤُكَ خَيْرًا وَّ إِنْ کانَ جَزَاؤُكَ شَرًّا» و مانند: «لَا يَأْمَنُ الدَّهْرَ ذُو بَغْيٍ وَّ لَوْ مَلِكًا» (ستمکار از دست روزگار در امان نیست حتی اگر پادشاه باشد)؛ یعنی «و لو کان ذوالبغی ملکاً».
- ۳- اگر پیش از آن نفی آمده باشد، در خبرش «باء» زائد اضافه می گردد؛ مانند: «ماکانَ اللهُ بِظُلَمٍ لِلْعِبَادِ» (خداوند نسبت به بندگان ستمگر نبوده است).

۳۵۷- «لیس» دو ویژگی دارد:

- ۱- جایز است در خبر آن «باء» زائد افزوده گردد؛ مانند: «لیسَ اللهُ بِظالمٍ»؛ (ألیسَ الصَّیْحُ بِقَرِیبٍ - هود / ۸۱).
- ۲- جایز است خبرش حذف گردد؛ مانند: «قالَ الجاهِلُ فی قلبِهِ لیسَ اللهُ»؛ یعنی «لیسَ اللهُ موجوداً».

تمرین ۷۱- خبر مفرد را از خبر جمله و شبه جمله تشخیص دهید:

- لیسَ مِنْ شِیْءٍ صَغِیرٍ أَوْ کَبِیرٍ إِلَّا بِحِکْمَتِهِ تَعَالَىٰ وَ تَدْبِیرِهِ وَ مَشِیَّتِهِ (بحکمته شبه جمله، خبر لیس) - لَمْ یَزَلْ الْفَقْرُ فِی الْوَطَنِ غُرْبَةً وَ الْغِنَىٰ فِی الْغُرْبَةِ وَ طَنًا (غُرْبَةً خبر لم یزل و وطناً عطف به آن، هر دو مفردند) - قیلَ لِأَفْلاطونَ ما هُوَ الَّذِی لا یَحْسُنُ أَنْ یُقَالَ وَ إِنْ حَقًّا (ما: خبر مقدم، مفرد؛ حَقًّا: خبر مفرد برای کان محذوف که همراه با اسم خود حذف شده و تقدیر آن چنین است: «إِنْ کانَ الْقَوْلُ حَقًّا») - قالَ: مَدَحُ الْانسانِ نَفْسَهُ (مدح: خبر مفرد برای مبتدای محذوف «هو» که تقدیر آن چنین است: «هذا مَدَحُ الْانسانِ نَفْسَهُ») - ما زالَ الْکَسَلانُ لا یُجِبُّ الْمِطالعةَ (لا یُجِبُّ خبر مازال، جمله) - ما فیتَی الصَّغِیرُ لا یَقْدُرُ عَلَیْ إِمعالِ قِوَاهُ الْعِقلِیةِ کَالکَبِیرِ (لا

يَقْدُرُ خَيْرَ مَا فَيَعِ، جمله) - لَيْسَ الْفَتَىٰ مَنْ يَقُولُ: كَانَ أَبِي (مَنْ: خبر ليس، مفرد؛ أب: يا فاعل است برای «كَانَ» در صورتی که «كَانَ» تامه باشد، یا اسم است برای «كَانَ» در صورتی که ناقصه باشد و خبرش محذوف؛ مثلاً: كَانَ أَبِي شَرِيفًا).

تمرین ۷۲ - آنچه را که تقدیم خبر بر اسم یا اسم بر خبر را در جملات زیر واجب ساخته است، بیان کنید:

- كَيْفَ أَمْسَى التَّاجِرُ بَعْدَ الْقَضَاءِ عَلَيْهِ بِالْإِفْلَاسِ (کیف: خبر مقدم می باشد، چون اسم استفهام و واجب الصدارة است، جار و مجرور «بالإفلاس» متعلق به «قضاء» است، می توان گفت «بالإفلاس» خبر «أمسى» است. توضیح اینکه به ندرت حرف جر «باء» زائد بر خبر أمسى داخل می شود که در این حالت، خبر منصوب به فتحه مقدره است؛ زیرا حرکت جر زائد مانع ظهور آن است^۱. بر اساس این ترکیب، «کیف» خبر مقدم نیست بلکه حال است و محلاً منصوب. در این صورت تقدم اسم «التَّاجِرُ» بر خبر بنا بر رعایت اصل است).

- لَا يُمَسِّي صَدِيقِي عَدُوِّي (صدیقی: اسم لایسمی است که چون در تعریف مانند خبر است، مقدم است؛ زیرا در غیر این صورت، موجب اشتباه و برداشت نادرست می شود).
- لَا يَصِيرُ مَثْرِيًّا إِلَّا ذُو الدَّرْبِيِّ وَ الصَّدِيقِ وَ النَّشَاطِ (مَثْرِيًّا: خبر مقدم است؛ چون اسم لا يَصِيرُ (ذوالدربة) محصور به «إِلَّا» است).

- كَانَ حَوْلَ الْوَالِدِ بَنُو الْأَدْبَاءِ (حَوْلَ الْوَالِدِ: متعلق به مستقرین محذوف که خبر مقدم است چون در اسم (بنوه) ضمیری است که به «الوالد» بر می گردد).

- كُنْ عَاقِلًا أَوْ جَاهِلًا عَلَى شَرِيطَةِ أَنَّكَ لَا تُؤْذِي غَيْرَكَ بِجَهْلِكَ (عَاقِلًا: خبر مؤخر است، چون اسم «كُنْ» ضمیر متصل به فعل (ضمیر مستتر أنت) است؛ لَا تُؤْذِي: خبر مؤخر است؛ زیرا

۱ - ر.ک: علی توفیق الحمد و یوسف جیمل الزعبی؛ المعجم الوافی فی النحو العربی، دارالجیل، بیروت، ص ۷۴.

اسم «أَنَّ» ضمیر متصل به «أَنَّ» است و از سوئی خبر، جمله فعلیه است و را فع ضمیری است (أنت مستتر) که به اسم «أَنَّ» بر می گردد. همچنین اصل در حروف مشبّهة بالفعل این است که اسمشان بر خبرشان مقدم باشد مگر اینکه خبرشان جار و مجرور یا ظرف باشد که در این صورت تقدیم خبر بر اسم جایز است).

- أَلَا يَصِيرُ الطَّالِبُ وَ ضَيْعَ الْقَدْرِ إِذَا بَرَّهَنَ عَنِ الصَّعْفِ فِي الْاِمْتِحَانِ وَ لَمْ يَكُنْ مِنَ التَّابِعِينَ (الطالب: اسم مقدم است، چون رعایت اصل شده است؛ من التابعین: خبر شبه جمله مؤخر است چون اسم، ضمیر متصل به فعل است؛ یعنی ضمیر مستتر «هو» در «لَمْ يَكُنْ»).

تمرین ۷۳ - جمله های زیر را ترکیب کنید:

- لَا أَحْسِنُ إِلَيْكَ مَا دُمْتُ تَذْهَبُ وَرَاءَ هَوَاكِ (لا: حرف نفی، غیر عامل؛ أَحْسِنُ: فعل مضارع متکلم و حده فاعل آن ضمیر مستتر «أنا»؛ إِلَيْكَ: جار و مجرور متعلق است به «أَحْسِنُ»؛ مَا دُمْتُ: فعل ناقصه، ماضی مفرد مذکر مخاطب، اسم آن ضمیر بارز «ت» محلاً مرفوع؛ تَذْهَبُ: فعل مضارع مفرد مذکر مخاطب، فاعل آن ضمیر مستتر «أنت» فعل و فاعل خبر است برای «مَا دُمْتُ» در محل نصب؛ وَرَاءَ: ظرف مکان، منصوب، متعلق است به تَذْهَبُ؛ هَوَاكِ: مضاف الیه مجرور به کسره مقدره است چون ظهور حرکت بر «الف» ممکن نیست؛ كَ: مضاف الیه و محلاً مجرور است).

- لَيْسَ مَنْ يَبِيعُ دِينَهُ بِدُنْيَاةٍ بِمُكْتَرَبٍ لِيَوْمِ الْمَعَادِ (لیس: فعل ناقصه، ماضی مفرد مذکر غایب؛ مَنْ: اسم «لیس» محلاً مرفوع؛ يَبِيعُ: فعل مضارع مفرد مذکر غایب، فاعل آن ضمیر مستتر «هو» صلة موصول، محلی از اعراب ندارد؛ دین: مفعول به منصوب؛ هُنَا مضاف الیه محلاً مجرور؛ بدنیا: جار و مجرور متعلق است به يَبِيعُ؛ هُنَا مضاف الیه محلاً مجرور؛ ب: حرف جر زائد؛ مکترب: خبر لیس، لفظاً مجرور محلاً منصوب؛ لیوم جار و مجرور متعلق به مُكْتَرَبٍ؛ الْمَعَادِ: مضاف الیه و لفظاً مجرور است).

- لَا زِلْتَ أَيْهَا الْفَاضِلُ مَقْصِدَ الْكِبْرَاءِ (لا زلت: فعل ناقصه، ماضی مفرد مذکر مخاطب و ضمیر «ت» اسم آن در محل رفع است؛ أَيْ: اسم مبهم، وُصِّلِيه، منادا مبنی بر ضم، محلاً

منصوب به فعل محذوف «أنادی»؛ «ها» حرف تنبيه، غير عامل؛ الفاضلُ: نعت برای «أی» مرفوع به ضمّه؛ مقصد: خبر فعل ناقصه، منصوب؛ الكبراء: مضافٌ إليه و مجرور).

- أَحِبِّ قَرِيْبَكَ إِنْ غَنِيًّا وَ إِنْ فَقِيْرًا (أَحَبُّ: فعل امر، مبني بر سکون، فاعل آن ضمير مستتر «أنت»، قريب: مفعولٌ به، منصوب؛ ك: مضافٌ إليه، محلاً مجرور؛ إن: حرف شرط؛ غنيًّا: خبر برای کان که همراه با اسمش محذوف است «إن كان القريبُ غنيًّا»؛ و: حرف عطف؛ إن: حرف شرط؛ فقيراً مانند غنيًّا «إن كان القريبُ فقيراً»).

- إِسْتَفِدْ وَ لَوْ كَلِمَةً فِي النَّهَارِ (إِسْتَفِدْ: فعل امر، مبني بر سکون، فاعل آن ضمير مستتر أنت؛ كلمة: خبر «كان» که همراه اسمش حذف شده است «لو كانت الفائدةُ كلمةً» فی النهار: جار و مجرور متعلق به «إِسْتَفِدْ» است).

۱- عبارت در اصل چنین است: إِسْتَفِدْ الْفَائِدَةَ لَوْ لَمْ تَكُنِ الْفَائِدَةُ كَلِمَةً فَاسْتَفِدْهَا وَ لَوْ كَانَتْ الْفَائِدَةُ كَلِمَةً فَاسْتَفِدْهَا... تقریباً نظیر بیت: لَا يَأْمُرُ الدَّهْرُ ذَوْبِي وَ لَوْ كَانَ مَلَكًا... است. رجوع شود: شرح قطر الندی، تحقیق محمد محیی الدین عبد الحمید، مبحث نواسخ، توضیح مربوط به بیت شماره ۴۹.

افعال مقاربه

۱۱ - اسم کاد و دیگر افعال مقاربه

۳۵۸- «کاد» فعلی است که بر سر مبتدا و خبر می‌آید و عمل آن همچون «کان» است؛ یعنی مبتدا را مرفوع می‌کند که اسم آن نامیده می‌شود و خبر را منصوب می‌کند که خبر آن نامیده می‌شود؛ مانند: «كَادَ الْمَطَرُ يَنْزِلُ».

۳۵۹- افعال فراوانی یافت می‌شود که عمل «کاد» را انجام می‌دهند که اخوات «کاد» نامیده می‌شوند؛ مشهورترین آنها از نظر کاربرد، عبارتند از: «أَوْشَكَ، عَسَى، شَرَعَ، أَنْشَأَ، طَفِقَ، جَعَلَ، ابْتَدَأَ و قام».

یاد آوری: کاد و اخوات آن بر سه قسم اند:

نخست: آنچه بر نزدیکی وقوع خبر دلالت دارد که عبارتند از: «كَادَ و أَوْشَكَ».

دوم: آنچه بر امید به وقوع خبر دلالت دارد و آن «عسی» است.

سوم: آنچه بر شروع خبر دلالت دارد، که عبارت از: «شَرَعَ، أَنْشَأَ، طَفِقَ، جَعَلَ، ابْتَدَأَ و قام».

به همه این افعال، «افعال مقاربه» می‌گویند و این نام از باب تسمیه کل به جزء است.

۳۶۰- در خبر افعال مقاربه شرط است که:

- مضارع باشد؛ مانند «شَرَعَ الشَّاعِرُ يَنْشُدُ».

- ضمیری را رفع بدهد که به اسم برگردد، مانند «كَادَ الْبَيْتُ يَسْقُطُ» (یسقط هو).

۱ - كَرَبَ، إِخْلَوْلَقَ، حَرَى، أَقْبَلَ، عَلَّقَ، أَخَذَ، إِنْبَرَى و هَبَّ را نیز می‌توان به این افعال افزود که كَرَبَ برای نزدیکی وقوع خبر و إِخْلَوْلَقَ برای امید به وقوع خبر است. سایر افعال شروع خبر را می‌رسانند.

- متأخر از فعل مقاربه باشد.

۳۶۱- یکی از افعال مقاربه، خبرش غالباً بدون «أن» می آید و آن «کاد» است؛ (یعنی، ممکن است گاهی هم خبر «کاد» با «أن» بیاید؛ مانند: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كَفْرًا». ضمناً فعل كَرَبَ نیز که بر نزدیکی وقوع خبر دلالت دارد، از این نظر مانند «کاد» است).
برخی از افعال مقاربه واجب است خبرشان بدون «أن» باشد و آنها عبارتند از: «شَرَعَ، أَنْشَأَ، طَفِقَ، جَعَلَ، ابْتَدَأَ و قَامَ» (و عَلِقَ، أَخَذَ، إِنْبَرَى، و هَبَّ).
برخی دیگر غالباً خبرشان با «أن» می آید، که عبارتند از: «عَسَى و أَوْشَكَ»، (برخی هم واجب است خبرشان با «أن» بیاید که عبارتند از: «حَرَى و إِخْلَوْتُ». دلالت بر امید به وقوع خبر دارند).

۳۶۲- همه افعال مقاربه جامدند مگر «کاد و أَوْشَكَ»؛ زیرا از این دو، فعل مضارع ساخته می شود؛ مانند: «يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ» و «يُوشِكُ الطَّالِبُ أَنْ يُنْجِزَ عِلْمَهُ» (چیزی نمانده که دانشجو، دانشهای خود را تکمیل کند).

۳۶۳- اگر «عَسَى و أَوْشَكَ (و إِخْلَوْتُ و حَرَى)» به مصدری که از «أن» و «فعل» ساخته شده است، اسناد داده شوند، فعل تام محسوب می شوند؛ مانند: «عَسَى أَنْ يَعُودَ الرَّسُولُ»، (حَرَى أَنْ يَنْجَحَ عَلِيٌّ).

یاد آوری: در اینجا فعل همراه با «أن» در محل رفع است، زیرا فاعل «عَسَى» است و «الرَّسُولُ» فاعل برای «يَعُودُ»: (عَسَى عَوْدُ الرَّسُولِ)، (و مانند: عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ... بقره / ۲۱۶).

تمرین ۷۴- انواع افعال مقاربه را مشخص کنید:

- کادت دسائسُ المُدَاهِنِينَ تَنْفِضُ (نزدیکی وقوع خبر) - طَفِقَ الاسْتَاذُ يَشْرَحُ مَا أُبْهِمَ عَلِي الطَّالِبِ (شروع خبر) - عَسَاكَ أَنْ تَفْتَفَّ عَلَى السِّرِّ (امید به وقوع خبر) - يُوشِكُ الْعَمَلَةُ أَنْ يَعْتَصِبُوا إِذَا

لم تُضَاعَفْ أُجُورَهُمْ (نزدیکی وقوع خبر) - أَخَذَتِ الْعَقَائِلُ (بانوان) يَخِطُنَ أَثْوَاباً لِلْفُقَرَاءِ لِفَصْلِ الشِّتَاءِ (شروع خبر) - جَعَلَ التَّلَامِذَةُ يُفْرِغُونَ لِلْعُلُومِ عَقْلَهُمْ وَ نَظْرَهُمْ (شروع خبر).

تمرین ۷۵ - آنجایی که درست به نظر می‌رسد، خبر را میان فعل مقاربه و اسمش قرار بدهید:

- عَسَىٰ قَلْبُكَ أَنْ يَجِيَنَّ عَلَى الْبَائِسِينَ (درست نیست چون خبر همراه با «أَنْ» آمده است و اگر بگوییم: «عَسَىٰ أَنْ يَجِيَنَّ قَلْبُكَ...» در این صورت عسی فعل تامه است و «أَنْ يَجِيَنَّ» تأویل به مصدر شده فاعل آن در محل رفع است و «قَلْبُ» فاعل «أَنْ يَجِيَنَّ» است^۱. - طَفِقْتُ أَسْأَلُ عَنْكَ طَوْلَ النَّهَارِ (امکان ندارد چون اسم، ضمیر متصل به فعل است - ت) - عَسَىٰ أُمِّي تُفَصِّلُ لِي بِرَّةً بَدِيعَةً لِلْعِيدِ (عَسَىٰ تُفَصِّلُ لِي أُمِّي بِرَّةً بَدِيعَةً لِلْعِيدِ) - شَرَعَ الْخُصُومُ يَتَشَاجِرُونَ (شَرَعَ يَتَشَاجِرُ الْخُصُومُ) - التَّلَامِذَةُ أَخَذُوا يَكْتُبُونَ هَذِهِ التَّمَارِينَ بِتَرَوٍّ وَ دَقَّةٍ نَظِيرِ (امکان ندارد چون اسم أَخَذَ (واو) ضمیر متصل به فعل است مگر اینکه جمله را تغییر داده و بگوییم: أَخَذَ يَكْتُبُ التَّلَامِذَةُ هَذِهِ... - طَفِقَ التَّاجِرُ يَفْتَصِدُ فِي نَفَقَاتِهِ عِلْمًا مِنْهُ أَنْ الْقَصْدُ فِي شَأْنِ الدُّنْيَا يُورِثُ الْمَالَ وَ الْغَيْرَ وَ يُحْصِنُ مِنَ الذَّنْبِ (طَفِقَ يَفْتَصِدُ التَّاجِرُ فِي نَفَقَاتِهِ... الذَّنْبِ).

تمرین ۷۶ - جمله های زیر را ترکیب کنید:

- طَفِقَ صَاحِبُ الْمَنْزِلِ يُعَاطِنَا كُؤُوسَ الْأُنْسِ (طَفِقَ: فعل ماضی مفرد مذکر غایب، از افعال مقاربه است؛ صاحب: اسم فعل مقاربه و مرفوع؛ المنزل: مضاف الیه و مجرور؛ يُعَاطِنَا: فعل و فاعل و مفعول. فعل مضارع مفرد مذکر غایب، مرفوع به ضمه مقدره به عِلَّتِ سَنَكِينِي تلفظ آن بریاء، فاعل آن ضمیر مستتر «هو» است و ضمیر بارز «نا» مفعول به اول آن است، خبر برای «طَفِقَ» است در محل نصب؛ كُؤُوسَ: مفعول به دوم و منصوب؛ الْأُنْسِ: مضاف الیه و مجرور است).

- أَوْشَكَ أَنْ يَتَدَاعَىٰ هَذَا الْبَيْتُ مِنْ أُسَاسَاتِهِ (أَوْشَكَ: فعل ماضی مفرد مذکر غایب، از افعال مقاربه؛ أَنْ يَتَدَاعَىٰ: تأویل به مصدر (تداعی) فاعل «أَوْشَكَ» در محل رفع و «أَوْشَكَ»

۱- ر. ک مبادئ العربیه، ج ۴، مبحث افعال مقاربه

در اینجا در حکم فعل تامّه است؛ هذا: اسم اشاره فاعل است برای «یتداعی» در محل رفع؛ البيت: عطف بیان مرفوع؛ من أساسات: جار و مجرور متعلق به «یتداعی»؛ هن مضاف الیه و مجرور).

- ماعساةً یكونُ مبلّغُ شکرنا إذا ساعدتُم هذا المسکینَ (ما: اسم موصول، مبنی بر سکون؛ عسی: از افعال مقاربه برای امید به وقوع خبر؛ هن اسم آن در محل رفع؛ یكونُ: فعل مضارع مفرد که در اینجا تامّه است، خبر برای «عسی» در محلّ نصب، جمله «عساةً یكونُ...»؛ صله موصول است و محلّی از اعراب ندارد؛ مبلّغُ: فاعل و مرفوع؛ شکر: مضاف الیه و مجرور؛ نا: مضاف الیه در محل جر؛ اذا: ظرفیه شرطیه غیر جازم، در محلّ نصب است؛ ساعدتُم: فعل ماضی جمع مذکر مخاطب، فاعل آن ضمیر بارز «تم» در محل رفع؛ هذا: اسم اشاره، مفعول به در محل نصب؛ المسکینَ: نعت برای «هذا» منصوب است).

تمرین ۷۷ - جمله های مفیدی متشکل از مبتدا و خبر بسازید، سپس از افعال مقاربه بر

سر آنها بیاورید:

مانند: «کادَ الغریقُ یختنقُ».

- کادَ الأستاذُ یشرّحَ الدرسَ - أوشکَ الإمتحانُ أن یبدأ - عسی الکاتبُ أن یکتبَ - شرّعَ العدو ینهزمُ - أنشأ المعلمُ یرشدنا - طفقَ المهاجرون یعودون - جعلت النساءُ یرضعن أطفالهنّ - ابتدأت المرأتان تکتبان درسهما - قامَ الشاعرُ ینشدنا القصیده.

۱۲ - حروف شبیه به لیس

۳۶۴ - حروف شبیه به «لیس» سه تا هستند: «ما، لا، لات» (إن نافية را هم باید به این سه مورد افزود؛ مانند: و قالوا إن هذا إلا سحرٌ مبينٌ؛ صافات / ۱۵).

یاد آوری: این حروف به علت اینکه در نفی، شبیه به لیس هستند، ملحق به آن شده‌اند.

۳۶۵ - برای اینکه «ما» عمل کند چهار شرط وجود دارد:
- خبرش بر اسمش مقدم نشود (مانند: ما قائمٌ زيدٌ که چون خبر مقدم شده عمل نکرده است).

- معمول خبرش بر اسمش مقدم نشده باشد (مانند: ما نصيحتك أنا مخالفٌ که چون معمول خبر [نصيحتك] بر اسم مقدم شده، عمل نکرده است).
- پس از آن «إن» نافية اضافه نگردد (مانند: ما إن زيدٌ قائمٌ، چون منفی در منفی می‌شود مثبت).

- از خبرش به وسیله «إلا» نقض نفی نشده باشد (مانند: ما محمدٌ إلا رسولٌ).
اما در جمله «ما الكسبانُ محموداً» هر چهار شرط فراهم است.
یاد آوری: جایز است خبر «ما» همراه «باء» زائده باشد؛ مانند: «و ما دارُ الفناء لنا بدار».

۳۶۶ - برای اینکه «لا» عمل کند، سه شرط وجود دارد:
- اسمش بر خبر و معمول خبر مقدم باشد.

۱- همچنین گفته اند که «ما» تکرار نشده باشد؛ مانند: «ما ما زيدٌ قائمٌ» این مطلب در پاورقی ذیل تمرین ۷۰ توضیح داده شده است.

- از خبرش به وسیله «الْأ» نقض نفی نشده باشد.

- هر دو معمول «لا» یعنی اسم و خبرش، نکره باشند؛ مانند: لا رَجُلٌ حاضراً.

یاد آوری: عمل حروف شبیه به «لیس»، در صورتی که با «إِلَّا» نقض نفی از خبرشان شده باشد، باطل می‌گردد؛ اما اگر به جای «إِلَّا» کلمه ای که به معنی آن است آمده باشد، عمل آنها باطل نمی‌شود، بلکه همان لفظ، معمول حروف شبیه به لیس به حساب می‌آید؛ مانند: «ما صدیقنا غیر صادق» (در این عبارت «غیر» معمول و خبر «ما» و صادق مضاف الیه است).

۳۶۷- شرط در عمل «لات» این است که اسم و خبرش از اسماء زمان باشد؛ نظیر «حین، ساعة، أوان، وقت، زمان و غیره» و لزوماً باید اسمش حذف شود؛ مانند: «لات ساعة تَوَيْتَ» یعنی «لات الساعة ساعة تَوَيْتَ».

تمرین ۷۸- برای مثال های زیر، آنجایی که جایز است، حروف شبیه به لیس وارد و آنها را اعراب گذاری کنید:

هذا الولدُ ذكِيٌّ (ما هذا الولدُ ذكِيًّا) - أنت فتِيٌّ شجاعٌ (ما أنت فتِيٌّ شجاعاً) - الآنُ ساعةُ الندامةِ (لات ساعةُ الندامةِ؛ ما الآنُ ساعةُ الندامةِ) - الزَّمانُ زمانُ الجِدِّ (لات زمانُ الجِدِّ؛ ما الزَّمانُ زمانُ الجِدِّ) - الناسُ صادقونَ (ما الناسُ صادقينَ) - شيءٌ على الأرضِ باقيٌّ (لا شيءٌ على الأرضِ باقياً) - اللَّيلةُ ليلةٌ مُقَمَّرَةٌ (ما اللَّيلةُ ليلةٌ مقمَّرةٌ؛ لات ليلةٌ مقمَّرةٌ) - الرَّأسُ مشتعلٌ شيئاً (ما الرَّأسُ مشتعلٌ شيئاً).

تمرین ۷۹- از جملات تمرین پیش، از خبر حروف شبیه لیس، نفی را به وسیله «الْأ» نقض کنید:

- ما هذا الولدُ ذكِيًّا (ما هذا الولدُ إِلَّا ذكِيٌّ) - ما أنت فتِيٌّ شجاعاً (ما أنت إِلَّا فتِيٌّ شجاعٌ) - ما الآنُ ساعةُ الندامةِ (ما الآنُ إِلَّا ساعةُ الندامةِ) - ما الزَّمانُ زمانُ الجِدِّ (ما الزَّمانُ إِلَّا زمانُ الجِدِّ) - ما الناسُ صادقينَ (ما الناسُ إِلَّا صادقونَ) - لا شيءٌ على الأرضِ باقيٌّ (لا شيءٌ على الأرضِ إِلَّا باقياً) - ما اللَّيلةُ ليلةٌ مُقَمَّرَةٌ (ما اللَّيلةُ إِلَّا ليلةٌ مقمَّرةٌ) - ما الرَّأسُ مشتعلٌ شيئاً (ما الرَّأسُ إِلَّا مشتعلٌ شيئاً).

تمرین ۸۰ - جملات زیر را ترکیب کنید:

- نَدِمَ الظَّالِمُونَ و لَاتَ سَاعَةَ نَدَامَةٍ (نَدِمَ: فعل ماضی مبنی برفتح؛ الظالمون: جمع مذکر سالم فاعل مرفوع به واو؛ و: حالیه؛ لَاتَ: حرف نفی شبیه به لیس؛ سَاعَةَ: خبر «لَاتَ» منصوب است، اسم لَات محذوف است که جمله در اصل چنین بوده است: لَاتَ السَّاعَةُ سَاعَةَ نَدَامَةٍ؛ نَدَامَةٍ: مضافٌ الیه و مجرور).

- ما هم أبناءنا لكنهم إخوتنا (ما: حرف نفی شبیه به لیس؛ هم: اسم «ما» در محل رفع؛ أبناء: خبر «ما» منصوب؛ نا: مضافٌ الیه در محل جر؛ لكن: حرف مشبّهة بالفعل و عامل؛ هم: اسم لكن محلاً منصوب؛ إخوة: خبر لكن مرفوع؛ نا: مضافٌ الیه در محل جر است).

- ما صديقنا إلا شاعرٌ (ما: حرف نفی شبیه به لیس که از عمل باطل شده است؛ صديق: مبتدا مرفوع؛ نا: مضافٌ الیه مجرور محلاً؛ إلا ادات حصر؛ شاعرٌ: خبر مرفوع است).

۱۳ - خبرِ اِنْ و دیگر حروف شبیه فعل

۳۶۸ - حروف مشبّهة بالفعل شش تا هستند که عبارتند از: «اِنْ» (به درستی که، همانا)، اَنَّ (اینکه)، كَأَنَّ (گویا، مانند اینکه)، لَكِنَّ (ولی)، كَيْتَ (کاش، ای کاش) و لَعَلَّ (شاید، بدان امید، چه بسا).

۳۶۹ - عمل حروف مشبّهة بالفعل این است که بر مبتدا و خبر وارد می‌شوند و مبتدا را به عنوان اسم خود منصوب و خبر را به عنوان خبر خود مرفوع می‌سازند؛ مانند: «اِنَّ اللّٰهَ عَادِلٌ».

یادآوری: این حروف را به این جهت حروف مشبّهة بالفعل نامیده اند که در آنها معنی فعلی وجود دارد، زیرا «اِنْ و اَنَّ» برای تأکید است، به معنی «اَلْاَكْبَدُ»؛ «كَأَنَّ» برای تشبیه است، به معنی «اَلْاَشْبَهُ»، «لَكِنَّ» برای استدراک است، به معنی «اَلْاَسْتِثْنَاءُ»؛ «كَيْتَ» برای تمنی است، به معنی «اَلْاَتْمَنَاءُ» و «لَعَلَّ» برای ترجی است، به معنی «اَلْاَتْرَجُّی».

۳۷۰ - اصل در خبرِ اِنْ و دیگر حروف مشبّهة بالفعل این است که متأخر از اسم آنها باشد؛ ولی اگر خبر، ظرف یا جار و مجرور بوده و اسم، معرفه یا نکره ای باشد که ابتدا به آن جایز است، تقدیم خبر بر اسم جایز خواهد بود؛ مانند: «اِنَّ عِنْدَ اللّٰهِ الثَّوَابَ» (در اینجا چون خبر ظرف است، تقدیم آن جایز شده است).

۳۷۱ - گاهی تقدیم خبرِ اِنْ و اخوات آن بر اسمشان واجب است و آن وقتی است که:

- خبر، ظرف یا مجرور باشد و اسم هم، نکره ای که ابتدا به آن جایز نباشد؛ مانند: «اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا».

- اسم دارای ضمیری باشد که به خبر برگردد؛ مانند: «اِنَّ فِي الدَّارِ صَاحِبَهَا».

۳۷۲- وقتی اسم «إِنَّ» مؤخّر باشد، جایز است لام ابتدا بر آن وارد شود؛ مانند: «إِنَّ فِي قَوْلِكَ لَعَجَبًا»^۱.

۳۷۳- در موارد زیر جایز است «لام» ابتدا بر خبر «إِنَّ» وارد شود:
وقتی که خبر:

- مؤخّر و مثبت باشد؛ مانند: «إِنَّ السَّمَاءَ لَصَافِيَةٌ».

- یا فعل ماضی جامد باشد؛ مانند: «إِنَّ جَارَكُمْ لَنِعَمَ الرَّجُلِ».

- یا فعل متصرف و همراه «قد» باشد؛ مانند: «إِنَّهُ لَقَدْ صَدَقَ».

- یا فعل مضارع باشد؛ مانند: «إِنَّكَ لَتَقُولُ الصَّوَابَ».

- (دارای ضمیر فصل باشد؛ مانند: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْحَقُّ»).

۳۷۴- هر وقت «ما»ی حرفیه که غیر موصوله و غیر مصدریه است، در آخر این حروف اضافه شود، آنها را از عمل باز می‌دارد و مابعدشان به عنوان مبتدا و خبر مرفوع می‌شود؛ مانند: «إِنَّمَا اللَّهُ عَادِلٌ».

یادآوری: وقتی عمل **إِنَّ** و اخوات آن (به سبب پیوستن «ما» کافه به آنها) باطل گردد، تنها مختص به اسم نیستند بلکه بر فعل نیز وارد می‌شوند؛ مانند: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (رعد/ ۱۹؛ زمر/ ۹) و «كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ» (انفال/ ۶).

۱- حسب قاعده، «لام» ابتدا در آغاز کلام آورده می‌شود چون از الفاظی است که باید در صدر کلام باشد، ولی از آنجا که این «لام» برای تأکید است و «إِنَّ» در آغاز عبارت نیز برای تأکید است و جمع میان این دو تأکید پسندیده نیست، بهتر آن دیده شده است که جدا از یکدیگر به کار روند. به همین جهت این لام را «مُزَحَلِّقَه» می‌گویند (یعنی دور شده، لغزیده، سُرخورده) که بر فعل هم داخل می‌شود؛ مانند: إِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ (نحل / ۱۲۴).

۳۷۵- هر وقت «أَنَّ» و «كَأَنَّ» تخفیف یابند، اسم آنها ضمیر شأن محذوف است و خبرشان جمله ای است که پس از آنها آمده است؛ مانند: «عَلِمْتُ أَنْ الْفَرَجُ قَرِيبٌ» و «كَأَنَّ لَمْ يَأْتِ أَحَدٌ».

۳۷۶- هر وقت «لَكِنَّ» تخفیف یابد، عملش باطل می‌شود و جایز است با «واو» بیاید تا با «لَكِنَّ» عاطفه اشتباه نشود؛ مانند: «ذَهَبَ الرَّائِدُونَ وَلَكِنْ أَبُوكَ بَاقٍ» (ولی در «ما قائم زید لکن عمرو» لکن، عاطفه است نه مخفف از لکن).

۳۷۷- همزه «أَنَّ» مفتوح می‌شود، وقتی بتوان مصدر جای آن گذاشت. این جانشین یا در محل رفع است، مانند: «سَرَّيْتُ أَنْتَكَ نَابِعٌ» یعنی «نَبِوَعُكَ» یا در محل نصب است، مانند: «عَرَفْتُ أَنْتَكَ نَاجِحٌ» یعنی «نَجَاحَكَ» یا در محل جر است؛ مانند: «عَجِبْتُ مِنْ أَنْتَكَ ذَاهِبٌ» یعنی «مِنْ ذَاهِبِكَ».

همزه «إِنَّ» مکسور می‌شود، وقتی نتوان مصدر جای آن گذاشت؛ مانند: «قُلْتُ إِنَّكُمْ آلِهَةٌ» (در این عبارت نمی‌توان مصدر را جانشین جمله «إِنَّكُمْ آلِهَةٌ» کرد؛ زیرا مقول قول باید جمله باشد نه مفرد و مصدر مفرد است).

تمرین ۸۱- دلیل مفتوح یا مکسور شدن همزه «لَإِنَّ» را بیان کنید:

- إِنَّ اللَّهَ رَحِيمٌ (مکسور است؛ چون در آغاز جمله است) - قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ (مکسور است؛ چون پس از قال آمده است) - قِيلَ لِي إِنَّكَ سَافِرٌ (مکسور است؛ چون پس از قیل آمده که باید نایب فاعلش جمله باشد و چنانکه در درس خواندیم زمانی که نتواند مفرد (مصدر) را جانشین جمله کرد، باید همزه «إِنَّ» مکسور باشد) - أَلَلَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي أَقُولُ الْحَقَّ (مفتوح است؛ چون می‌شود مصدری را جانشین آن کرد و آن مصدر در محل نصب، مفعول يَعْلَمُ است، یعنی: أَلَلَّهُ يَعْلَمُ قَوْلِي الْحَقَّ) - أَمْ تَقُولُ أَنَّ الْعَدُوَّ مَقْبَلٌ (در اینجا چون «تقول» در معنی «قول» نیست، بلکه در معنی ظن و گمان است، باید همزه مفتوح شود و در

واقع عبارت چنین است: *أ تَطُنُّ أَنْ الْعَدُوَّ مُقْبِلٌ*^۱ - *زُرْتُهُ وَ إِنِّي وَائِقٌ بِهِ* (مکسور است؛ چون در موضع حال است) - *أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فِي نَعِيمٍ* (مکسور است؛ چون پس از «ألا» استفتاحیه آمده است) - *اعْتِقَادِي أَنَّكَ فَاضِلٌ* (مفتوح است؛ چون در موضع خبر پس از اسم معنی است).^۲ - *لَا تَخْطَأُ إِنَّ اللَّهَ مُنْتَقِمٌ* (مکسور است؛ چون بیان علت از ما قبل می‌کند. این گونه جملات که علت حکم ما قبل را بیان می‌کنند و به منزله جواب سؤال مقدرند، از قبیل جملات استینافیه هستند و جملات استینافیه نوعی از جملات ابتدائیه محسوب می‌شوند؛ جملات ابتدائیه هم با «إِنَّ» همراه هستند نه «أَنَّ»^۳ - *عِنْدِي أَنَّ امْرَأَةَ الْقَيْسِ أَشْعَرُ الشُّعْرَاءِ* (مفتوح

۱ - ر. ک: مبادی العربیه، جلد ۴، ص ۲۲۴.

۲ - اگر *إِنَّ* پس از اسم ذات (اسم شیء محسوس و قائم به خود؛ مانند: رجل، بیت و...) واقع شده و در موضع خبر یا صفت برای آن باشد، مکسور است؛ مانند: «المدرسةُ إنما منازُ التهذيب» و «سمعتُ خطيباً إنه أميرُ الخطباء». در جمله اول «إنها...» خبر است و در جمله دوم «إنه...» صفت است. (به مبادی ۲۲۴/۴ رجوع کنید).

۳ - یکی از جاهایی که جمله محلی از اعراب ندارد، جمله تعلیلیه است که بیان علت از ماقبل می‌کند؛ مانند: «وصلَّ عليهم إنَّ صلاتك سکن لهم» (توبه / ۱۰۳) همچنین مانند: «ولا يحزنك قولهم إنَّ العزة لله جميعاً» (یونس / ۶۵). در این حالت گاهی همراه با فاء تعلیلیه است؛ مانند: شعر حطیئه که می‌گوید:

دَعِ الْمَكَارِمَ لَا تَرَحَّلَ لِئُغَيِّبَهَا وَأَقْعُدْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الطَّاعِمُ الْكَاسِي

این جملات ظاهراً پس از امر یا نهی (طلب) واقع می‌شوند همان گونه که مثال آوردیم. چنین جملاتی - چنان که زمخشری در خصوص آیه ۶۵ سوره یونس گفته است - جمله استینافیه محسوب می‌گردند. استیناف هم نوعی ابتداست و همزه «أَنَّ» در جمله ابتدائیه مکسور است. توضیح اینکه جمله جواب ندا نیز که محلی از اعراب ندارد، از جملات استینافیه به حساب می‌آید و باید همزه «أَنَّ» در آن مکسور باشد؛ مانند: «رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (ممتحنه / ۵). همچنین: «يا موسى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ» (مائده / ۲۲) در این حالت ممکن است «إِنَّ» با «ما» کافه باشد؛ مانند: «يا أيُّها الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ» (مائده / ۹۰).

(ر. ک: جامع الدروس العربیه، ۳ / ۲۸۹ و نحو اللغة العربیه، ص ۹۶۳ و شرح الرضی علی الکافیة، ۴ / ۳۴۱ و مبادی

العربیه، ۴ / ۲۲۴ و اعراب القرآن و صرفه، ۳ / ۲۶۷ و ۱۲ / ۳۳۵).

است؛ چون در موضع مبتدا است.) - **قُولِي إِنِّي أَحْمَدُ اللَّهِ** (مکسور بودن جایز است؛ بنا بر اینکه از باب حکایت^۱، خبر است برای قول؛ در این صورت تأویل به مصدر نمی‌شود که مانند موارد پیشین بگوییم می‌توان آن را جانشین مصدر کرد؛ چرا که اگر می‌شد مصدر جانشین آن شود، باید همزه آن مفتوح می‌شد. با این حال، مفتوح بودن هم جایز است به همان دلیل که گفته شد؛ یعنی اینکه در موضع خبر است برای قول با تأویل به مصدر که گفته شود: «قُولِي حَمْدُ اللَّهِ» - **أُثْبِتُ أَنَّ الْجَبَدَ ظَافِرَةٌ** (مفتوح است؛ چون می‌توان مصدری را جانشین آن کرد و آن مصدر در موضع نصب، مفعول به دوم خواهد بود: «أُثْبِتُ ظَفَرَ الْجُنُودِ») - **لَوْلَا أَنَّ اللَّهَ عَظِيمُ الرَّحْمَةِ لَمَا خَلَصْنَا** (مفتوح است؛ چون در موضع مبتداست و می‌توان مصدری را جانشین آن کرد).

تمرین ۸۲ - جمله‌های زیر را ترکیب کنید:

- **لَعَلَّ الْحَبِيبَ قَادِمٌ** (لَعَلَّ: از حروف مشبّهة بالفعل، مبنی بفتح، عامل؛ الحبيب: اسم لعل، منصوب؛ قادمٌ: خبر لعل مرفوع است).

- **لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ** (ليت: از حروف مشبّهة بالفعل، مبنی بر فتح، عامل؛ ن: برای وقایه؛ ی: ضمیر متصل متکلم وحده، اسم لیت محلاً منصوب؛ کنت: فعل ناقصه و «ت» اسم آن، در محل رفع است؛ مع: از اسماء دائم الاضافه، ظرف مکان، منصوب بنا بر ظرفیت و متعلق به خبرکان که مستقراً محذوف است؛ کم: مضاف الیه در محل جر. جمله «کنت مَعَكُمْ» که تقدیرش «کنت مستقراً معکم» است در محل رفع خبر «ليت» است).

► البته در خصوص جملاتی که در مقام تعلیل هستند گفته شده است که همزه «ان» - بنا بر اینکه این جملات به عنوان جمله استینافیه به حساب نیایند - می‌تواند مفتوح باشد و حرف «لام» تعلیل بر سر «ان» در تقدیر گرفته شود؛ مثلاً: «إِذْ كَسَلَ أَتَى عَلَّةَ الْفَقْرِ». (جامع الدروس العربیه، ۲ / ۳۲۴؛ نحو اللغة العربیه، ص ۵۸۰؛ مبادی العربیه، ۴ / ۲۲۵).

۱ - حکایت، یعنی اینکه یک لفظ یا عبارت به همان اعراب که شنیده شده است، بدون تغییر در آن، تکرار شود؛ مثل اینکه کسی بگوید رأیتُ زیداً و ما بگویم: مَنْ زیداً؛ و زید را منصوب بخوانیم در حالی که اگر غیر از حکایت بود باید مرفوع می‌شد.

- عَلِمْتُ أَنَّ لِلْإِجْتِهَادِ فَضْلًا عَظِيمًا (عَلِمْتُ: فعل و ضمیر بارز «ت» فاعل آن در محل رفع؛ أَنْ: از حروف مشبّهة بالفعل؛ للاجتهاد: جار و مجرور متعلّق به خبر مقدّم محذوف است؛ فضلاً: اسم أَنْ و منصوب؛ عظيماً: نعت برای فضلاً و منصوب، و جمله «أَنَّ» تا آخر، تأویل به مصدر شده - فضل الاجتهاد - مفعول به فعل علمت).

- مَنْ يُزْنِي فَإِنِّي أَكْرَمُهُ (مَنْ: اسم شرط، مبنی بر سکون، در محل رفع، مبتدا؛ يُزْنِي: فعل شرط، مجزوم به سکون است که به علّت التقاء ساکنین، حرف عله «واو» از میان فعل حذف شده است؛ ن: برای وقایه است؛ ی: مفعول به در محل نصب؛ ف: واقع بر جواب شرط؛ آوردن فاء جزائیه در اینجا واجب است چون جمله اسمیه است؛ إِنَّ: از حروف مشبّهة بالفعل؛ ی: اسم إِنَّ در محلّ نصب؛ أَكْرَمُهُ: فعل مضارع متکلم و حده، خبر إِنَّ در محل رفع و فاعل آن ضمیر مستتر «أنا» است؛ هـ: مفعول به در محلّ نصب است. جمله «فَأِنِّي أَكْرَمُهُ» جواب شرط و محلاً مجزوم و جمله شرط و جواب آن خبر برای مَنْ و محلاً مرفوع).

- إِحْذَرِ الْكَسَلَ إِنَّهُ عَلَةُ الْفَقْرِ (إِحْذَرِ: فعل امر، مفرد مذکر مخاطب، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر «أنت» است؛ الْكَسَلَ: مفعول به منصوب؛ إِنَّ: از حروف مشبّهة بالفعل؛ هـ: اسم أَنْ در محلّ نصب؛ علة: خبر أَنْ و مرفوع؛ الفقر: مضاف الیه و مجرور است).

- فَيَأْتِيَتِ الشَّبَابَ يَعُودُ يَوْمًا فَأُعَلِّمُهُ بِمَا صَنَعَ الْمَشِيئُ

(ف: حسب ما قبل؛ یا: حرف ندا، مبنی بر سکون، عامل، جانشین فعل «أنادی» و منادای آن محذوف است؛ مثلاً بوده است و یا قوم...، یا اینکه «یا» فقط برای تنبیه است که در آن صورت عامل نیست؛ لیت: از حروف مشبّهة بالفعل؛ الشَّبَاب: اسم لیت و منصوب است؛ يعودُ: فعل مضارع مفرد مذکر غایب مرفوع و در محلّ رفع، خبر لیت است، فاعل آن ضمیر مستتر «هو» است که به «الشَّبَاب» بر می گردد. يوماً: ظرف زمان، منصوب متعلّق است

۱- کسر و فتح همزه در «أَنَّ» جایز است، چون در موضع تعلیل است. این مطلب در باورقی تمرین پیشین (۸۱) توضیح داده شده است.

به یعودُ؛ ف: سببیه است؛ أُعْلِمَ: فعل مضارع متکلم وحده منصوب به «أَنْ» مقدره پس از «فاء» سببیه؛ هـ: مفعول به محلاً منصوب است؛ بما: جار و مجرور متعلق به أُعْلِمَ؛ ما: اسم موصول در محلّ جر؛ صنعَ: فعل ماضی مفرد مذکر غایب، صلّه «ما» است و محلّی از اعراب ندارد؛ المشیبُ: فاعل صنعَ مرفوع به ضمّه ظاهره).

۱۴ - «لا» نفی جنس

۳۷۸- «لا» نفی جنس همان کار «أن» را انجام می‌دهد؛ یعنی اینکه اسم را منصوب و خبر را مرفوع می‌کند؛ مانند: «لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ».

یادآوری: «لا» به این سبب نفی جنس نامیده شده است که به طور فراگیر همه جنس مصادیق لفظ را با تقدیر «من»، نفی می‌کند؛ یعنی اینکه وقتی گفته شود «لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ» به این معنی است که «لا مِنْ جِنْسِ رَجُلٍ فِي الدَّارِ» (هیچ کسی از جنس مرد در خانه نیست). بنابر این جایز نیست که بگوییم «بل رَجُلَانِ» (زیرا اگر چنین چیزی درست باشد، به این معنی خواهد بود که «لا»، عدد مرد را در خانه نفی کرده است نه جنس مرد را؛ یعنی گفته شده است یک مرد نیست ولی دو مرد هست). از اینرو معنا و مفهوم «لا»ی نفی جنس بر خلاف «لا» شبیه به لیس است؛ چون در «لا» شبیه به لیس جایز است که بعد از آن گفته شود: «بل رَجُلَانِ».

۳۷۹- «لا» با پنج شرط عمل «إِنَّ» را انجام می‌دهد:

- ۱- به طور صریح نفی جنس کند؛ یعنی بیانگر نفی عمومی و کلی باشد.
 - ۲- اسم و خبرش نکره باشد.
 - ۳- اسمش بدون فاصله، پس از آن آمده باشد (بین «لا» و اسمش فاصله نباشد).
 - ۴- خبر «لا» بر آن مقدم نشده باشد.
 - ۵- حرف بر آن وارد نشده باشد. در جمله «لا كوكب ساطع» همه این شرایط هست.
- یادآوری:** اگر حرف جر بر «لا» وارد شود، عمل آن باطل و مابعد آن به سبب حرف جرّ، مجرور می‌شود؛ مانند: «سِرْتُ بِلَا زَادٍ».

۳۸۰- اسم «لا» بر سه نوع است: مفرد، مضاف، شبه مضاف.

یادآوری: منظور از شبه مضاف، لفظی است که با عمل کردن در مابعدخود، به آن (مابعد) وابسته است؛ مانند: «لا راکباً فرساً فی الطریق» یا اینکه به مابعد خود عطف شده باشد؛ مانند: «لا ثلاثة و ثلاثین عندنا».

۳۸۱- اگر اسم «لا» مفرد باشد، بر آنچه که بدان منصوب می شود، مبنی خواهد شد (یعنی مبنی بر علامت نصب)؛ مانند: «لارجل فی الدار» و «لارجلین عندنا» (ولارجلین عندنا؛ لارجال عندنا؛ لا مُسلمات فی الدار)^۱

اگر اسم «لا» مضاف یا شبه مضاف باشد، نصب آن لفظاً واجب است؛ مانند: «لاخادم مائدة حاضر» و «لا مکتباً علی العلم فی المکتب».

۳۸۲- اگر خبر «لا»، نزد مخاطب معلوم باشد، حذف می شود؛ مانند: «لابأس» یعنی «لابأس علیک» و غالباً خبر «لا» را وقتی که با «الأ» آمده باشد، حذف می کنند؛ مانند: «لا إله إلا الله»، یعنی «لا إله موجود»^۲.

۳۸۳- اگر اسم «لا» که مفرد است، به وسیله نعت مفرد متصل به آن، منعوت گردد، جایز است که نعت، مبنی بر فتح شود؛ مانند: «لارجل ظریف» یا منصوب شود؛ مانند: «لارجل ظریفاً» یا مرفوع شود؛ مانند: «لارجل ظریف».

۱ - در جمع مؤنث سالم مبنی بر فتح را هم جایز دانسته اند؛ مانند: لاختاطات فی المدینه (مبادی العربیه، ج ۴، پاورقی ۱ ذیل مطلب شماره ۳۹۶).

۲ - اسم پس از «الأ» به عنوان بدل از محل «لا» و اسم آن، مرفوع است (منظور الله است که بدل از «لا إله» و به عنوان مبتدا مرفوع خواهد بود).

۳۸۴- اگر «لا» تکرار شود و اسم آن نکره متصل به آن باشد، جایز است که هر دو «لا» عمل کنند؛ مانند: «لا حول و لا قوَّة إلا بالله» یا هر دو «لا» از عمل ملغی گردد؛ مانند: «لا حول و لا قوَّة إلا بالله».

تمرین ۸۳- جملات زیر را اعراب گذاری و ترکیب کنید:

- لا زَادَ عِنْدَنَا (لا: حرف نفی جنس؛ زاد: اسم «لا»، مفرد مبنی بر فتح محلاً منصوب؛ عند: ظرف، منصوب، متعلق به خبر محذوف، نا: مضاف الیه در محل جر).

- لا رَجُلَ حَاضِرٌ (لا: حرف نفی جنس؛ رجل: اسم «لا» مفرد، مبنی بر فتح، محلاً منصوب؛ حاضر: خبر و مرفوع).

- لا التَّوْبِيخُ وَلَا التَّمْلِيقُ يَعْمَلَانِ فِيهِ (لا: نافية شبيهه به ليس که از عمل ملغی گردیده است؛ التوبيخ: مبتدا، مرفوع؛ و: حرف عطف؛ لا: حرف نفی و تأکید، غیر عامل؛ التملیق: مبتدا، مرفوع؛ يعملان: مضارع مثنی مرفوع، خبر، در محل رفع، فاعل آن ضمیر بارز «الف» است؛ فيه: جار و مجرور متعلق به يعملان است).

- لا شَيْءٌ عَلَى الْأَرْضِ دَائِمٌ (لا: حرف نفی جنس؛ شىء: اسم «لا»، مفرد، مبنی بر فتح، محلاً منصوب؛ على الارض: جار و مجرور متعلق به دائم؛ دائم: خبر «لا»، مرفوع است).

- لا مَقْقُوتٌ صَاحِبٌ پَرٌّ (لا: حرف نفی غیر عامل؛ در اینجا «لا» ی نفی جنس از عمل باطل گردیده، چون خبر بر اسم، مقدم شده است؛ در حالی که در «لا» ی نفی جنس

۱- در این حالت پنج وجه در اسم «لا» جایز است:

«فتح هر دو»، «رفع هر دو»، «فتح و نصب» و «فتح و رفع» و «رفع و فتح»:
 (۱) لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. (۲) لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. (۳) لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.
 (۴) لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. (۵) لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

۲- اسم و خبر «لا» شبيهه به ليس باید نکره باشد. بنابراین در اینجا به دلیل معرفه آمدن اسم، «لا» شبيهه به ليس از عمل باطل گردیده است. نیز می توان گفت که «لا» ی نفی جنس است، ولی به علت معرفه آمدن اسم آن، مهمل گردیده و عمل نکرده است. در این حالت، واجب است «لا» ی نفی جنس مهمل، تکرار شود که در این عبارت نیز تکرار شده است (ر. ک: نحو اللغة العربیة، محمد اسعد النادری، ص ۵۹۳).

شرط است که اسم بلافاصله پس از «لا» آمده باشد؛ ممقوت: خبر مقدم و مرفوع؛ صاحب: مبتدای مؤخر و مرفوع؛ بر: مضاف الیه و مجرور).

- لا تلامذة فی المدرسة (لا: نفی جنس؛ تلامذة: اسم «لا»، مفرد مبنی بر فتح، محلاً منصوب؛ فی المدرسة: جار و مجرور متعلق به خبر «موجود» محذوف).

- لا علم بلاجهاد (لا: حرف نفی جنس؛ علم: اسم «لا»، مفرد، مبنی بر فتح، محلاً منصوب؛ بلاجهاد: جار و مجرور متعلق به خبر «موجود» محذوف. در اینجا «لا» عمل نکرده، چون پیش از آن حرف جر آمده است).

- لا تسب لهذا ولا حسب (لا: حرف نفی جنس؛ نسب: اسم «لا»، مفرد و مبنی بر فتح، محلاً منصوب؛ لهذا: جار و مجرور متعلق به خبر «موجود» محذوف؛ و: حرف عطف؛ لا: حرف نفی جنس؛ حسب: اسم «لا»، مفرد، مبنی بر فتح، محلاً منصوب؛ خبر آن به قرینه، محذوف است). (در این مورد به مطلب شماره ۳۸۴ درس نگاه کنید).

۱۵ - ضمیر شأن

۳۸۵ - ضمیر شأن^۱، ضمیر غایب مفرد مذکری است که به وسیله آن، از شأن؛ یعنی آنچه که مراد سخن است، کنایه آورده می‌شود؛ مانند: «هو الله رحیم».

یادآوری: ضمیر شأن جز برای بزرگداشت استعمال نمی‌شود و تنها به لفظ غایب مفرد می‌آید تا با آنچه که از آن اراده شده است، مطابق باشد؛ یعنی شأن یا قصه. پس اگر منظور از آن، «شأن» باشد، مذکر است و اگر منظور «قصه» باشد، مؤنث است (مانند: هی الدنیا تمکُرُ بأهلها).

۳۸۶ - ضمیر شأن بر دو نوع است: **متصل و منفصل**.

۳۸۷ - حکم ضمیر شأن **منفصل**، این است که مبتداست و جمله ای که پس از آن می‌آید، خبر برای آن محسوب می‌شود؛ مانند: «هو الدینُ أساسُ التمدن» (حکم ضمیر قصه منفصل نیز مانند ضمیر شأن است؛ مانند: «هی الحیاةُ تَبْسِمُ لِمَنْ یَبْسِمُ لَهَا»).

۳۸۸ - ضمیر شأن (یا قصه) **متصل**، اختصاص به «إِنَّ» و اخوات آن و افعال قلوب دارد؛ مانند: «إِنَّهَا الْقِنَاعَةُ غَنِيٌّ» (ظَنَنْتُهُ الْجَاهِلُ هَالِكٌ)^۲.

تمرین ۸۴ - جمله های زیر را ترکیب کنید:

۱ - ضمیر شأن، از جمله ضمیری است که به ما بعد خود بر می‌گردد. به یادآوری ذیل شماره ۳۲۲ مراجعه کنید.

۲ - البته از این میان «أَنَّ» و «كَأَنَّ» مخففه از «أَنَّ» و «كَأَنَّ»، مستثنی هستند؛ زیرا، اسم آنها ضمیر شأن محذوف است؛ مانند: «عَلِمَ أَنَّ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرَضِيٌّ» (مزمل/۲۰).

- هو الله رحيم (هو: ضمير شأن، مبتدای اول، محلاً مرفوع؛ الله مبتدای دوم مرفوع؛ رحيم: خبر برای الله، مرفوع؛ جمله «الله رحيم» خبر است برای «هو» و در محل رفع است).
 - إنها القنعة غني (ان: از حروف مشبّهة بالفعل؛ ها: ضمير قصه، اسم ان، در محل نصب؛ القنعة: مبتدای مرفوع؛ غني: خبر برای «القنعة» و مرفوع به ضمه مقدره است چون حرکت بر الف ظاهر نمی‌شود؛ جمله «القنعة غني» خبر است برای «ان» و محلاً مرفوع است).
 - هو الدين اساس التمدن (هو: ضمير شأن، مبتدای محلاً مرفوع؛ الدين: مبتدای دوم، مرفوع؛ اساس: خبر برای «الدين» و مرفوع؛ التمدن: مضاف اليه، مجرور؛ جمله «الدين اساس التمدن» در محل رفع، خبر است برای «هو»).

- هي الدنيا تقول بيل فيها حذار حذار من بطشي و فتكى
 (هي: ضمير قصه، مبتدای محلاً مرفوع؛ الدنيا: مبتدای دوم، مرفوع به ضمه مقدره؛ تقول: فعل مضارع مفرد مؤنث غایب، فاعل آن ضمير مستتر «هي» است که به «الدنيا» بر می‌گردد و در محل رفع خبر است برای «الدنيا» و جمله «الدنيا تقول» خبر برای مبتدای اول است (هي) است؛ بيل: جار و مجرور متعلق به «تقول»؛ فی: به معنی دهان از اسماء خمسه است، مضاف اليه و مجرور به «ياء» و خود مضاف است به «ها»؛ ها: مضاف اليه محلاً مجرور؛ حذار: اسم فعل است در معنی امر، فاعل آن ضمير مستتر «انت» است؛ یعنی «برحذر باش» که اسم فعلی قیاسی است بر وزن «فعال» و مفعول، مقول قول و در محل نصب است؛ حذار: تکرار از باب تأکید لفظی است؛ من بطش: جار و مجرور متعلق به حذار؛ ی: مضاف اليه محلاً مجرور؛ و: حرف عطف؛ فتك: مجرور به سبب عطف به بطش؛ ی: مضاف اليه در محل جر است).

۱- ملء: یعنی گنجایش.

۲- این بیت از ابی الفرج الساوی المخزومی است که می‌گوید: قصه این است که دنیا به گنجایش و اندازه صدایی که در دهانش دارد می‌گوید که: دوری کن دوری کن از سخت یورش بردن من و از ناگهانی کشتن من (ر. ک: جامع الشواهد، محمد باقر الشریف، ج ۳، ص ۳۰۹).

منصوبات

اسم در شانزده مورد منصوب می‌شود: مفعول مطلق، مفعول به، مفعول لأجله، مفعول فیه، مفعول معه، مستثنی، حال، تمییز، خبر «کان» (و دیگر افعال ناقصه)، خبر «کاد» (و دیگر افعال مقاربه)، خبر «ما، لا، لات و إن» نافیسه، اسم «إن» (و دیگر حروف مشبهة بالفعل) و اسم «لا» ی نفی جنس.

۱۶- مفعول مطلق

۳۸۹- پس از فعل، مصدری از لفظ همان فعل ذکر می‌شود که به آن «مفعول مطلق» گفته می‌شود. مفعول مطلق یا برای تأکید است، مانند: «نمْتُ نوماً» یا بیان نوع فعل است، مانند: «سیرتُ سیراً حسناً» یا بیان عدد فعل است؛ مانند: «دَقَّتِ السَّاعَةُ دَقَّتَيْنِ»^۱.

۳۹۰- عامل مفعول مطلق سه نوع است: فعل، مانند: «فَرِحْتُ فَرَحاً»؛ وصف؛ مانند: «رَأَيْتَكَ مَجْتَهِداً اجْتِهَاداً» و مصدر؛ مانند: «سُرِرْتُ بِجِدِّكَ جِدّاً فِي طَلَبِ الْعِلْمِ».

۳۹۱- آنچه مترادف مفعول مطلق تأکیدی؛ یعنی هم معنی آن است، می‌تواند جانشین آن شود؛ مانند: «قُمْتُ وَقُوفاً».

۱ - مفعول مطلق تأکیدی، بر اصل حقیقت فعل و وقوع آن دلالت دارد و فعل هم - مجرد از فاعل خود - قابل تشبیه و جمع نیست؛ از این رو مفعول مطلق تأکیدی، مثنی یا جمع نمی‌شود. اما مفعول مطلق نوعی و عددی بر افراد داخل در یک حقیقت فعلی دلالت دارند و چون افراد، قابل تشبیه و جمع هستند، لذا مفعول مطلق نوعی و عددی، تشبیه و جمع می‌شوند و گویای انواع یا تعداد فعل‌اند. نوع؛ مانند: «حَكَمْتُ حُكْمَيْنِ»؛ یعنی دو نوع حکم کردم، و عددی؛ مانند: «عَالَجْتُ الْمَرِيضَ ثَلَاثَةَ عِلَاجَاتٍ» بیمار را سه بار درمان کردم (ر. ک: مبادی، ج ۴، ص ۲۳۵).

۳۹۲- پنج چیز می تواند جانشین مفعول مطلق نوعی و عددی بشود که به عنوان نایب آن منصوب می شوند: ۱- «کُلُّ» او «بَعْضُ» که به مصدر اضافه شده باشند؛ مانند: «فَرِحَ كُلُّ الْفَرِحِ» و «فَرِحَ بَعْضُ الْفَرِحِ». ۲- عدد؛ مانند: «عُمِّرَ ثَمَانِينَ سَنَةً» و آلت؛ مانند: «قَرَعْتُهُ سَوَاطِئًا». ۳- صفت؛ مانند: «غَنَى أَجْمَلُ غِنَاءٍ». ۴- نوعیت (مصدر نوع)؛ مانند: «أَنشَدَ إِنْشَادَ الْمُطْرِبِ» یا هیئت؛ مانند: «عَاشَ عَيْشَةً رَاضِيَةً». ۵- اسم اشاره؛ مانند: «أَحْسَنْتُ إِلَيْهِ ذَلِكَ الْإِحْسَانَ». (تقدیر مثالها را به ترتیب، چنین می توان گفت: فَرِحَ فَرِحًا كَامِلًا؛ فَرِحَ فَرِحًا نَاقِصًا؛ عُمِّرَ عُمْرًا ثَمَانِينَ سَنَةً؛ قَرَعْتُهُ قَرَعًا سَوَاطِئًا؛ غَنَى غِنَاءً جَمِيلًا؛ أَنشَدَ إِنْشَادًا الْمُطْرِبِ؛ عَاشَ عَيْشًا رَاضِيَةً؛ أَحْسَنْتُ إِلَيْهِ إِحْسَانًا ذَلِكَ الْإِحْسَانَ).

تمرین ۸۵- مفعول مطلق را در جمله های زیر مشخص نمایید :

- زَحَفُوا عَلَى الْعَدُوِّ زَحْفَتَيْنِ (مفعول مطلق عددی) فی شهرٍ واحدٍ - إِنَّ اللَّهَ يُعَذِّبُ الْكَافِرِينَ عَذَابًا (مفعول مطلق نوعی) شدیداً - فَرِحْتُ فَرِحًا (مفعول مطلق تأکیدی) - نَظَرْتُ إِلَى السَّائِلِ نَظْرًا شَفِيقًا (مفعول مطلق نوعی) - نَظَرْتُ نَظْرَةً وَاحِدَةً (مفعول مطلق عددی است؛ زیرا بر وزن «فَعْلَةٌ» آمده است که وزن اسم مرّه است و اسم مرّه هم بر یک بار وقوع فعل دلالت دارد و صفت واحده که پیش از آن آمده است، برای تأکید در مصدر است) - إِبْتَسَمَ الشَّيْخُ ابْتِسَامًا (مفعول مطلق نوعی) خفیفاً - أَكَلُوا فِي الْبَيْتِ إِكْلَةً طَيِّبَةً عِنْدَ الْمَسَاءِ (إِكْلَةً به اعتبار «طَيِّبَةً» که پس از آن به عنوان صفت آمده است و همچنین وزن آن که «فَعْلَةٌ» است مفعول مطلق نوعی است) - الْمُسَافِرُونَ مُتَمَهِّلُونَ تَمَهُلًا (مفعول مطلق تأکیدی) - إِنَّ قَلْبَ الصَّالِحِينَ لَا يَزَالُ مُتَعَلِّقًا بِالزَّهْدِ تَعَلُّقًا (مفعول مطلق نوعی) شدیداً - إِكْتَشَفُوا مِنْ جَدِيدٍ إِكْتِشَافَاتٍ (مفعول مطلق عددی) کثیره.

تمرین ۸۶ - چهار جمله نخست تمرین بالا را ترکیب کنید:

- زَحَفُوا عَلَى الْعَدُوِّ زَحْفَتَيْنِ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ (زحفوا: فعل ماضی جمع مذکر غایب مبنی بر فتحه مقدره به عِلَّتْ اتّصال به ضمیر «واو»، فاعل آن ضمیر بارز «واو» در محلّ رفع است؛ علی العَدُوِّ: جار و مجرور متعلّق به زحفوا؛ زحفتین: اسم مثنی، مفعول مطلق عددی، منصوب به «یاء»؛ فی شهر: جار و مجرور متعلّق به زحفوا؛ واحد: صفت شهر، مجرور به تبع موصوف. اگر «فی شهر» را متعلّق به «زحفتین» نیز بدانیم، درست است).

- إِنَّ اللَّهَ يُعَذِّبُ الْكَافِرِينَ عَذَابًا شَدِيدًا (إِنَّ: از حروف مشبّهة بالفعل؛ الله: اسم إِنَّ و منصوب؛ يُعَذِّبُ: فعل مضارع مفرد مذکر غایب، مرفوع لفظاً و محلاً نیز مرفوع خبر إِنَّ؛ الكافِرین: مفعول به منصوب به یاء چون جمع مذکر سالم است؛ عذاباً: مفعول مطلق نوعی، منصوب؛ شدیداً: صفت عذاباً، منصوب است).

- فَرِحْتُ فَرِحًا (فَرِحْتُ: فعل ماضی متکلم وحده، مبنی بر فتحه مقدره به عِلَّتْ اتّصال به ضمیر رفع متحرک «ت» که فاعل آن و محلاً مرفوع است؛ فَرِحًا: مفعول مطلق تأکیدی و منصوب است).

- نَظَرْتُ إِلَى السَّائِلِ نَظْرَ الشَّفِيقِ (نظرتُ: فعل ماضی متکلم وحده، مبنی بر فتحه مقدره به عِلَّتْ اتّصال به ضمیر رفع متحرک «ت» که فاعل آن است و در محلّ رفع قرار دارد؛ الی السائل: جار و مجرور متعلّق به نظرتُ؛ نَظْرَ الشَّفِيقِ: مفعول مطلق نوعی، منصوب؛ الشفیق: مضاف الیه مجرور است).

۱۷ - مفعولٌ به

عوامل مفعولٌ به هشت تا هستند که عبارتند از: فعل، اسم فعل، اسم فاعل، صیغه‌های مبالغه، اسم مفعول، صفت مشبیه، مصدر و أفعال تعجب.

فعل

(نخستین عامل مفعولٌ به)

۳۹۳ - مفعولٌ به آن است که فعلِ فاعل، ایجاباً یا سلباً (مثبت یا منفی) بر آن واقع شده باشد. ایجاباً مانند: «بَرَى التَّلْمِيذُ الْقَلَمَ» و سلباً مانند: «مَا بَرَى التَّلْمِيذُ الْقَلَمَ» (در این دو مثال «الْقَلَمَ» مفعولٌ به است).

۳۹۴ - اصل در «مفعولٌ به» این است که پس از فاعل بیاید؛ البته این اصل تا زمانی است که ذکر مفعولٌ پس از فاعل، موجب اختلال لفظی یا معنوی در جمله نشود و گرنه چنانکه در باب فاعل خوانده شد، مفعولٌ به، بر فاعل مقدم می‌شود (به شماره ۳۲۲ و ۳۲۳ مراجعه کنید^۱).

۳۹۵ - اگر قرینهٔ روشنی بر مفعولٌ به دلالت داشته باشد، می‌توان آن را حذف کرد؛ مانند: «شَرِبَ زَيْدٌ فَسَكَرَ»؛ یعنی «شَرِبَ زَيْدٌ الْخَمْرَ فَسَكَرَ». (همچنین مانند: «ما أنزلنا عليك القرآنَ لِتَشْفَى إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى» (طه / ۲ و ۳)؛ یعنی «يَخْشَى اللَّهَ» که به خاطر رعایت فاصله، مفعول به حذف شده است.

۱- در سه مورد واجب است «مفعولٌ به» بر فاعل مقدم شود: ۱- هنگامی که فاعل، محصورٌ فیهِ باشد: «ما خَلَقَ النَّاسَ إِلَّا اللَّهُ». ۲- وقتی که مفعول، ضمیر متصل به فعل، و فاعل اسم ظاهر باشد: «رَزَقَنِي اللَّهُ». ۳- وقتی که به فاعل، ضمیر مفعول متصل شده باشد: «قَرَأَ الْكِتَابَ صَاحِبُهُ».

تمرین ۸۷ - افعالی ذکر کنید که با مفعولهای زیر متناسب باشند؛ مانند: «رَعَتِ الماشیةُ عُشْباً» و «قَرَأَ أُخَى کتاباً»:

عُشْباً، کتاباً، الله، العلماء، الصّديق، الظمآن، الشّاة، المؤمنات، الولد، الفرس، الداء، الدواء، الوطن، المهجر، العصفور.

نَدَعُوا اللهَ فِي جميع أعمالنا - العالمُ يَحِبُّ العلماءَ - اِحْتَرَمَ الصّديقَ - اذْرِكِ الظمآنَ - لا تَدْبِحِ الشّاةَ - وَعَدَ اللهُ المؤمناتِ حقاً - اذْبَبَ الولدُ أبوه - اِشْتَرَيْتُ الفرسَ بِبعضِ غالٍ - لا تَسِنِ الداءَ فِيكَ و خُذِ الدواءَ فِيكَ - كُلُّنا نُحِبُّ الوطنَ - غادرتُ المَهْجَرَ إِلَى أُسْرَتِي - رأيتُ العصفورَ فوقَ الشّجرةِ.

تمرین ۸۸ - مفعولهایی ذکر کنید که با فعلهای زیر متناسب باشند:

باع، أحب، عاقر، أرسل، ورد، اقتسم، اشتدان، استطلع، اخرج، أراد، أكل، لام، ميّز، أخذ، نظّر، قسم، مرّ، اشتخبر.

باع الفلّاحُ القمحَ - أحبّ النبيُّ أمّته - المدمينُ عاقرَ الأفيون^۱ - أرسلَ اللهُ النبيَّ (ص) لهدايةِ الناسِ - وردَ الخطيبُ مكانه - اقتسمَ القومُ المالَ - اشتدانَ أحمدُ النقودَ مِنْ صديقه - استطلعَ الولدُ أباه رأيه - الجيشُ أخرجَ العدوَّ السّفاحَ مِنَ البَلدِ - أرادَ اللهُ الجَنَّةَ للمؤمنينَ - مَنْ أَكَلَ الطيباتِ وَ حَرَّمَ نَفْسَهُ عَنِ الخبائثِ فَلهُ أَجرٌ عِنْدَ اللهِ - لَامَ الشاعِرُ مِنْ لَامِهِ - ميّزَ المعلمُ الخطأَ فِي الاملاءِ - أَخَذَ التلميذُ كتابَهُ مِنْ زميله - نظَّرَ الشاعِرُ إِلَى البَحْرِ نظَّرَ الحَكِيمَ - قَسَمَ الرَّئيسُ المَهَماتِ بَيْنَ المُوظَّفِينَ - مَرَّ بِى مَرٌّ السّحابِ - اِشْتَخَبَ الولدُ عَنِ حالي.

۱ - معتاد، عادت به تریاک پیدا کرد؛ عاقر: آنس گرفت، عادت پیدا کرد.

۱۸- متعدی شدن فعل به بیش از یک مفعول

افعالی که به بیش از یک مفعول متعدی می‌شوند بر سه قسم اند: قسمی که دو مفعول را منصوب می‌کنند و آن دو مفعول در اصل مبتدا و خبرند؛ قسمی که دو مفعول را منصوب می‌کنند و آن دو مفعول در اصل مبتدا و خبر نیستند و قسمی دیگر که سه مفعول را منصوب می‌کنند که از آن سه مفعول، دو تای آنها در اصل مبتدا و خبرند.

۱- افعالی که دو مفعول را منصوب می‌کنند و آن دو مفعول در اصل مبتدا و

خبر هستند (افعال قلوب)

۳۹۶- افعال قلوب بر سه نوع اند :

- افعال یقین مانند: «رَأَى، عَلِمَ، وَجَدَ وَ تَعَلَّمَ» (أَلْفَى وَ دَرَى) [با حروف اول این

افعال می‌توان گفت: و أَدْرَعَتْ]

- افعال رُجْحَان مانند: «ظَنَّ، خَالَ، حَسِبَ، زَعَمَ وَ هَبَّ» (عَدَّ وَ حَجَا وَ جَعَلَ)

- افعال تحویل و تصییر مانند: «صَيَّرَ، تَرَكَ، غَادَرَ، اتَّخَذَ وَ جَعَلَ»

یادآوری: افعال قلوب از این نظر که غالباً برای امور مربوط به قلب یعنی شک و

یقین هستند، بدین نام خوانده شده اند.

۳۹۷- افعال قلوب بر مبتدا و خبر وارد شده پس از گرفتن فاعل، مبتدا و خبر را به

عنوان دو مفعول خود منصوب می‌کنند؛ مانند: «وَجَدْتُ الْعِلْمَ نَافِعاً».

یادآوری: گاهی این افعال به یک مفعول بسنده می‌کنند و آن وقتی است که نیازی

به مفعول دوم نداشته باشند؛ در این صورت حکم آنها حکم افعالی است که متعدی به

یک مفعول هستند؛ مانند: «عَلِمْتُ الْمَسْأَلَةَ».

۳۹۸- افعال قلوب به طور کامل صرف می‌شوند و آنچه که از آنها مشتق می‌شود نیز

مانند ماضی آنها عمل می‌کند (یعنی دو مفعول را منصوب می‌کنند)؛ مگر «هَبَّ» به

معنی «افترَضُ» (فرض کن، واجب بدار) و «تَعَلَّمْ» به معنی «إِعْلَمْ» (بدان) که قابل تصریف نیستند، زیرا این دو، تنها به صیغه امر استعمال می‌شوند مانند: «هَبِ الْأَيَّامَ مُسَالِمَةً».

تمرین ۸۹ - با هر یک از افعال قلوب جمله مفیدی بسازید؛ مانند: «ظَنَنْتُ الْخَلَاصَ سَهْلًا»:

رَأَيْتُنِي فِي خَطَرٍ - عَلِمْتُ أَخَاكَ حَاضِرًا - وَجَدْتَنِي كَرِيمًا - تَعَلَّمْتُ أَنَّ لِلصَّيْدِ عُرَّةً - ظَنَنْتُكَ عَالِمًا - خَلَيْتُكَ حَكِيمًا - يَحْسَبُونَكَ ذَكِيًّا - زَعَمُوا كَلَامَكَ كِذْبًا - هَبْ زَيْدًا نَاجِحًا - صَيَّرْتُكَ أَدِيمًا - تَرَكَ الرُّزَالَ الْبَيْتَ مُدْمِرًا - غَادَرَنِي حَزِينًا - إِتَّخَذْتُ الْكَلَامَ نَافِعًا - جَعَلَ الْحَائِكُ الْخِيُوطَ نَسِيجًا.

تمرین ۹۰ - برای هر یک از جملات زیر مفعول دوم بسازید؛ مانند: «أَنْشَدْتُ أَخَاكَ شِعْرًا».

أَنْشَدْتُ أَخَاكَ شِعْرًا - أَقْرَأَنِي مَعْلَمِي الدَّرْسَ - حَوَّلَ اللَّهُ الْحُرِّيَّةَ فَضْلًا - أَبْلَغَنِي أَبُوكَ أَتَّكَ نَاجِحٌ - طَوَّلُ الْبُعْدِ أَنْسَانِي مَا كَانَ بَيْنَنَا - زَادَ الطَّيْنُ مَاءً - عَلَّمْنَاكَ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا - أَعَارَنِي إِبْرَةً لِأَرْفُو بِهَا ثَوْبِي - أَفْهَمْتَ الْمَعْنَى بِنْتِكَ - أَوْلَيْتَ أَبَاكَ مَعْرُوفًا جَزِيلًا^۲ - كَفَى الْغَنِيُّ السَّائِلَ مَوْوَنَةً^۳ السُّؤَالَ.

۱- إبرقة سوزن خیاطی

۲ - اولاه معروفًا: صنعه إليه.

۳ - مؤونة: مخارج

۲- افعالی که دو مفعول را منصوب می‌کنند و آن دو مفعول اصلشان مبتدا و خبر نبوده است.

۳۹۹- افعالی که دو مفعول را منصوب می‌کنند که اصلشان مبتدا و خبر نیست، تعدادشان زیاد و غیر قابل ذکر است؛ اما آنهایی که بیشترین کاربرد را دارند، عبارتند از: «كَسَا، رَزَقَ، أَطْعَمَ، سَقَى، زَوَّدَ، أَسْكَنَ وَ أَعْطَى».

۴۰۰- اصل در افعال دو مفعولی که اصلشان مبتدا و خبر نیست این است که آن مفعولی که در معنی، فاعل است مقدم شود؛ مانند: «كَسَا أَخُوكَ الْفَقِيرَ ثَوْبًا» فقیر در این عبارت چون گیرنده ثوب است، به لحاظ معنی فاعل است، پس بر ثوب که گرفته شده است، مقدم گردیده.

۴۰۱- اگر برای تقدّم مفعولی که معنأ فاعل است بر آن مفعول دیگر، مانع لفظی وجود داشته باشد؛ تأخیر آن واجب است. این مانع ممکن است چنین باشد که مفعولی که معنأ فاعل است دارای ضمیری باشد که به آن مفعول دیگر برگردد؛ مانند: «أَعْطَيْتُ الْكِتَابَ صَاحِبَهُ» که اگر «صَاحِبَهُ» را مقدم کنیم، لازم می‌شود که ضمیر به ما بعد خود برگردد؛ در حالی که برگشت ضمیر به مابعد خود لفظاً و رتبةً ممنوع است (برگشت ضمیر لفظاً و رتبةً به ما بعد خود در برخی موارد جایز است. در این مورد به یادآوری مربوط به شماره ۳۲۲ رجوع کنید).

۳- افعالی که متعدی به سه مفعول هستند

۴۰۲- افعالی که به سه مفعول متعدی می‌شوند، هفت فعل است که عبارتند از: «أَزَى، أَعْلَمَ، حَدَّثَ، أَخْبَرَ، أَنْبَأَ وَ نَبَّأَ» مانند: «يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ» (بقره/۱۶۷).
یادآوری: مفعول اول، اسم یا ضمیر است؛ اما مفعول دوم و سوم، اصلشان مبتدا و خبر است (مثلاً در آیه شریفه مذکور: «هُم» مفعول اول و «أَعْمَالٌ» مفعول دوم و «حسرات» مفعول سوم است. «أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٍ» در اصل مبتدا و خبر است: أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٌ^۱).

تمرین ۹۱- با افعال دو مفعولی و سه مفعولی که در درس آمده است، جمله های مفیدی بسازید:

كَسَوْتُ الْفَقِيرَ ثَوْبًا - رَزَقَنِي اللَّهُ مَالًا - أَطْعَمَتِ الْأُمُّ طِفْلَهَا طَعَامًا - سَقَى اللَّهُ الْأَرْضَ الْغَيْثَ -
 أَلَّهْمَّ زَوِّدْنِي إِيْمَانًا - أَسْكَنْتَكَ الْبَيْتَ - أَعْطَيْتَهُ مَالًا - أَرَيْتُ التَّلْمِيذَ الدَّرْسَ وَاجِبًا - أَعْلَمْتُ الْمَعْلَمَ
 الْخَيْرَ صَاحِبًا - حَدَّثْتُ أَنَّ التَّقْوَى لِبَاسٌ - خُبِّرْتُ أَنَّكَ ذَكِيٌّ - أَخْبِرْتُ الْإِمْتِحَانَ صَعْبًا - أَنْبِئْتُ زَيْدًا
 نَاجِحًا - نُبِّئْتُ أَخَاكَ مَرِيضًا.

تمرین ۹۲- مثالهایی را که در باب مفعول به آمده است، ترکیب کنید:
 - بَرَى التَّلْمِيذَ الْقَلَمَ (بَرَى: فعل ماضی، مبنی بر فتحه مقدره؛ التَّلْمِيذُ: فاعل، مرفوع؛ الْقَلَمَ: مفعول به و منصوب است).

- شَرِبَ زَيْدٌ فَسَكَرَ (شَرِبَ: فعل ماضی، مبنی بر فتحه؛ زَيْدٌ: فاعل و مرفوع است؛ فَ: سببیه، غیرعامل؛ سَكَرَ: فعل ماضی، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر «هو» است).

۱- از مجموعه افعال متعدی به سه مفعول - چنان که در مبادی العربیه جلد چهارم ذیل مطلب شماره ۴۲۳ آمده است - فعلهای: «نَبَّأَ وَ أَنْبَأَ وَ حَدَّثَ وَ خَبَّرَ وَ أَخْبَرَ» تنها وقتی به سه مفعول متعدی می‌شوند که به صورت مجهول به کار رفته باشند؛ مانند: أَنْبِئْتُ زَيْدًا فَاضِلًا. این مطلب در پاسخ تمرین ۹۱ در همین درس رعایت شده است.

۱۹- اسم فعل

(دومین عامل مفعول^۳ به)

۴۰۳- هرگاه اسم فعل در معنی فعل لازم باشد، فقط فاعل را مرفوع می‌کند؛ مانند: «هیئات زید»؛ یعنی «بُئِدَ زید» و اگر در معنی متعدی باشد فاعل را مرفوع و مفعول^۳ به را منصوب می‌کند؛ مانند: «رُؤیدَ أخاک» (برادرت را مهلت بده). همچنان که گفته می‌شود: «أهملَ أخاک».

یادآوری: آنچه که برای افعال (که اسم فعل جانشین آنها می‌شود) ثابت و جاری است، برای اسم فعل نیز ثابت و جاری است. اعم از اینکه آن افعال لازم باشند یا متعدی و آن افعال متعدی، اعم است از اینکه مستقیماً متعدی باشند یا توسط حرف جر متعدی شده باشند.

(یعنی اگر فعلی لازم است، اسم فعلی نیز که در معنی آن به کار می‌رود؛ لازم است و اگر فعلی متعدی است، اسم فعلی که جانشین آن می‌شود نیز متعدی است، و اگر آن فعل متعدی مستقیماً متعدی است، اسم فعلی که در معنی آن به کار رفته نیز مستقیماً متعدی است، و اگر آن فعل توسط حرف جر متعدی است، اسم فعلی که در معنی آن به کار رفته نیز، توسط حرف جر متعدی است؛ مثلاً «أهمل» که مستقیماً متعدی است وقتی «رُؤید» به جای آن به کار برود مستقیماً متعدی به مفعول خواهد بود و در این صورت می‌گوییم: «رُؤیدَ زیداً». ولی فعل «عَجَل» که توسط حرف جر متعدی است، وقتی «حَیَّهَل» در معنی آن به کار برود با همان حرف جر متعدی است؛ مثلاً می‌گوییم: «حَیَّهَلْ علی الصَّلوة» یا «حَیَّهَلْ بالصَّلوة».

۱- حَیَّهَلْ و حَیَّهَلْ و حَیَّهَلْ هر سه، اسم فعل در معنی امرند و مبنی بر حرکت های آخرشان، به معنی هَلُمَّ یا اقبل یا عَجَل.

اگر اسم فعل، منقول از ظرف یا حرف جر باشد، متصل به ضمیر خطاب می‌شود؛ مانند: «إِلَيْكَ وَعَلَيْكَ»^۱.

تمرین ۹۳- با اسم فعلهای زیر جمله بسازید:

هیئات؛ إِيكَ؛ شَتَانٌ؛ أَفٌّ؛ أَوْهٌ؛ مَكَانَكَ؛ عَلَيْكَ؛ دُونَكَ؛ سِرْعَانَ؛ ذَرَاكَ؛ نَزَالَ؛ آمِينَ؛ كِتَابٍ؛
- هِيَهَاتَ مِمَّا الدَّلَّةُ (ذلت از ما دور شده است) - إِيَّتِكَ عَنِّي (از من دور شو) - إِيَّكَ
الكِتَابَ (بگیر کتاب را) - شَتَانَ زَيْدًا وَعَمْرُوًّا فِي الْعَمَلِ (زید و عمرو نسبت به یکدیگر در عمل
دورند، از نظر عمل با یکدیگر فاصله دارند) - يَا دَهْرُ أَفٍّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ (ای روزگار آف بر
تو باد که دوست بدی هستی؛ منضجرم از تو که دوست بدی هستی)^۲ - فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌّ
(بنی اسرائیل / ۲۳) - أَفٌّ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ (أَفٌّ بر شما و بر آنچه می‌پرستید - انبیاء /
۶۷) - أَوْهٌ مِنَ الزَّمَنِ (می‌نالم و از روزگار دردمندم) - مَكَانَكَ يَا أُخِي (ای برادر! برجای
خود ثابت باش) - عَلَيْكَ زَيْدًا (ملتزم زید و پیوسته با او باش) - دُونَكَ الْكِتَابَ (کتاب را

۱ - اسم فعلهایی نظیر إِيَّكَ (خُذْ: بگیر)، عَلَيْكَ (إِزْمْ: پیوسته باش) که در اصل، حرف جر هستند و از آن معنی، به
معنی اسم فعل در آمده‌اند، «اسم فعل منقول از حرف جر» می‌گویند (در برابر آن، اسم فعل «مرتجل» است که
از همان آغاز به صورت اسم فعل وضع شده است؛ مانند: «هیئات، أف و...») به همین ترتیب است اسم فعلهایی
مانند: «دُونَكَ» (خُذْ، بگیر) و «مَكَانَكَ» (إِيَّتْ، ثابت باش) که در اصل ظرف هستند. «دُونَ» یعنی پایین، و «مَكَانَ»
جای استقرار یا وقوع و پیدایش است.

۲ - مصرعی از شعری است که حضرت امام حسین علیه السلام در شب عاشورا خوانده‌اند:

بَا دَهْرُ أَفٍّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ	كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ
مِنْ صَاحِبٍ وَطَالِبٍ قَتِيلٍ	وَالدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ
وَأَنْتَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ	وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٌ سَبِيلِ

ای روزگار آف بر تو باد که بد دوستی هستی. چه بسا در بامداد و شامگاه یار خود و طالب حق را کشته‌ای؛ روزگار
به بدل (جایگزین) قانع نمی‌شود. کار، واگذارده به خداوند بزرگ است و هر زنده‌ای بر این راه که من می‌روم
رفتنی است. ر.ک: دمع السجوم (ترجمه نفس المهموم: شیخ عباس قمی) حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، چاپ سنگی،
انتشارات علمیه اسلامیة، ربیع الأول ۱۳۷۴ ق، ص ۱۱۷.

بگیر) - سَرَعَانَ الْأَيَّامِ مُرُورًا (روزگار در گذر خود شتابان بود) - ذَرَاكِ حَاسِدِكَ (بهوش باش، دریاب حسود را) - نَزَالٍ عِنْدِي (نزد من فرود آی) - آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ (ای پروردگار عالمیان! اجابت کن) - كِتَابِ الدَّرْسِ (درس را بنویس).

۲۰- اسم فاعل و صیغه های مبالغه

(سومین و چهارمین عوامل مفعول به)

۴۰۴- اسم فاعل، عمل فعل خود را انجام می دهد، چه لازم باشد و چه متعدی؛ مانند: «الکریم خالد اسمُهُ». اسم فاعل یا بدون «أل» است یا همراه با «أل».

۴۰۵- اسم فاعل بدون «أل» چنین است که:

- اگر لازم باشد، فاعل مرفوع می کند؛ مانند: «الکریم خالد اسمُهُ».

- اگر متعدی و به معنی ماضی باشد، به مفعول خود اضافه می شود؛ مانند: «أَغْنِنَا يَا بَارِي الْوُجُودِ».

- اما اگر متعدی و به معنی آینده باشد مفعول خود را منصوب می کند؛ مانند: «أَنْ الْمُجْتَهِدَ مُحِبُّ كِتَابِهِ». اضافه شدن اسم فاعل به مفعول نیز جایز است؛ مانند: «أَنْ الْمُجْتَهِدَ مُحِبُّ كِتَابِهِ».

۴۰۶- اسم فاعل با «أل» چنین است که:

- اگر لازم باشد، فاعل را مرفوع می کند؛ مانند: «هُوَ الْخَالِدُ اسْمُهُ»؛

- اگر متعدی باشد، مفعول را منصوب می کند، اعم از اینکه به معنی ماضی باشد یا حال یا آینده؛ مانند: «أَنَا الْآكِلُ الثَّمَرَةَ». اضافه شدن به مفعول نیز جایز است؛ «أَنَا الْآكِلُ الثَّمَرَةَ»^۱.

۱- در اینجا چون اضافه لفظی است، همراه شدن مضاف با «أل» اشکالی ندارد. توضیح اینکه در اضافه لفظی، جایز است مضاف نیز دارای «ال» باشد، در صورتی که: ۱- در مضاف الیه «ال» وجود داشته باشد؛ مانند: أَنْتَ الْمُتَبِعُ الْحَقُّ؛ یا مضاف الیه، به کلمه دیگری اضافه شده باشد که «أل» دارد؛ مانند: أَنْتَ الْمُكْرِمُ مَعْلَمُ الْمَدْرَسَةِ. ۲- یا اینکه مضاف، مثنی یا جمع مذکر سالم باشد؛ مانند: الْكَاتِبَاتُ مَجَلَّتِي عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدٍ، السَّاكِنُو مَدِينَتِي مُسْلِمُونَ.

یادآوری: «نون» در اسم فاعل مثنی و جمع مذکر سالم، هنگام عمل باقی می ماند؛ مانند: «نَحْنُ أَكَلُونَ الثَّمْرَةَ» و هنگام اضافه حذف می شود؛ «نَحْنُ أَكَلُوا الثَّمْرَةَ».

۴۰۷- اگر اسم فاعل به بیش از یک مفعول متعدی باشد، به مفعول اول اضافه می شود و بقیه منصوب باقی می ماند؛ مانند: «السَّخِيحُ كَاسِي الْفَقِيرِ ثَوْبًا». ضمن اینکه جایز است مفعول اول و آنچه پس از آن است با هم منصوب شوند؛ مانند: «السَّخِيحُ كَاسِي الْفَقِيرِ ثَوْبًا».

۴۰۸- حکم صیغه های مبالغه در عمل کردن، همان حکم اسم فاعل با «أل» و بدون «أل» است. صیغه های مبالغه مربوط به این بحث چهار تا هستند:

«فَعَالٌ، مَفْعَالٌ، فَعُولٌ، فَعِيلٌ»؛ مثلاً گفته می شود: «هَذَا مَنَاعٌ الْخَيْرِ» یا «هَذَا مَنَاعٌ الْخَيْرِ» (و مانند: «ذَاكَ مِعْطَاءُ النَّعْمِ يَا مِعْطَاءُ النَّعْمِ» و «هُوَ ضَرْبٌ الْعَدُوِّ يَا ضَرْبٌ الْعَدُوِّ» و «هُوَ عَلِيمٌ الْأَدَبِ يَا عَلِيمٌ الْأَدَبِ»).

تمرین ۹۴- معمول اسم فاعل در اعراب گذاری و سبب اعراب آن را ذکر کنید:

- يَا طَالِعًا جَبَلًا (جبالاً: معمول، مفعول به و منصوب است).
- إِنَّمَا رَاحِلٌ أَخَوَاكَ (أخوا: معمول، فاعل است و مرفوع؛ علامت رفع آن «الف» مثنی است و به علت اضافه شدن، «نون» آن حذف شده است).
- وَجَدْتُ الْعُقَلَاءَ مُتَكَرِّينَ عَلَى أُخَيْكَ فِعْلَهُ (فعل: معمول، مفعول به است و منصوب).
- هَذِهِ الْمَدِينَةُ مُشْرِقَةُ الْأَنْوَارِ (الأنوار: معمول، در اصل فاعل است و به علت اضافه، مجرور شده است).
- بَلَدَةٌ مُخْضِرَةٌ رِيَاضُهَا (رياض: معمول، فاعل و مرفوع است).

۱. باید توجه داشت که از این چهار وزن، وزن «فَعَالٌ» بیشتر از همه و بعد از آن «مَفْعَالٌ» و «فَعُولٌ» است که عمل می کند و وزن «فَعِيلٌ» کمتر از همه در این حالت عمل می کند. (مبادی، ج ۴، ص ۲۵۰).

- أنت الرجلُ المُحَلِّلُ المُعْضَلَاتِ (المُعْضَلَاتِ: معمول، مفعولٌ به است که به علّت اضافه، لفظاً مجرور شده است). ضمن اینکه باید توجه داشت چون در اینجا اضافه لفظی است، مضاف جوازا و به خاطر همسانی با موصوف خود، همراه با «أل» آمده است، و امکان آن بود که گفته شود: «مُحَلِّلُ المُعْضَلَاتِ».

- إني غيرُ تاركِ العلمِ (العلم: معمول، مفعولٌ به و منصوب - در این حالت، چون «تارك» بدون «أل» و در معنی حال یا آینده است، جایز است که اضافه شود؛ بنابراین می توان گفت: «إني غيرُ تاركِ العلمِ». در این صورت مفعولٌ به یعنی «العلم» به سبب اضافه، لفظاً مجرور است).

- هو الكاسي أبناءه ثياباً جديدةً (أبناء: معمول، مفعولٌ به اول و منصوب؛ ثياباً: معمول، مفعولٌ به دوم و منصوب).

- الله الرّازقُ الصّابرينَ جَنَّةً (الصابرين: معمول، مفعولٌ به اول، منصوب؛ علامت نصب آن «ین» . «جَنَّةً»: معمول، مفعولٌ به دوم و منصوب. در این عبارت جایز است که اسم فاعل (الرازق) مضاف به «الصابرين» در نظر گرفته شود؛ بنابراین می توان گفت: «الصابرين» معمول و مفعولٌ به است که به علّت اضافه، لفظاً مجرور است و محلاً منصوب.

- ما يعرفونَ باني هذا القصرِ الشائقي (هذا: معمول، مفعولٌ به است که به علّت اضافه محلاً مجرور است؛ «القصر» عطف بیان «هذا» است.

تمرین ۹۵ - جملات زیر را ترکیب کنید:

- ليس أخوك مُكْرِمًا خادِمُهُ تلميذی (ليس: از افعال ناقصه؛ أخو: اسم ليس مرفوع به «واو» چون از اسماء سته^۱ است؛ ك: مضافُ اليه در محلّ جرّ؛ مُكْرِمًا: خبر ليس، منصوب است؛ خادم: مفعولٌ به برای مُكْرِمًا، منصوب؛ ه: مضافُ اليه، محلاً مجرور؛ تلميذ: بدل از خادم و منصوب به فتحه مقدّره؛ ي: مضافُ اليه در محلّ جرّ).

۱- اسمهای سته عبارتند از: أب، أخ، ذو، حم (پدر همسر)، فو، هن

- لا نَظُنُّ بائِعَ هذه الأَنْسِجَةِ الثَّمِينَةِ غَنِيًّا (لا: حرف نفى غير عامل؛ نَظُنُّ: فعل مضارع متكلم مع الغير از افعال قلوب، فاعل آن ضمير مستتر «نحن»؛ بائِعَ: مفعولٌ به أول، منصوب؛ هذه: مضافٌ إليه در محل جر؛ الأَنْسِجَةِ: عطف بيان «هذا» مجرور؛ الثَّمِينَةِ: صفت و مجرور؛ غَنِيًّا: مفعولٌ به دوم و منصوب).
- النَّاهِجُ السَّبِيلَ إِلَى الْمَعَارِفِ أَحَقُّ النَّاسِ بِالْكَرَامَةِ (الناهج: مبتدا، مرفوع؛ السَّبِيلَ: مفعولٌ به، منصوب؛ إِلَى الْمَعَارِفِ: جار و مجرور متعلقٌ به «السَّبِيلَ»؛ أَحَقُّ: خبر، مرفوع؛ النَّاسِ: مضافٌ إليه، مجرور؛ بِالْكَرَامَةِ: جار و مجرور متعلقٌ به أَحَقُّ).

۲۱- اسم مفعول

(پنجمین عامل مفعول به)

۴۰۹- اسم مفعول در عمل کردن و خالی بودن آن از «أل» یا همراهی آن با «أل» مانند اسم فاعل است.

۴۱۰- اسم مفعول بدون «أل» چنین است که :

- هرگاه به معنی حال یا آینده باشد، اسم را به عنوان نایب فاعل، مرفوع می‌کند؛ مانند: «محبوبِ عملُهُ». اضافه شدنش نیز جایز است؛ مانند: «المُحْسِنُ محبوبُ العملِ».

- هرگاه به معنی ماضی باشد واجب است که به معمول خود اضافه شود؛ مانند: «سافرَ المحسنُ محبوبُ العملِ».

۴۱۱- هرگاه اسم مفعول همراه «أل» باشد، اسم را به عنوان نایب فاعل مرفوع می‌کند؛ مانند: «سافرَ المُحْسِنُ المَحْبُوبُ عَمَلُهُ». اضافه شدنش نیز جایز است؛ مانند: «المُحْسِنُ المَحْبُوبُ العملِ».

تمرین ۹۶- معمول اسم مفعول را اعراب گذاری و سبب اعراب آن را ذکر کنید.
 الحُجْرَةُ مَكْسُورَةُ الرُّجَاجِ (الرُّجَاجُ: معمول، مضافٌ الیه و مجرور، در اصل نایب فاعل و محلاً منصوب است) - الشَّجَرَةُ مَقْطُوعَةٌ أَغْصَانُهَا (أَغْصَانٌ: معمول، نایب فاعل است و مرفوع) - شَفَقْنَا عَلَى الرَّجُلِ الْمَسْلُوبِ غَلَامُهُ (غَلَامٌ: معمول، نایب فاعل و مرفوع) - مَا سَمِعْنَا بِأَمْرِ مَسْرُوقِ الْبَيْتِ لَا يُيَالَى (الْبَيْتُ: معمول، نایب فاعل است و لفظاً مجرور، محلاً مرفوع. توضیح اینکه چون در اینجا اسم مفعول در معنی ماضی است، واجب است به معمول خود اضافه شود).

تمرین ۹۷ - جمله های زیر را ترکیب کنید:

- الرَّجُلُ المَعْدُومَةُ اَعْوَانُهُ كَالشَّمَالِ بِلَايَمِينِ (الرجل: مبتدا، مرفوع؛ المَعْدُومَةُ: نعت سببی، مرفوع؛ اَعْوَانُ: معمول اسم مفعول (المعدوم) و نایب فاعل، مرفوع؛ هـ: مضاف الیه محلاً مجرور؛ كَالشَّمَالِ: جار و مجرور متعلق به خبر محذوف؛ بِلَايَمِينِ: جار و مجرور متعلق به محذوف، نعت برای «الشمال»).

- الحُجْرُ المَغْلَقَةُ الأبوابِ يَفْسُدُ فِيهَا الهَوَاءُ (الحجر: مبتدا، مرفوع؛ المَغْلَقَةُ: نعت سببی، مرفوع؛ الأبوابِ: مضاف الیه، مجرور، در اصل نایب فاعل و در محل رفع است؛ يَفْسُدُ: فعل مضارع، خبر، در محل رفع؛ فِيهَا: جار و مجرور متعلق به «يَفْسُدُ»؛ الهَوَاءُ: فاعل، مرفوع).

- مَا أَعْظَمَ سَعَادَةَ الشَّهْدَاءِ المَسْفُوكَةِ دِمَاؤُهُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ (ما: تعجیبه، مبتدا محلاً مرفوع؛ أَعْظَمَ: فعل ماضی برای تعجب، فاعل آن ضمیر مستتر «هو»، در محل رفع، خبر «ما»؛ سَعَادَةَ: مفعول به منصوب؛ الشَّهْدَاءِ: مضاف الیه و مجرور؛ المَسْفُوكَةِ: اسم مفعول، نعت سببی و مجرور؛ دِمَاؤُ: نایب فاعل، مرفوع؛ هـ: مضاف الیه محلاً مجرور؛ فِي سَبِيلِ: جار و مجرور متعلق به «المسفوكَة»؛ اللّهِ: مضاف الیه، مجرور).

۲۲- صفت مشبّهه

(ششمین عامل مفعول به^۱)

۴۱۲- معمول صفت مشبّهه سه حالت دارد :

- ۱- اینکه همراه با ضمیر موصوف باشد؛ مانند: «زیدٌ حَسَنٌ وَجْهَهُ»، یا مضاف به لفظی شده باشد که دارای ضمیر موصوف است؛ مانند: «زیدٌ حَسَنٌ وَجْهَ أَبِيهِ».
- ۲- اینکه نکره یا مضاف به نکره باشد؛ مانند: «زیدٌ حَسَنٌ وَجْهًا» یا «زیدٌ حَسَنٌ وَجْهَ أَبِي».
- ۳- اینکه همراه با «أل» باشد؛ مانند: «زیدٌ حَسَنٌ الْوَجْهَ»، یا مضاف به لفظی باشد که دارای «أل» است؛ مانند: «زیدٌ حَسَنٌ وَجْهَ الْأَبِ».

- ۴۱۳- وقتی معمول صفت مشبّهه همراه با ضمیر موصوف باشد، یا مضاف به لفظی باشد که دارای ضمیر موصوف است، به عنوان «فاعل» مرفوع می شود؛ مانند: «أَيُّهَا الْكَرِيمُ نَسَبُهُ» یا «أَيُّهَا الْكَرِيمُ نَسَبُ أَجْدَادِهِ».
- ۴۱۴- وقتی معمول صفت مشبّهه نکره یا مضاف به نکره باشد، به عنوان «تمییز» منصوب می شود؛ مانند: «أَيُّهَا الْكَرِيمُ نَسَبًا» یا «أَيُّهَا الْكَرِيمُ نَسَبَ أَجْدَادِهِ».
- ۴۱۵- وقتی معمول صفت مشبّهه دارای «أل» باشد، یا مضاف به لفظی باشد که دارای «أل» است؛ لفظاً مجرور و به عنوان فاعل محلاً مرفوع می شود؛ مانند: «أَيُّهَا الْكَرِيمُ النَّسَبِ» یا «أَيُّهَا الْكَرِيمُ نَسَبِ الْأَجْدَادِ».

۱- اینکه در اینجا صفت مشبّهه از عوامل مفعول به، محسوب شده است برای این است که یکی از حالت‌های معمول آن، نصب است بنا بر شباهت به مفعول؛ مانند: «عَلَى الْكَرِيمِ النَّسَبِ يَا الْكَرِيمُ نَسَبُهُ يَا الْكَرِيمُ نَسَبِ الْأَجْدَادِ...» و گرنه صفت مشبّهه به دلیل آنکه از فعل لازم ساخته می شود، نمی تواند مفعول داشته باد.

تمرین ۹۸ - معمول صفت مشبیه را اعراب گذاری کنید :

رَأَقَتْ شَابِتًا جَلِيلًا «قَدْرٌ» أَبِيهِ - هَذَا الشَّيْخُ شَدِيدٌ «سَوَادٌ» الشَّعْرِ - كَثِيرٌ «الرَّمَادُ» كِنَايَةٌ عِنْدَ الْعَرَبِ عَنِ الرَّجُلِ الْكَثِيرِ «الضِّيَافَةُ» - جَاءَ غُلَامٌ صَبِيحٌ «الْوَجْهَ» - زُرْتُ الشَّيْخَ الصَّحِيحَ «رَأْيًا».

تمرین ۹۹ - جمله های زیر را ترکیب کنید:

- يَا أَيُّهَا الْمَلِكُ الْكَرِيمُ نَسَبًا وَالْعَالِي الْهَمَّةُ وَالْحَسَنُ فَعْلُهُ (يا: حرف ندا، عامل؛ أي: اسم مبهم، وصله، منادا، مبنی برضم و محلاً منصوب به فعل محذوف «أنادى»؛ ها: حرف تنبيه؛ الملك: عطف بیان «أى»، مرفوع لفظاً و منصوب محلاً؛ الكريم: صفت مشبیه، نعت برای «الملك» و مرفوع لفظاً، منصوب محلاً؛ نَسَبًا: تمييز، منصوب؛ و: حرف عطف؛ العالی: نعت دوم، عطف به الكريم، لفظاً به ضمّه مقدره مرفوع است و محلاً منصوب؛ الهمة: مضاف إليه و مجرور؛ و: حرف عطف؛ الحسن: صفت مشبیه، نعت سوم، عطف به العالی، مرفوع لفظاً و منصوب محلاً؛ فعل: فاعل برای «الحسن»، مرفوع؛ هـ: مضاف إليه، محلاً مجرور).

- هَذَا جَوْهَرٌ مُتَنَافِسٌ فِيهِ (هذا: اسم اشاره، مبتدا، مرفوع محلاً؛ جوهراً: خبر، مرفوع؛ متنافس: اسم فاعل از باب تفاعل، صفت مشبیه، فاعل آن ضمیر مستتر «هو» نعت برای «جوهراً» و مرفوع است؛ فيه: جار و مجرور، متعلق به «متنافس» است).

- لَازِلَتْ قَرِيرَ الْعَيْنِ (لازلت: فعل ماضی منفی مفرد مذکر مخاطب، از افعال ناقصه، جمله لفظاً خبریه است ولی به لحاظ معنی انشائیة دعائیه است؛ ت: اسم فعل ناقصه، محلاً مرفوع؛ قریر: صفت مشبیه، خبر فعل ناقصه و منصوب است؛ العين: مضاف إليه و مجرور اما در اصل فاعل و محلاً مرفوع است و معنی جمله عبارت است از: پیوسته شاد و خوشبخت باشی).

۲۳- مصدر

(هفتمین عامل مفعول به)

۴۱۶- مصدر، عمل فعل خود را انجام می‌دهد:

پس اگر از فعل لازم باشد، به فاعلش اضافه می‌شود؛ مانند: «خَزَنْتُ لِیَعْدُ الصِّدِیقِ». و اگر از فعل متعدی باشد، به فاعلش اضافه و پس از آن مفعولش به صورت منصوب، ذکر می‌شود؛ مانند: «سَرَّنِي إِنْشَادُ أُخِيكَ الْأَشْعَارِ».

یادآوری ۱ - در مثال اول «الصدیق» و در مثال دوم «أخیک» لفظاً مجرور و محلاً مرفوع اند؛ چون فاعل مصادر (بعد و انشاد) هستند ۲ - بسیار پیش می‌آید که مصدر تنها به اضافه شدن بسنده می‌کند. این اضافه یا به فاعل است یا به مفعول. اضافه به فاعل، مانند: «سَرَّنِي إِنْشَادُ أُخِيكَ». اضافه به مفعول، مانند: «سَرَّنِي إِنْشَادُ الْأَشْعَارِ». «اشعار» به عنوان مفعول محلاً منصوب است و فاعل آن حذف شده است.

تمرین ۱۰۰- معمول مصدر را مشخص، آن را اعراب گذاری و محل اعراب آن را ذکر کنید :

- لا یخاف الجندیُّ من رؤیتِهِ قتیلاً أَمَامَهُ («ه» در رؤیته: مضافٌ الیه در محل جرّ و فاعل برای «رؤیة»، در محل رفع؛ رفیق: مفعولٌ به اول برای «رؤیة»، منصوب؛ قتیلاً: مفعولٌ به دوم برای «رؤیة» و منصوب).

- هَلْ أُعْجِبُكَ إِنْشَادُ الْمُرْتَمِینِ الْأَغَانِیَ (الْمُرْتَمِینَ: مضافٌ الیه، لفظاً مجرور به «ین»، فاعل «انشاد» در محل رفع؛ الأغانی: مفعولٌ به «انشاد»، منصوب).

- اما یتضایقون مِن قراءتِکَ الحِکَایَاتِ لیلًا و نهارًا (ک: فاعل «قراءة»، در محل رفع؛ الحکایات: مفعولٌ به، منصوب و علامت آن کسره به جای فتحه است؛ چون جمع مؤنث سالم می‌باشد).

- رأيتُ الرسولَ عندَ صعودِهِ الجبلَ في حَرِّ الظَّهيرةِ («هـ» در «صعوده»: مضافٌ إليه، فاعلٌ
برای «صعود» و در محل رفع است؛ الجبل: مفعولٌ به، منصوبٌ است).
- ما كنتُ حاضراً عندَ رُكوبِ صديقِنَا الحصانَ (صديق: مضافٌ إليه، فاعلٌ برای «رُكوب»
لفظاً مجرور و محلاً مرفوع است؛ الحصان: مفعولٌ به، منصوبٌ است).
- قد غَلَطتَ في اعرابِكَ هذه العبارةَ (ك: فاعلٌ برای «اعراب»، در محل رفع؛ هذه: مفعولٌ
به، محلاً منصوبٌ است).
- هل سَمعتَ نَظْمَ إبْنِي الأشعارِ (إبن: مضافٌ إليه مجرور به كسرةٌ مقدَّره، فاعلٌ برای
«نظم» در محل رفع؛ الأشعار: مفعولٌ به و منصوب).

۲۴- أفعال تعجب

(هشتمین عامل مفعول به)

۴۱۷- برای تعجب دو صیغه وجود دارد: «ما أفعلُهُ» و «أفعلُ به» که هر دو جامد هستند و هرگز از صیغه مفرد به صیغه دیگری صرف نمی‌شوند؛ مانند: «ما أحسنَ الرياضَ و أكرمَ بهذا الأديبَ».

توضیح: «ما» اسم نكرة تامه مبنی برسکون و در محل رفع، مبتداست؛ «أحسنَ» فعل ماضی و فاعلش ضمیر مستتر «هو» است که به «ما» بر می‌گردد و مستتر بودن آن، برخلاف اصل - که باید جایز باشد - وجوبی است؛ «الرياضَ» مفعول به برای «أحسنَ» و منصوب؛ جمله فعل و فاعل و مفعول در محل رفع، خبر است برای «ما» و تقدیر آن چنین است: «شيءٌ جعلَ الرياضَ حسنةً».

«أكرمَ» فعل امر است که از آن اراده تعجب شده است نه امر؛ «باء» حرف جر زائد؛ «هذا» لفظاً معرور است به «باء» و محلاً مرفوع است به علت اینکه فاعل «أكرمَ» است؛ «الأديبَ» عطف بیان «هذا» است.

۴۱۸- صیغه های تعجب، از آنچه که می‌توان افعل تفضیل بنا کرد، ساخته می‌شوند. پس آنچه را که می‌توان از آن، اسم تفضیل بنا کرد، می‌توان صیغه تعجب نیز بنا کرد و آنچه در تفضیل ممتنع است در تعجب نیز ممتنع است.

۱- یعنی فعلی که ثلاثی مجرد، متصرف، معلوم، تام، مثبت، قابل برتری دادن بوده و بر رنگ و عیب و زینت دلالت نداشته باشد.

یادآوری: اگر از آنچه که بیشتر از ثلاثی است یا بر رنگ و عیب دلالت داشته باشد، بخواهیم صیغه تعجب بنا کنیم به کمک کلمات «أشدَّ» یا «أكثرَ» و نظایر این دو، صیغه تعجب می‌سازیم؛ مانند: «ما أَشَدُّ بِيَاضَهُ» (بیاض منصوب است به عنوان مفعول به).

۴۱۹- شرط آنچه که از آن تعجب می‌کنیم (متعجب منه) این است که:

- معرفه باشد؛ مانند: «ما أَلَذُّ الثَّمَرِ» (میوه چقدر خوشمزه است)

- یا نکره مختصه باشد؛ مانند: «ما أَسْعَدَ رَجُلًا يَخَافُ اللَّهَ» (چه سعادت‌مند است مردی

که از خدا می‌ترسد).

(توضیح: رجلاً، با جمله وصفیه «يَخَافُ اللَّهَ» مختصه شده است).

۴۲۰- اگر تعجب از چیزی در گذشته باشد، فعل «كان» زائده بین «ما» و «أفعل» آورده

می‌شود؛ مانند: «ما كَانَ أَحْسَنَ الرِّيَاضِ» (باغها چقدر نیکو بودند).

و اگر اراده تعجب در آینده شود، پس از «أفعل»، فعل «يكون» آورده می‌شود که باید

پیش از آن «ما» مصدریه زمانیه آمده باشد؛ مانند: «ما أَحْسَنَ ما يَكُونُ لِقَاؤُنَا»^۱.

۱- «ما» مبتدای نکره، «أحسنَ» فعل ماضی و فاعل آن ضمیر مستتر «هو» که برخلاف اصل، واجب الاستتار است و جمله «أحسنَ» در محل رفع، خبر است. «ما» مصدریه زمانیه، «يكونُ» فعل مضارع تامه؛ «لِقَاؤُنَا» فاعل یكون، مرفوع؛ ما و صلة آن در تأویل به مصدر، مفعول به «أحسنَ» است که تقدیر آن چنین می‌باشد: «ما أَحْسَنَ كَوْنُ لِقَاؤُنَا». اعراب «ما أَحْسَنَ ما كان لِقَاؤُنَا» نیز به همان ترتیب است. (البته این وجه، در متن کتاب نیامده ولی در جلد چهارم مبادی العربیه این توضیح آمده است که در تعجب از گذشته نیز جایز است قبل از «كان»، «ما» مصدریه آورده شود و «ما كان» پس از فعل تعجب بیاید. همان گونه که مشاهده می‌کنیم). در مورد «ما» مصدریه زمانیه باید یادآور شد که با آنچه پس از آن می‌آید تأویل به مصدر می‌رود و محلاً منصوب می‌شود و ظرف زمان است به معنی وقت و مدت؛ مانند: «أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» (مریم/۳۱)؛ توصیه کرد مرا به نماز و زکات، مدتی که زنده هستم (ما دُمْتُ یعنی مدت...). پس در مثال کتاب نیز «ما يَكُونُ لِقَاؤُنَا» یعنی «مدت دیدار ما».

یادآوری: در اینجا «کان» و «یکون» که مسبوق به «ما» مصدریه زمانیه است، تامه هستند و ما بعد خود را به عنوان فاعل مرفوع می‌کنند.

تمرین ۱۰۱ - فعل و آنچه را که به معنای آن است به صیغه تعجب تبدیل کنید:

- حَسُنَ مَنْظَرُ الْجَنَائِنِ (ما أَحْسَنَ مَنْظَرَ الْجَنَائِنِ) - يَعْلَمُ الْخَبِيرُ مَصَائِرَ الْأُمُورِ (ما أَعْلَمَ الْخَبِيرَ بِمَصَائِرِ الْأُمُورِ) - صفا هذا الماء من الأكدار (ما أَصْفَى هذا الماء من الأكدار) - كانت سيرة هذا الرجل نقيّة (ما كان أنقى سيرة هذا الرجل) - يُسرِعُ فكرُهُ الى الفهم (ما أَسْرَعَ فكرُهُ الى الفهم) - كَتَمْنَا أسرارَهُمْ (ما أَكْتَمْنَا لِأَسْرَارِهِمْ) - نَقَرَتِ الطَّبَّاءُ مِنَ الصَّيَادِ (ما أَنْقَرَتِ الطَّبَّاءُ مِنَ الصَّيَادِ).

تمرین ۱۰۲ - بین «ما» و أفعال التعجب، «كان» یا «یکون» اضافه کنید:

- ما كانَ أَحَرَ السَّوَاهِلِ فِي الصَّيْفِ؛ ما أَحَرَ ما يَكُونُ السَّوَاهِلُ فِي الصَّيْفِ - ما كانَ أَبْرَدَ المَاءِ فِي الجبلِ - ما كانَ أَقْصَرَ رَأْيِكَ و أَبْعَدَ و فاءَكَ و رَحْمَتَكَ - ما كانَ أَرْغَبَهُمْ فِي مَدْحِ الجُهَّالِ - ما أَلَامَ ما يَكُونُ الرَّجُلُ الَّذِي يَسْعَى و راءَ الدنایا - ما كانَ أَقْرَبَ دارِ القاضی - ما أَقْسَى ما يَكُونُ قلوبُ الممتكِّرينَ.

تمرین ۱۰۳ - جمله های زیر را ترکیب کنید:

- ما أَجْمَلُ ما كانَ مَنْظَرُ الرِیاضِ الخُضْرَةَ (ما: اسم نكرة تامه در محل رفع مبتدا؛ أَجْمَلُ: فعل ماضی فاعل آن ضمیر واجب الاستتار «هو» که بر می‌گردد به «ما» تعجیبیه و جمله «أَجْمَلُ» خبر است در محل رفع؛ ما: مصدریه؛ كانَ: فعل ماضی تام است؛ مَنْظَرُ: فاعل «كانَ»، مرفوع. «ما» مصدریه و صلة آن (كان) در تأویل به مصدر، مفعول به برای «أَجْمَلُ» است؛ الرِیاضِ: مضافٌ الیه، مجرور؛ الخُضْرَةُ: صفت الرِیاضِ، مجرور است).

- أَحْسِنُ بِأَخِيكَ و أَكْرِمُ بِهِ (أَحْسِنُ: فعل امر برای تعجب، مبنی بر سکون؛ بِ: حرف جر زائد؛ أَخِي: فاعل فعل تعجب، لفظاً مجرور محلاً مرفوع؛ كَ: مضافٌ الیه در محل جر؛ و: حرف عطف؛ أَكْرِمُ: مانند أَحْسِنُ؛ بِهِ: مانند بِأَخِيكَ).

- ما أَشَدُّ إِسْوَادَهُ (ما: اسم نكرة تامه در محلّ رفع مبتدأ؛ أَشَدُّ: فعل ماضی، مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر واجب الاستتار «هو» جمله خبر است در محلّ رفع؛ إِسْوَادَهُ: مفعولٌ به؛ هـ: مضافٌ إليه، مجرور).

- ما أَبْهَجَ ما يَكُونُ قَدُومَكَ (ما: اسم نكرة تامه در محلّ رفع مبتدأ؛ أَبْهَجَ: فعل ماضی مبنی بر فتح برای تعجب، فاعل آن ضمیر مستتر «هو»، جمله خبر است در محلّ رفع؛ ما: مصدریه زمانیه؛ يَكُونُ: فعل مضارع تام، «ما» و صلّه اش (يَكُونُ) در تأویل به مصدر، مفعول أَبْهَجَ است؛ قَدُومُ: فاعل برای يَكُونُ و مرفوع؛ ك: مضافٌ إليه، محلاً مجرور).

۲۵- تحذیر و اغراء

گاهی عامل نصب مفعولٌ به محذوف است. این مفعولٌ به منصوب به عامل محذوف - اعم از اینکه عامل آن وجوباً محذوف باشد یا جوازاً - اسم منصوبی است که در ساختار جمله های «اغراء، تحذیر، اختصاص، اشتغال و ندا» به کار می رود.

۴۲۱- تحذیر آگاه کردن مخاطب است نسبت به امری ناپسند تا از آن دوری کند؛ مانند: «إِيَّاكَ وَالشَّرَّ» (در اینجا مخاطب را از شرِّ بر حذر می داریم)، و اغراء، آگاه کردن مخاطب است نسبت به امری پسندیده تا آن را انجام دهد؛ مانند: «الْوَفَاءَ».

۴۲۲- تحذیر به دو صورت بیان می شود:

۱- با لفظ «إِيَّاكَ» و فروع آن^۱، که یا به صورت عطف است؛ مانند: «إِيَّاكَ وَالْكَذِبَ» یا بدون عطف؛ مانند: «إِيَّاكَ الْكَذِبَ». البته جایز است، محذَرٌ منه به وسیله «مِنْ» مجرور شود؛ مانند: «إِيَّاكَ مِنَ الْكَذِبِ» (تحذیر را می توان با تکرار محذَرٌ منه نیز بیان کرد؛ مانند: «الْأَسَدَ الْأَسَدَ»).

۲- بدون «إِيَّاكَ»؛ مانند: «نَفْسَكَ وَالسَّقُوطَ»^۱. (در همه شکل‌های مذکور، حذف فعل واجب است. ولی اگر محذَرٌ منه به صورت مفرد باشد، حذف فعل جایز است؛ مانند: «الْأَسَدَ» که می توان گفت: «إِحذَرِ الْأَسَدَ»).

۱- فروع آن یعنی: «إِيَّاكُمْ، إِيَّاكَ، إِيَّاكَ».

۲- در این عبارت: «نَفْسَكَ وَالسَّقُوطَ»، «نَفْسٌ» مَحْشِيٌّ عَلَيْهِ است که به کاف خطاب متصل شده است و به عنوان مفعولٌ به، منصوب است به عامل محذوف؛ مثلاً «ق» (نگه دار) یا «إِحْفَظْ». «السَّقُوطَ» نیز محذَرٌ منه است که به مَحْشِيٌّ عَلَيْهِ عطف شده و به عنوان مفعولٌ به برای عامل محذوف «إِحذَرِ»، منصوب است.

توضیح اینکه برای هر کدام از این دو منصوب، عامل مناسب خودش در تقدیر گرفته شده است، چون نمی توان هر دو را به یک عامل منصوب کرد. در عبارتی مانند: «صَبَّحْتَكَ وَالتَّدْحِينَ» نیز همین طور است: «إِحْفَظْ صَبَّحْتَكَ وَالتَّدْحِينَ». اما در عبارتی مثل: «تَدَكَّ وَرَجَلَكَ» می توان هر دو را به یک عامل منصوب دانست؛ مثلاً: «إِحْفَظْ تَدَكَّ»

یادآوری: تقدیر در جمله نخست چنین است: «إِيَّاكَ أَحَذَّرُ وَإِحْذَرِ الْكَذِبَ» و در جمله دوم تقدیر چنین است: «قِي نَفْسَكَ وَإِحْذَرِ السُّقُوطَ».

۴۲۳- احکام اغراء مانند احکام تحذیر است؛ جز اینکه اغراء بدون «إِيَّاكَ» است. اسم «مُعْرَى به» یا مفرد است؛ یعنی بدون عطف و تکرار است؛ مانند: «الوفاء» یا معطوف علیه است؛ مانند: «أَخَاكَ وَ الْإِحْسَانَ إِلَيْهِ» یا به صورت مکرر است؛ مانند: «أَخَاكَ أَخَاكَ».

یادآوری: اسم مُعْرَى به^۱، در همه صورتهای آن، توسط فعل محذوف «إِلْزَمَ» منصوب است (که چنانچه «مُعْرَى به»، مفرد باشد حذف فعل جایز است؛ مانند: «الوفاء یا إِلْزَمَ الْوَفَاءَ» و درحالت عطف و تکرار مُعْرَى به، حذف فعل واجب است؛ یعنی نمی توان گفت: «إِلْزَمَ الْوَفَاءَ الْوَفَاءَ» یا گفت: «إِلْزَمَ أَخَاكَ وَ الْإِحْسَانَ إِلَيْهِ».

► و رَجَلُكَ». باید توجه داشت که در عبارتی مثل «قِي نَفْسَكَ وَ السُّقُوطَ» که دو فعل در تقدیر است، عطف جمله به جمله است اما در عبارتی مثل: «يَدُكَ وَ رَجَلُكَ» چون یک فعل در تقدیر است، عطف اسم به اسم است. لازم به توضیح است که تحذیر بدون «إِيَّاكَ»، ممکن است به یکی از سه صورت زیر به کار رود: ۱- ذکر مَحْشَىُّ علیه؛ یعنی اسمی که متکلم نسبت به آن نگران است و می ترسد خطری متوجه او شود، همراه با کاف خطاب؛ مانند «نفس» در عبارت: «قِي نَفْسَكَ وَ السُّقُوطَ». در این شکل از تحذیر، لفظ مَحْشَىُّ علیه ممکن است یا مفرد باشد: یا تکرار شود یا مَحْشَىُّ علیه دیگری به آن عطف شود؛ مانند: «يَدُكَ»، «يَدُكَ يَدُكَ»، «رَجَلُكَ». ۲- ذکر مَحْشَىُّ علیه و عطف محذَرٌ منه به آن؛ مانند: «نَفْسَكَ وَ السُّقُوطَ»، «صِيحَّتَكَ وَ التَّدْحِينَ» ۳- ذکر محذَرٌ منه، که در این صورت ممکن است «محذَرٌ منه» به صورت مفرد یا تکرار یا عطف محذَرٌ منه دیگری به آن، به کار رود؛ مانند: «الأسد»، «الأسد الأشد»، «الأسد و التار». (به نحو اللغة العربیه ص ۶۲۴ مراجعه شود).

۱- در تحذیر، آنچه که مخاطب را از آن بر حذر می داریم، «محذَرٌ منه» است؛ مثلاً «الکذب» در عبارت «إِيَّاكَ وَ الْكَذِبَ» (و «إِيَّاكَ» هم محذَرٌ است). در اغراء آنچه که مخاطب را به سوی آن تشویق می کنیم «مُعْرَى به» است؛ مانند: «أَخَاكَ» در عبارت «أَخَاكَ وَ الْإِحْسَانَ إِلَيْهِ». ضمناً «الإحسان» معرَى به دیگری است که به آن عطف شده است. (در این مورد می توان به نحو اللغة العربیه ص ۶۲۳-۶۲۵ مراجعه کرد).

تمرین ۱۰۴ - تحذیر و اغراء را در جمله های زیر مشخص نمایید:

- إِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ فَإِنَّهُ خَطِيئَةٌ (تحذير) - الْكَذِبَ الْكَذِبَ (تحذير) - الصَّدِيقَ يَا غَلَامُ (اغراء) -
- الْخِصَالَ الذَّمِيمَةَ يَا فَنِي (تحذير) - الْفَضِيلَةَ الْفَضِيلَةَ (اغراء) - الْمَوْتَ أَوْ الْإِنْتِصَارَ فِي حَوْمَةِ الْقِتَالِ
- (اغراء) - يَدِيكَ وَالْحَبْرَ أَيُّهَا الْكَاتِبُ (تحذير) - نَفُوسَكُمْ وَالْأَمْرَاضَ الْمُنْتَشِرَةَ فِي الْمَدِينَةِ (تحذير) -
- نَفْسَكَ وَصُحْبَةَ الْأَشْرَارِ فَإِنَّهَا مَفْسَدَةٌ الْأَخْلَاقِ (تحذير) - ثِيَابَكُمْ وَالنَّارَ الْمُتَأَجِّجَةَ (تحذير) -
- (متأججة = شعله ور).

تمرین ۱۰۵ - جمله های زیر را ترکیب کنید:

- إِيَّاكَ وَالشَّرَّ (إِيَّاكَ: ضمير منفصلاست و كاف آن برای خطاب است، مبنی بر سکون، در محل نصب، مفعول به برای فعل محذوف «أَحَذَرُ»؛ و: حرف عطف؛ الشَّرَّ: مفعول به برای فعل محذوف «أَحَذَرُ»؛ تقدیر عبارت چنین است:

«إِيَّاكَ أَحَذَرُ (= أَحَذَرُكَ) وَإِحَذَرِ الشَّرَّ».

- إِيَّاكَ مِنَ الْأَفْعَى (إِيَّاكَ: مفعول به برای فعل محذوف «أَحَذَرُ» در محل نصب، من الأفعى: جار و مجرور متعلق به همان فعل محذوف «أَحَذَرُ»).

- الْوَفَاءَ الْوَفَاءَ: (الوفاء: مُغْرَى به، مفعول به برای فعل محذوف «إِلْزَمَ»، منصوب؛ الوفاء: تأکید لفظی برای مُغْرَى به اول).

- ثِيَابَكَ وَالنَّارَ (ثياب: مَحْشِيٌّ عَلَيْهِ، مفعول به برای فعل محذوف «قِي» (يَا إِحْفَظْ) از باب تحذير، منصوب؛ كَ: كاف خطاب، در محل جر مضاف إليه؛ و: حرف عطف؛ النار: مُحَذَّرٌ مِنْهُ، مفعول به برای فعل محذوف «أَحَذَرُ»، منصوب).

- الْجَاهِدَ أَيُّهَا الْكَسْلَانُ (الاجتهاد: مُغْرَى به، مفعول به برای فعل محذوف «إِلْزَمَ» از باب اغراء، منصوب؛ أَيُّ: اسم مبهم، واصله، منادا مبنی بر ضم، در محل نصب، مفعول به برای فعل محذوف «أَدْعُو»؛ ها: حرف تنبيه؛ الْكَسْلَانُ: نعت برای «أَيُّ» و مرفوع).

- إِيَّاكُمْ مِنْ مُعَاشَرَةِ الْأَشْرَارِ (إِيَّاكُمْ: ضمير منفصل منصوبی، مُحَذَّرٌ، مفعول به برای فعل محذوف «أَحَذَرُ» از باب تحذير، محلاً منصوب؛ مِنْ مُعَاشَرَةِ: جار و مجرور متعلق به همان فعل محذوف «أَحَذَرُ»؛ الْأَشْرَارِ: مضاف إليه و مجرور).

۲۶ - اختصاص

۴۲۴ - اختصاص عبارت است از اینکه پس از ضمیر متکلم یا ضمیر مخاطب، یک اسم ظاهر ذکر شود (که در واقع مفهوم ضمیر را روشن می‌سازد). به آن اسم ظاهر، «مخصوص» گفته می‌شود که به سبب فعل واجب الحذف (أَخْصُ) منصوب است.

۴۲۵ - «مخصوص» یا معرفه به «أل» است؛ مانند: «نَحْنُ اللَّبْنَانِيُّنَ نُحِبُّ الْغَرِيبَ» یا مضاف است به آنچه که دارای «أل» است؛ مانند: «أَنْتُمْ أَهْلُ الْفَضْلِ تَرْحَمُونَ الْمَسَاكِينَ».

تمرین ۱۰۶ - جمله‌های زیر را ترکیب کنید:

- نَحْنُ اللَّبْنَانِيُّنَ نُحِبُّ الْغَرِيبَ (نحن: ضمیر منفصل مرفوع متکلم مع الغیر، مبتدا در محل رفع؛ اللَّبْنَانِيُّنَ: اسم منصوب، جمع مذکر سالم، مفعول به فعل محذوف «أَخْصُ»، به آن مخصوص گفته می‌شود، معرفه به «أل» علامت نصب آن «ین»؛ نُحِبُّ: فعل مضارع متکلم مع الغیر، خبر و محلاً مرفوع؛ الْغَرِيبَ: مفعول به و منصوب).

- أَنْتُمْ أَهْلُ الْفَضْلِ تَرْحَمُونَ الْمَسَاكِينَ (أنتم: مبتدا محلاً مرفوع؛ أَهْلُ: «مخصوص»، مفعول به برای فعل محذوف «أَخْصُ»؛ الْفَضْلُ: مضاف الیه، مجرور؛ تَرْحَمُونَ: فعل مضارع جمع مذکر مخاطب، فاعل آن ضمیر بارز «واو»؛ الْمَسَاكِينَ: مفعول به، منصوب به فتحه، جمله فعل و فاعل و مفعول در محل خبر مبتداست).

- أَنَا أَذْهَبُ إِلَى زِيَارَتِكَ أَيُّهَا الرَّفِيقُ (أنا: ضمیر متکلم وحده، مبتدا در محل رفع؛ أَذْهَبُ: فعل مضارع متکلم وحده، فاعل آن ضمیر واجب الاستتار «أنا» در محل رفع خبر؛ «إلى زیارة»: جار و مجرور متعلق به أَذْهَبُ؛ «ك» مضاف الیه محلاً مجرور؛ أی: اسم مبهم (موسوم به أی و صلیه)، مبنی بر ضم و در اینجا «مخصوص» است از باب اختصاص که پس از ضمیر مخاطب «ك» واقع شده است و مقصود از آن ندا نیست، مفعول به است برای فعل محذوف «أَخْصُ» و محلاً منصوب؛ ها: حرف تنبیه؛ الرَّفِيقُ: نعت برای «أی»، مرفوع).

- أَنْتَ ظَرِيفَ الْحَدِيثِ تَكَلَّمٌ وَحَدَكْ (أنت: مبتدا در محل رفع؛ ظریف: «مخصوص»، مفعول به فعل محذوف «أُخْصِرُ»؛ الحديث: مضاف إليه مجرور؛ تَكَلَّمٌ: فعل امر مفرد مذکر مخاطب، مبنی بر سکون، خبر در محل رفع، فاعل آن ضمیر مستتر «أنت»؛ وحداً: حال جامد معرفه در تأویل به مشتق نکره (منفرداً) مضاف است، چون از اسمهای دائم الاضافه محسوب می شود و منصوب است؛ ك: مضاف إليه در محل جر است).

۲۷ - اشتغال

۴۲۶ - اشتغال عبارت است از اینکه اسمی مقدم شود و پس از آن فعلی بیاید که یا در ضمیر آن اسم عمل کرده است، مانند: «الْتَمَرَ أَكَلْتُهُ» یا در آنچه که به ضمیر آن اسم اضافه شده است؛ مانند: «الْكِتَابُ قَرَأْتُ شِعْرَهُ»^۱ اسم مقدم را «مشغول عنه» می گویند.

یادآوری: اسم مشغول عنه به سبب فعل محذوفی که فعل مذکور در عبارت، آن را تفسیر می کند، منصوب می شود؛ اگر توافق فعل مذکور و محذوف در لفظ ممکن باشد، آن فعل محذوف از جنس همان فعل مذکور خواهد بود؛ مانند: «الْتَمَرَ أَكَلْتُهُ» یعنی «أَكَلْتُ التَّمَرَ أَكَلْتُهُ». اگر این توافق ممکن نباشد، آن فعل محذوف، تنها در معنی، موافق با فعل مذکور خواهد بود؛ مانند: «الْبِسْتَانَ مَرَرْتُ بِهِ»؛ یعنی «جَاوَزْتُ الْبِسْتَانَ مَرَرْتُ بِهِ» (توضیح: «مررت» به وسیله حرف جر متعدی می شود که آوردن آن بر سر مشغول عنه ممکن نیست زیرا در چنین هنگامی مشغول عنه مجرور می شود نه منصوب).

۴۲۷ - مشغول عنه **چهار حالت** اعرابی دارد به ترتیب زیر:

واجب النصب، مرجح النصب، واجب الرفع و مرجح الرفع.

۴۲۸ - اسم مشغول عنه پس از ادواتی که فقط فعل بعد از آنها می آید، **واجب النصب** است. نظیر ادوات شرط، عرض، تحضیض و استفهام غیر از همزه؛ مانند: «إِنَّ الْحَقْلَ زَرَعْتَهُ أَطْعَمَكَ».

۱ - مؤلف برای وجه اخیر این مثال را آورده است؛ «الْبِسْتَانَ مَرَرْتُ بِهِ». اما چنان که ملاحظه می شود، فعل «مررت» در لفظی که اضافه شده باشد به ضمیر مربوط به اسم مقدم، عمل نکره است؛ بنابراین مثال ذکر شده توسط مؤلف، درست نیست.

۲ - شرط مانند: «إِنَّ عَلِيًّا سَاعَدْتَهُ سَاعَدَكَ»؛ عرض مانند: «أَلَا الدَّيْبُ يَعْرِضُهُ؟» تحضیض مانند: «هَلَّا عَلِيًّا زُرْتَهُ؟» استفهام مانند: «هَلْ عَلِيًّا سَاعَدْتَهُ؟».

اسم مشغولٌ عنه پیش از فعل طلبی؛ مانند: امر، نهی و دعا که با «فاء» همراه نباشد **مَرَجَّحَ النَّصْبَ** است؛ مانند: «أَحَاكَ وَفَقَّهُ اللَّهُ» (امر مانند: عَلِيًّا أَكْرَمُهُ، و نهی مانند: عَلِيًّا لَا تَضْرِبُهُ). همچنین پس از اداتی که غالباً بر فعل وارد می‌شود، مثل همزه استفهام (و ما و لا و إن نافیة) **مَرَجَّحَ النَّصْبَ** است؛ مانند: «أَعَسَلًا أَطْعَمْتَهُ» و «مَا الْكِتَابَ قَرَأْتَهُ؛ لَا عَلِيًّا رَأَيْتَهُ؛ إِنْ أَحَاكَ ضَرَبْتَهُ».

۴۲۹- اسم مشغولٌ عنه پس از اداتی که اختصاص به مبتدا دارند، مثل «إِذَا» فجائیة و «وَأَوْ» حالیه، **وَاجِبُ الرَّفْعِ** است؛ مانند: «خَرَجْتُ إِذَا السَّمَاءُ تَحْجُبُهَا الْغَيْمُ» (و مانند: «سَافَرْتُ وَ الشَّعْبُ يَنْهَاهُ الْخَطِيبُ عَنِ الْحَرْبِ»).

همچنین اسم مشغولٌ عنه، پیش از ادواتی که صدارت طلب اند و ما بعد آنها در ما قبلشان عمل نمی‌کند؛ نظیر ادات شرط و استفهام (و عَرَضَ تَحْضِيضَ وَ مَوْصُولَ وَ لَامَ ابْتِدَاءَ وَ كَمَ خَبْرِيَّةَ وَ حُرُوفَ مَشْبَهَةَ بِالْفِعْلِ)، **وَاجِبُ الرَّفْعِ** است؛ مانند: «الْقَمْحُ إِنْ تَزْرَعُهُ تَحْصُدُهُ» (و مانند: الْعِلْمُ هَلْ أَتَقَنْتَهُ؛ الْأَسَاذُ لِأَنَا مُكْرَمُهُ؛ الْفَقِيرُ كَمْ أَعْطَيْتَهُ؛ الْكَسَلَانُ إِنِّي عَاقَبْتُهُ؛ زَيْدُ الَّذِي ضَرَبْتَهُ؛ أَبُوكَ هَلَّا إِحْتَرَمْتَهُ؛ أَبُوكَ أَلَا أَكْرَمْتَهُ).

اسم مشغولٌ عنه اگر در غیر موارد ذکر شده باشد؛ یعنی عاملی که نصب یا رفع آن را واجب یا نصب آن را مَرَجَّحَ می‌کند، در عبارت وجود نداشته باشد، **مَرَجَّحَ الرَّفْعِ** است؛ مانند: «أَخَوَكَ رَأَيْتَهُ».

تمرین ۱۰۷- مشغولٌ عنه را اعراب گذاری نموده، علّت اعراب آن را بیان و سپس

جمله ها را ترکیب کنید :

۱- این ادوات میان اسم مشغولٌ عنه و فعل قرار می‌گیرند و فعل نمی‌تواند در اسمهایی که پیش از این ادوات واقع شده است، عمل کند؛ زیرا اگر این عمل صورت گیرد، ادوات مزبور از خاصیت طبیعی خود که واجب الصداره بودن است، ساقط می‌شوند.

- المَعْلَمُ اِمْتَلَتْ نَصِيحَتَهُ (المَعْلَمُ: مشغولٌ عنه و مرجح الرفع است چون در غیر از حالت‌های واجب الرفع و واجب النصب و مرجح النصب است، بنا بر این در اینجا مبتداست؛ اِمْتَلَتْ: فعل ماضی و فاعل آن ضمیر بارز «ت» در محل رفع؛ نَصِيحَةٌ: مفعولٌ به منصوب؛ هـ: مضافٌ الیه در محل جر، جمله «اِمْتَلَتْ نَصِيحَتَهُ» در محل رفع خبر مبتداست).

- خَرَجْتُ إِذَا التَّلْمِيذُ يَعْظُهُ المَعْلَمُ (التَّلْمِيذُ: مشغولٌ عنه و واجب الرفع است چون پس از «إِذَا» فجائیه واقع شده و مبتدا است. خَرَجْتُ: فعل ماضی متکلمٌ وحده، فاعل آن ضمیر بارز «ت» در محل رفع؛ ف: استینافیه؛ إِذَا: حرف فجائیه، محلّی از اعراب ندارد و غیر عامل است؛ التَّلْمِيذُ: مبتدا، مرفوع؛ يَعْظُهُ: فعل مضارع مرفوع؛ هـ: مفعولٌ به در محل نصب؛ المَعْلَمُ: فاعل و مرفوع، جمله فعلیه «يَعْظُهُ المَعْلَمُ» در محل رفع خبر است برای التَّلْمِيذُ؛ جمله «خَرَجْتُ» ابتدائیه است و محلّی از اعراب ندارد؛ جمله «إِذَا التَّلْمِيذُ يَعْظُهُ المَعْلَمُ» استینافیه است و محلّی از اعراب ندارد).

- أَخُوكَ هَلْ أَكْرَمْتَهُ (أخو: مشغولٌ عنه و واجب الرفع است چون پیش از ادات صدارت طلب که مابعدش در ماقبلش عمل نمی‌کند آمده، مبتدا و مرفوع است به «واو» چون از اسماء خمسّه است؛ كَ: مضافٌ الیه در محل جر؛ هَلْ: حرف استفهام غیر عامل؛ أَكْرَمْتَهُ: فعل ماضی مفرد مذکر مخاطب و ضمیر «ت» فاعل آن در محل رفع؛ هـ: مفعولٌ به منصوب، جمله فعلیه «هَلْ أَكْرَمْتَهُ» در محل رفع خبر است برای «أخوك»).

- الخَالِقُ أُعْبِدُهُ وَ سَبِّحُهُ صَبَاحَ مَسَاءٍ (الخَالِقُ: مشغولٌ عنه، مرجح النصب است چون پیش از فعل طلبی آمده است، مفعولٌ به است برای فعل محذوف «أُعْبِدُهُ»؛ أُعْبِدُهُ: فعل امر مفرد مذکر مخاطب و ضمیر واجب الاستتار «أنت» فاعل آن است؛ هـ: مفعولٌ به در محل نصب؛ و: حرف عطف؛ سَبِّحْ: فعل امر مفرد مذکر مخاطب؛ فاعل آن ضمیر «أنت»؛ هـ: مفعولٌ به در محل نصب؛ صَبَاحَ مَسَاءٍ: ظرف مرکب به معنی پیوستگی و ملازمت است، هر دو جزء مبنی بر فتح و محلاً منصوب است).^۱

۱ - بناء در «صباح مساء» عَرَضِي است نه ثابت و ذاتی؛ زیرا اگر از حالت ترکیب خارج شوند، معرب هستند، همان گونه که عدد مرکب نیز مبنی بر فتح است و در حالت غیر ترکیب، معرب می‌باشد.

- جَدَّكَ لِيَرْحَمَهُ اللهُ (جَدَّ: مشغولٌ عنه، مرجَّحُ النصب است چون پیش از فعل طلبی آمده است، مفعولٌ به برای فعل محذوف «لِيَرْحَمَهُ»؛ ك: مضافٌ الیه در محلّ جرّ؛ لِيَرْحَمَ: فعل مضارع مجزوم به لام امر، جمله دعائیه است؛ هن: مفعولٌ به در محلّ نصب؛ اللهُ: فاعل و مرفوع است).

- الصّديقُ الوفيُّ عَظَّمَ مِنْزِلَتَهُ (الصّديقُ: مشغولٌ عنه، مرجَّحُ النصب است چون پیش از فعل طلبی آمده است، مفعولٌ به برای فعل محذوف «عَظَّمَ»؛ الوفيُّ: نعت، منصوب؛ عَظَّمَ: فعل امر مفرد مذكّر مخاطب، فاعل آن ضمير مستتر «أنت»؛ مِنْزِلَةٌ مفعولٌ به، منصوب؛ هن: مضافٌ الیه محلاً مجرور است).

- العلماءُ عاشرهم و خالطهم (العلماء: مشغولٌ عنه، مرجَّحُ النصب است، چون پیش از فعل طلبی آمده است، مفعولٌ به برای فعل محذوف «عاشر»؛ عاشر: فعل امر مفرد مذكّر مخاطب، فاعل آن ضمير مستتر «أنت»؛ هم: مفعولٌ به محلاً منصوب؛ و: حرف عطف؛ خالط: فعل امر مفرد مذكّر مخاطب فاعل آن ضمير مستتر «أنت»؛ هم: مفعولٌ به محلاً منصوب است).

تمرین ۱۰۸ - جمله های زیر را به صورت اشتغال در آورید سپس اسم مشغولٌ عنه را اعراب گذاری کنید:

- هَلَّا ادَّخَرْتَ الْمَالَ إِلَى حِينِ الْحَاجَةِ (هَلَّا الْمَالَ ادَّخَرْتَهُ إِلَى حِينِ الْحَاجَةِ «واجب النصب»؛ الْمَالَ هَلَّا ادَّخَرْتَهُ إِلَى حِينِ الْحَاجَةِ «واجب الرفع»).

- لَوْ تَهْدَيْتَنِي الضَّالُّ لَوْ تَهْدَيْتَنِي (لَوْ الضَّالُّ تَهْدَيْتَنِي «واجب النصب»، الضَّالُّ لَوْ تَهْدَيْتَنِي «واجب الرفع»).

- أَلَا حَفِظْتَ أَمْرَ اللَّهِ (أَلَا أَمْرَ اللَّهِ حَفِظْتَهَا «واجب النصب»؛ أَمْرُ اللَّهِ أَلَا حَفِظْتَهَا «واجب الرفع»).

- مَتَى جَرَّبْتَ الْمُخْلِصَ زَادَكَ بَيَاناً عَلَى خُلُوصِهِ (مَتَى الْمُخْلِصَ جَرَّبْتَهُ زَادَكَ بَيَاناً عَلَى خُلُوصِهِ «واجب النصب» مَتَى جَرَّبْتَهُ زَادَكَ بَيَاناً عَلَى خُلُوصِهِ «واجب الرفع»).

- لو رأيتُم الخليلَ لَسَلَّمْتُم عليه (لو الخليلَ رأيتُموه لَسَلَّمْتُم عليه «واجب النصب»؛ الخليلُ لو رأيتُموه لَسَلَّمْتُم عليه «واجب الرفع»).
- متى تَدْبِيحُ الخَروفِ لِيَتَزَوَّرَكَ ؟ (متى الخَروفُ تَدْبِيحُهُ لِيَتَزَوَّرَكَ ؟ «واجب النصب»؛ الخَروفُ متى تَدْبِيحُهُ لِيَتَزَوَّرَكَ ؟ «واجب الرفع»؛) (شكل ديگر اين عبارت بنا بر اينکه «متى» ادات شرط باشد چنين است: متى الخَروفُ تَدْبِيحُهُ لِيَتَزَوَّرَكَ «واجب النصب»؛ الخَروفُ متى تَدْبِيحُهُ لِيَتَزَوَّرَكَ «واجب الرفع») !

۱- در مورد شکل دوم اين عبارت که «متى» را ادات شرط در نظر گرفتيم، اين نکته شايدان گفتن است که: اشتغال بعد از ادوات شرط جازم که فعل شرط را لفظاً مجزوم نموده، ممتنع است؛ مثلاً گفته نمی شود: **إِنْ زِيداً تَلَقَّه فَاكْرَمُهُ**. همچنان که اشتغال در غير «ان» و «لو» و «إذا» از ادوات شرط؛ و در تحضيض و استفهام (به غير از همزه) پسندیده نیست؛ مگر در وقت ضرورت. البته اگر فعل شرط، محلاً مجزوم باشد يا اينکه ادات شرط از ادوات غير جازم باشد، اشتغال جايز است؛ مانند: «**إِنْ أَخَاكَ صَرَبْتَهُ فَأَنْدَمَ**» و «**إِنْدَمَ إِذَا أَخَاكَ صَرَبْتَهُ**». (ر.ک: مبادئ العربية، ج ۴، فوائد مطلب شماره ۴۵۰). بنا بر اين صرفاً به منظور آگاهی از چگونگی اعراب پذيری مشغول عنه در هنگامی که با ادات شرط همراه باشد، پاسخ اين تمرين در اینجا اين چنين داده شد و گر نه صحت يا عدم صحّت نحوی آن مورد نظر نبوده است.

۲۸ - تنازع

۴۳۰ - تنازع عبارت است از اینکه دو عامل به یک معمول توجه داشته باشند. این دو عامل یا در طلب معمول متفق اند؛ مانند: «أَدَّبْتُ وَعَلَّمْتُ التَّلْمِيذَ» یا مختلف؛ مانند: «سَأَلْتُ وَ أَجَابَنِي أَخَوَاكَ». در مثال اول، هر دو عامل، به مفعول نیاز دارند، ولی در مثال دوم، «سَأَلْتُ» نیاز به مفعول و «أَجَابَنِي» نیاز به فاعل دارد.

۴۳۱ - اگر دو عامل در طلب معمول متفق باشند، آن معمول یا فاعل است برای آنها یا مفعول یا مجرور؛ مانند: «سَجَدَ وَصَلَّى التَّقِيَّ» (و مانند: «أَدَّبْتُ وَ عَلَّمْتُ التَّلْمِيذَ»؛ «صَلَّيْتُ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ».

۴۳۲ - وقتی که دو عامل در طلب معمول، اختلاف داشته باشند، عامل دوم، در معمول عمل کرده و عامل اول، مُهْمَل (غیر عامل) گذاشته می شود؛ در این صورت، عامل اول، در ضمیر مربوط به آن معمول، عمل خواهد کرد. بنابراین، اگر عامل اول احتیاج به معمول مرفوع داشت، ضمیر رفع (معادل و موافق با معمول) به آن ملحق می شود؛ مانند: «شَرَحَا وَ أَفَدْتُ أَخَوَيْكَ».

(در این مثال، أَفَدْتُ در أَخَوَيْكَ عمل کرده است و شَرَحَا در ضمیر متصل به آن؛ یعنی «الف» که به «أَخَوَيْكَ» بر می گردد).

این ضمیر در فعلهای ماضی و مضارع، در صیغه های مفرد مذکر غایب و مفرد مؤنث غایب (یعنی صیغه های ۱ و ۴)، مستتر و در باقی صیغه ها بارز است.^۱ اگر عامل اول معمول

۱ - بیان دونکته را در اینجا ضروری می دانم:

- نکته نخست مربوط به مثال «شَرَحَا وَ أَفَدْتُ أَخَوَيْكَ» است که در کتاب مبادی این گونه آمده است: «شَرَحَا وَ أَفَدَنِي أَخَوَاكَ». اگر دقت کنیم متوجه می شویم که مثال کتاب برای وقتی که عاملان در طلب معمول اختلاف دارند، درست نیست؛ زیرا هر دو عامل معمول مرفوع می خواهند، در حالی که اینجا موضوع بحث مربوط به وقتی است ◀

► که عاملها، در طلب معمول اختلاف داشته باشند. از این رو، مثال را تصحیح کردیم و به گونه ای نوشتیم که عامل دوم که عمل کننده است، معمول منصوب بخواید و عامل اول که مَهْمَل و در ضمیر عمل کرده است، معمول مرفوع.

- نکته دیگر اینکه در متن عربی کتاب مبادی آمده است: ضمیر در صیغه های متکلم وحده، مفرد مذکر مخاطب، مثنی و جمع مستتر است در حالی که این گونه نیست و به گمان نگارنده، این خطایی است که غفلتاً وارد مطلب شده است، خصوصاً که در بعضی از صیغه ها اصلاً وجود تنازع قابل تحقق نیست.

صیغه هایی که تنازع در آنها قابل تحقق نیست آنهایی است که عامل اول، یکی از صیغه های مخاطب یا متکلم (وحده و مع الغیر)، اعم از ماضی یا مضارع، بوده و احتیاج به معمول مرفوع داشته باشد، زیرا در این موارد معمول مرفوع در عامل اول، لزوماً ضمیر مخاطب یا متکلم است (مستتر یا بارز) و چون اسم ظاهر جانشین ضمیر مخاطب یا متکلم نمی شود (در حالی که در تنازع، این امکان هست که عامل اول را متوجه اسم ظاهر کرده و عامل دوم را متوجه ضمیر آن؛ مانند: «سَأَلَ وَأَجَبْتُهُمُ الْمَعْلُومُونَ»، «قَامَ وَجَلَسُوا الْمَعْلُومُونَ» و «قَامَ وَ مَرَّتْ بِهِمُ الْمَعْلُومُونَ»)، بنابراین عامل دوم نمی تواند اسم ظاهری را به عنوان معمول منصوب خود، طلب کند تا آنگاه تنازع بین دو عامل بر سر آن اسم ظاهر پدید آید که عامل دوم در خود اسم عمل نماید و عامل اول در ضمیر آن اسم. از طرفی، در تنازع شرط است که معمول متنازع فیه حتماً اسم ظاهر باشد نه ضمیر، اعم از مستتر یا بارز. (به کتاب شرح قطر الندی، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، چاپ سیزدهم، ص ۲۷۵ و کتاب شرح الرضی علی الکافی، چاپ جدید، تصحیح یوسف حسن عمر، جلد اول، ص ۲۰۱-۲۰۲ مراجعه کنید).

به این مثال که عامل اول مضارع مفرد مذکر مخاطب است (صیغه ۷) و معمول مرفوع آن ضمیر مستتر «أنت» توجه کنید: «نَصَرْتَنِي وَأَنْصُرُكَ». در این مثال نمی توانیم به جای ضمیر «ك» ، که معمول منصوب است اسم ظاهری بگذاریم که مرجع همان «أنت» مستتر در عامل اول باشد و «أنت» به آن برگردد. نیز نمی توانیم قائل به این باشیم که مرجع ضمیر، ضمیر دیگری است.

به مثال دیگر که عامل اول، مفرد مذکر مخاطب ماضی است (صیغه ۷) و معمول مرفوع آن ضمیر بارز «ت»: توجه کنید: «نَصَرْتَنِي وَ نَصَرْتُكَ» در این مثال نیز نمی توانیم به جای ضمیر «ك» ، که معمول منصوب است اسم ظاهری بگذاریم که مرجع همان «ت» در عامل اول باشد و «ت» به آن برگردد. علاوه بر اینکه حذف ضمیر متصل مرفوعی «ت» (وهمه ضمیرهای متصل مرفوعی دیگر: تُما، تُم، ت، تن) از فعل ماضی مخاطب ممکن نیست؛ همچنان که: «ا، و، ی، ن» از مضارع مخاطب. حال اگر مثال اخیر را با این مثال که عامل اول، مفرد مذکر غایب ماضی است (صیغه ۱) و معمول مرفوع در آن ضمیر مستتر «هو» است؛ یعنی «نَصَرْتَنِي وَ نَصَرْتُ عَلِيًّا» مقایسه کنیم، متوجه می شویم که در این عبارت توانسته ایم برای عامل دوم اسم ظاهر منصوبی معادل و مساوی با ضمیر مرفوعی معمول به عامل اول، یعنی «هو» ذکر کنیم تا هر دو عامل بر سر آن تنازع کنند و عامل دوم در خود اسم و عامل اول در ضمیر آن عمل نماید. ◀

► به مثال دیگر که عامل اول، متکلم و حده مضارع، و معمول مرفوع آن، ضمیر مستتر «أنا» است توجه کنید: «أَنْصُرُكُمْ وَتَنْصُرُونِي». در این مثال نیز نمی‌توانیم به جای ضمیر «ی» که معمول منصوب به عامل دوم است اسم ظاهری بگذاریم که مرجع همان «أنا» در عامل اول باشد و ضمیر «أنا» به آن برگردد. این وضعیت در تمام صیغه‌های مخاطب و متکلم صادق است؛ مانند: «نَصْرْتُهُ وَنَصْرْتِي» که عامل اول متکلم و حده ماضی است؛ «تَنْصُرُونَ وَ أَنْصُرُكُمْ» که عامل اول جمع مذکر مخاطب مضارع است.

اینک چند مثال از وقتی که عامل اول صیغه غایب است و - از این رو - تنازع در آنها قابل تحقق می‌باشد:
- «يَنْصُرَانِي وَ أَنْصُرُ أَخَوَيْكَ»: عامل اول، مضارع مثنی مذکر غایب (صیغه ۲) است و در ضمیر مرفوعی «الف» عمل کرده است که به «أَخَوَيْنِ» برمی‌گردد که معمول منصوب عامل دوم است.

- «تَنْصُرَانِي وَ أَنْصُرُ أُخْتَيْكَ»: عامل اول، مضارع مثنی مؤنث غایب (صیغه ۵) است و معمول مرفوع آن ضمیر «الف» است که به «أُخْتَيْنِ» برمی‌گردد که معمول منصوب عامل دوم است.

- «نَصْرْتَانِي وَ نَصْرْتُ أَخَوَيْكَ»: عامل اول، ماضی مثنی غایب (صیغه ۲) است و معمول مرفوع آن ضمیر «ألف» است که به «أَخَوَيْنِ» برمی‌گردد که معمول منصوب عامل دوم است.

- «نَصْرْتَانِي وَ نَصْرْتُ أُخْتَيْكَ»: عامل اول، ماضی مثنی غایب (صیغه ۵) است و معمول مرفوع آن ضمیر «ألف» است که به «أُخْتَيْنِ» برمی‌گردد که معمول منصوب عامل دوم است.

- «يَنْصُرُونِي وَ أَنْصُرُ إِخْوَتَكَ»: عامل اول، مضارع جمع مذکر غایب (صیغه ۳) است و معمول مرفوع آن ضمیر «و» است که به «إِخْوَةَ» برمی‌گردد که معمول منصوب عامل دوم است.

- «يَنْصُرْتَانِي وَ أَنْصُرُ أَخَوَاتِكَ»: عامل اول، مضارع جمع مؤنث غایب (صیغه ۶) است و معمول مرفوع آن ضمیر «ن» است که به «أَخَوَاتِ» برمی‌گردد که معمول منصوب عامل دوم است.

- «نَصْرْتُونِي وَنَصْرْتُ إِخْوَتِكَ»: عامل اول، ماضی جمع مذکر غایب (صیغه ۳) است و معمول مرفوع آن ضمیر «و» است که به «إِخْوَةَ» برمی‌گردد که معمول منصوب عامل دوم است.

- «نَصْرْتَانِي وَ نَصْرْتُ أَخَوَاتِكَ»: عامل اول، ماضی جمع مؤنث غایب (صیغه ۶) است و معمول مرفوع آن ضمیر «ن» است که به «أَخَوَاتِ» برمی‌گردد که معمول منصوب عامل دوم است.

حال به این مثالها توجه کنید :

- «يَنْصُرْنِي وَ أَنْصُرُ أَخَاكَ»: عامل اول، مضارع مفرد مذکر غایب (صیغه ۱) است و معمول مرفوع آن ضمیر مستتر «هو» است که به «أَخَا» برمی‌گردد که معمول منصوب عامل دوم است.

- «تَنْصُرْتِي وَ أَنْصُرُ أُخْتِكَ»: عامل اول، مضارع مفرد مؤنث غایب (صیغه ۴) است و معمول مرفوع آن ضمیر مستتر «هی» است که به «أُخْتِ» برمی‌گردد که معمول منصوب عامل دوم است. ◀

منصوب یا مجرور بخواهد، ضمیری بدان ملحق نمی‌شود؛ مانند: «سَلَّمْتُ و سَلَّمَ عَلَيَّ أَخَوَاكَ».

تمرین ۱۰۹ - تنازع موجود در عبارت های زیر را مشخص و آنها را اعراب گذاری نمایید :

- قَامَ و ذَهَبَ الرَّجُلُ (هر دو عامل در طلب معمول متفق و طالب معمول مرفوع اند که «الرجل» فاعل آندو است) - لَقِيْتُ و سَلَّمْتُ عَلَيَّ ابْنِ عَمِي (هر دو عامل در طلب معمول متفق و طالب معمول مجروراند که «عَلَيَّ ابْنِ» معمول عامل دوم، و عامل اول که مُهْمَل است بدون معمول است. البته معمول آن، همان معمول عامل دوم است ولی محذوف و در نیت است) - آمَنْتُ و اسْتَعْنَيْتُ بِاللَّهِ (هر دو عامل در طلب معمول متفق و طالب معمول مجروراند که «بِاللَّهِ» معمول عامل دوم است و معمول عامل اول نیز همان و در نیت است) - صَلَّى عَلَيَّ عَلَيَّ النَّبِيِّ كُلُّ مُسْلِمٍ (هر دو عامل در طلب معمول متفق و طالب معمول مجروراند که «عَلَيَّ النَّبِيِّ» معمول عامل دوم است، معمول عامل اول نیز همان مجرور است که در نیت است) - اسْتَعَانَ و اسْتَعْنَيْتُ بِهِم إِخْوَتَكَ (دو عامل در طلب معمول مختلف اند. عامل اول طالب معمول مرفوع است و عامل دوم طالب معمول مجرور. «إِخْوَةَ» معمول عامل اول و «بِهِم» معمول عامل دوم است. - جَفَوْتُ و جَفَانِي الْأَجْلَاءُ (دو عامل در طلب معمول

► - «نَصَرْتَنِي و نَصَرْتُ أَخَاكَ»: عامل اول، ماضی مفرد مذکر غایب (صیغه ۱) است و معمول مرفوع آن ضمیر مستتر «هو» است که به «أخا» بر می‌گردد که معمول منصوب عامل دوم است.

- «نَصَرْتَنِي و نَصَرْتُ أُخْتَكَ»: عامل اول، ماضی مفرد مؤنث غایب (صیغه ۴) است و معمول مرفوع آن ضمیر مستتر «هی» است که به «أخت» بر می‌گردد که معمول منصوب عامل دوم است.

چنان که ملاحظه می‌شود از میان مثالهای ذکر شده، تنها چهار عبارت آخر که عامل اول، صیغه های مفرد غایب ماضی و مضارع (یعنی صیغه های ۱ و ۴) بود، ضمیر مرفوع به عامل اول، مستتر بود و در بقیه عباراتی که تنازع در آنها قابل تحقق است، ضمیر مرفوع به عامل اول، بارز بود و این چیزی است که ما در این کتاب ذیل شماره ۴۳۲ بدان تصریح کرده ایم ولی متن اصلی کتاب متأسفانه دچار اشتباه شده است.

مختلف اند. عامل اول طالب معمول منصوب و عامل دوم طالب معمول مرفوع است. «الأخلاء» معمول عامل دوم است و معمول عامل اول ضمیر محذوف است که در نیت است. - سَأَلْتُ و أَجَابَتِي الْمُدْرِسُ (دو عامل در طلب معمول مختلف اند. عامل اول طالب معمول منصوب و عامل دوم طالب معمول مرفوع است، «الْمُدْرِسُ» معمول عامل دوم است و معمول عامل اول ضمیر محذوف است که در نیت است). - دَرَسَ و أَلْهَيْتُهُ التَّلْمِيذُ (دو عامل در طلب معمول مختلف اند. عامل اول طلب معمول مرفوع و عامل دوم طالب معمول منصوب است، «التَّلْمِيذُ» معمول عامل اول است و معمول دوم ضمیر متصل «ها» است که در محل نصب است). - جَلَسَا و وَقَفَ صَاحِبَايَ (هر دو عامل در طلب معمول متفق و طالب معمول مرفوع هستند. «صاحباً» معمول عامل دوم است و معمول عامل اول ضمیر «الف» است که به فعل محلق شده است). - أَكَلَّ و سَقَيْتُهُمْ أَصْحَابُكَ (دو عامل در طلب معمول مختلف هستند. عامل اول طالب مرفوع است و عامل دوم طالب منصوب. «أصحاب» معمول عامل اول است و معمول منصوب عامل دوم ضمیر «هم» است که بدان ملحق گردیده و در محل نصب است).

تمرین ۱۱۰- جمله های نخست تمرین قبل را ترکیب کنید:

- قَامَ و ذَهَبَ الرَّجُلُ (قام: فعلی ماضی، مبنی بر فتح، عامل اول؛ و: حرف عطف، غیر عامل؛ ذَهَبَ: فعل ماضی مبنی بر فتح، عامل دوم؛ الرَّجُلُ: معمول و مرفوع، چون هر دو عامل طالب مرفوع اند، یا می توان گفت که «الرَّجُلُ» معمول هر دو عامل است یا اینکه آن را معمول یکی از عاملها بدانیم و برای عامل دیگر ضمیر مستتر «هو» را معمول آن بگیریم).

۱ - مؤلف مبادی؛ «صاحبی» نوشته است که درست نیست؛ زیرا معمول ظاهر باید موافق و معادل با ضمیر ملحق شده به عامل اول باشد و چون در عامل اول «الف» ضمیر مثنی است، بنابراین معمول ظاهر نیز باید اسم مثنی باشد که در اینجا آن را تصحیح کرده ایم. اسم مثنی با «ان» مرفوع است.

- لَقِيْتُ و سَلَّمْتُ عَلَيِ ابْنِ عَمِي (لَقِيْتُ: فعل ماضی، متکلم وحده، مبنی بر فتحه مقدره، فاعل آن ضمیر بارز «ت» در محل رفع؛ و: حرف عطف؛ سَلَّمْتُ: فعل ماضی متکلم وحده، مبنی بر فتحه مقدره، فاعل آن ضمیر بارز «ت» در محل رفع؛ عَلَيِ ابْنِ: جار و مجرور متعلق به «سَلَّمْتُ»؛ عم: مضاف الیه، مجرور به کسره مقدره؛ ی: مضاف الیه، محلاً مجرور، عامل اول یعنی «لَقِيْتُ» احتیاج به مجرور دارد که مجرور آن همان مجرور عامل دوم. «عَلَيِ ابْنِ» است که البته در نیت است و در لفظ محذوف).

- آمَنْتُ و اسْتَعْنْتُ بِاللَّهِ (آمَنْتُ: فعل ماضی، متکلم وحده، فاعل آن ضمیر بارز «ت» محلاً مرفوع؛ و: حرف عطف، غیر عامل؛ اسْتَعْنْتُ: فعل ماضی، متکلم وحده باب استفعال، فاعل آن ضمیر بارز «ت» محلاً مرفوع؛ بالله: جار و مجرور متعلق به «اسْتَعْنْتُ» و معمول آن؛ عامل اول یعنی «آمَنْتُ» احتیاج به مجرور دارد که مجرور آن همان مجرور عامل دوم است که در اینجا محذوف و در نیت است).

۲۹- منادی

۴۳۳- منادا اسم ظاهری است که به کمک حرف ندا که جانشین فعل «أنادی» شده است، فرا خوانده می‌شود؛ مانند: «یا رجل» یعنی «أنادی رجلاً»
یادآوری: «رجل» مبنی بر ضم و محلاً منصوب است، چون مفعول به فعل نداست که حرف ندای «یا» جانشین آن شده است.

۴۳۴- حرفهای ندا عبارتند از: «أی و همزه» برای ندای نزدیک، «یا، آ، آیا و هیا» برای ندای دور.

۴۳۵- منادا یا مفرد است یا غیر مفرد. مفرد؛ یعنی اینکه مضاف و شبه مضاف نیست که مثنی و جمع نیز در زمره آن است. غیر مفرد؛ یعنی منادای مضاف یا شبه مضاف.
 ۴۳۶- هر گاه منادای مفرد، معرفه یا نکره مقصوده باشد، لفظاً یا تقدیراً مبنی بر آن علامتی است که پیش از ندا، با آن مرفوع می‌شود؛ یعنی مبنی بر ضمه است در اسم مفرد، مانند: «یا رجل» و در جمع مکسر، مانند: «یا رجال» و در جمع مؤنث سالم، مانند: «یا مؤمنات»؛ و مبنی بر «الف» است در مثنی، مانند: «یا مؤمنان» و مبنی بر «واو» است در جمع مذکر سالم، مانند: «یا مؤمنون».

۴۳۷- اگر منادای مفرد، نکره غیر مقصوده یا نکره مقصوده موصوفه باشد، لفظاً منصوب است؛ مانند: «یا رجلاً» و «یا رجلاً صالحاً» (و «یا تلميذاً فی المدرسه» و «یا طالباً یُحِبُّ العِلْمَ» - دو مثال اخیر از موارد منادای نکره مقصوده موصوفه است).

۴۳۸- اگر منادا، غیر مفرد باشد؛ یعنی مضاف یا شبه مضاف باشد، لفظاً منصوب است؛ مانند: «یا أبانا» و «جمیلاً فعله» (و «یا طالعاً جبلاً»).

۴۳۹- هر گاه منادا همراه با «أل» باشد، پیش از آن «أی» که «ها» تنبیه بدان متصل است، آورده می‌شود؛ مانند: «یا أيتها الطالب» (أی اسم مبهم است که به آن وصلیه می‌گویند زیرا حرف ندا را به منادای معرف به «أل» وصل می‌کند؛ همیشه مبنی بر ضم و محلاً منصوب، مفعول برای فعل محذوف نداست. اسم پس از آن اگر جامد باشد به عنوان بدل یا عطف بیان، و اگر مشتق باشد به عنوان نعت آن اعراب می‌شود.) همچنین می‌توان پیش از چنین منادایی، اسم اشاره به نزدیک آورد؛ مانند: «یا هذا الرجل». با هم آمدن «أل» و «ندا» جایز نیست مگر در اسم جلالة «الله»؛ مانند: «یا الله» که همزه آن می‌تواند وصل باشد (یا آله) یا قطع باشد (یا الله).

یادآوری: لفظ «أی» در منادای مؤنث، به صورت مؤنث می‌آید؛ مانند: «یا أيتها المرأة» و مبنی بر ضم است و اسمی که پس از آن می‌آید اگر مشتق است صفت آن است و اگر جامد است، عطف بیان.

۴۴۰- منادای مضاف به «یاء» متکلم:

- اگر معتل الآخر یا مثنی یا جمع باشد، «یاء» به صورت مفتوح ثابت می‌ماند؛ مانند: «یا مولای» (و مانند: یا قاضی، یا رجلی، یا معلمی).

- و اگر صحیح الآخر باشد سه حالت در آن جایز است: نخست - که بهترین حالت است - حذف «یاء» و مکسور شدن حرف آخر مناداست؛ مانند: «یا رَبِّ». دوم باقی ماندن «یاء» به صورت ساکن یا مفتوح؛ مانند: «یا رَبِّی» و «یا رَبِّی». سوم تبدیل کردن «یاء» به «الف» و مفتوح شدن حرف آخر منادا به عنوان دلیلی بر وجود «یاء»؛ مانند: «یا رَبِّا».

۱- دو وجه دیگر هم در این حالت جایز است: یکی اینکه «یاء» در آخر کلمه حذف و حرف ما قبل آن مفتوح گردد؛ مانند: یا رَبِّ؛ دیگری اینکه «یاء» ضمیر باقی مانده و پس از آن «الف» اضافه گردد؛ مانند: یا رَبِّا، مجموع این حالتها را می‌توان چنین گفت:

یا رَبِّ رَبِّی رَبِّی یا رَبِّ یا رَبِّا رَبِّا

یادآوری: در مورد «أب و أم» (که «یاء» ضمیر متکلم به آنها ملحق شود) جایز است «یاء»، حذف و به جای آن «تاء» مفتوح یا مکسور اضافه گردد؛ مانند: «یا أبت» (و «یا أبت»). البته وجوه دیگری هم گفته شده است: «یا أبت» و «یا أبتا» و در مورد «ابن أم» و «ابن عم» (که «یاء» ضمیر به آنها ملحق گردد) جایز است «میم» (پس از حذف «یاء») مکسور یا مفتوح گردد؛ مانند: «یا ابن أم» و «یا ابن أم».

۴۴۱- در مورد تابع منادا باید گفت:

- اگر تابع، نعت منادا و مضاف و خالی از «أل» باشد نصب آن واجب است؛ مانند: «یا محمد رسول الاسلام» و اگر نعت همراه «أل» باشد - اعم از اینکه مضاف یا غیر مضاف باشد - جایز است مرفوع گردد به رعایت لفظ منادا و منصوب گردد به رعایت معنی منادا؛ مانند (در حالت مضاف): «یا یوسف الکریم الأب» یا «الکریم الأب» و (غیر مضاف): «یا یوسف الکریم» یا «الکریم».

- اگر تابع، بدل از منادا باشد، حکم آن، حکم منادای مستقل است؛ مانند: «یا علی حیدر» همچنان که گفته می‌شود: «یا حیدر».

تمرین ۱۱۱- اسمهای زیر را به وسیله «یا» و «همزه» منادا قرار دهید.

یا حبیب - یا رئیس - أجماعة - یا معلّمون - یا نصرانیات - یا حائک - ألسحق -
یا رجّلان - یا عابدات - یا عابدون - یا یوسف العفیف - یا محمد و علی - یا یوسف و
أیها الغلام - یا قوم أجمعون - یا مؤمنون هبوا الصّلاة - یا محمد بن عبدالله اشفع لنا - یا
یوسف بن الکرام احسن إلی^۱ - یا عبدالله بن جعفر.

۱- در این دو جمله اخیر نکته ای است که لازم است بدان اشاره شود: وقتی اسم علم، منادا واقع شده و موصوف به «ابن» یا «بنة» باشد و پس از «ابن» یا «بنة» اسم علم دیگری آمده باشد، ضمّ و فتح منادا هر دو جایز است. پس در اینجا در جمله اول می‌توان گفت: «یا محمد بن...» اما در جمله دوم نصب منادا جایز نیست چون کلمه «ابن» به ◀

تمرین ۱۱۲ - جمله های زیر را ترکیب کنید :

يا أَيُّهَا الرَّجُلُ الْمُعَلِّمُ غَيْرَهُ هَلَّا لِنَفْسِكَ كَانَ ذَا التَّعْلِيمِ

(یا: حرف ندا، عامل، جانشین فعل «أنادی»؛ ای: اسم مبهم، وُصَلِيَه، منادا، مبنی بر ضم؛ ها: حرف تنبیه، غیر عامل؛ الرَّجُلُ: عطف بیان مرفوع؛ الْمُعَلِّمُ: نعت، مرفوع؛ غیر: مفعول به برای «المُعَلِّم» منصوب، ه: مضاف الیه، محلاً مجرور؛ هَلَّا: ادات تحضیض؛ لِنَفْسِكَ: جار و مجرور متعلق به خبر محذوف برای کان؛ ک: مضاف الیه محلاً مجرور؛ کان: فعل ماضی از افعال ناقصه؛ ذا: اسم اشاره برای نزدیک، اسم کان، محلاً مرفوع؛ التَّعْلِيمُ: بدل از ذا یا عطف بیان آن و مرفوع).

- ای حمامة فوق الشجرة اسمعيني غناءك (ای: حرف ندا برای نزدیک، جانشین فعل «أنادی»، عامل؛ حمامة: منادی شبه مضاف، منصوب؛ فوق: ظرف مکان، متعلق به نعت محذوف (مثلاً: كائنة)، منصوب؛ الشجرة: مضاف الیه، مجرور؛ اسمعيني: فعل امر مفرد مؤنث مخاطب، مبنی بر حذف «نون»، فاعل آن ضمیر بارز «ی»؛ ن: برای وقایه است؛ ی: ضمیر متکلم وحده، مفعول به اول در محل نصب؛ غناء: مفعول به دوم، منصوب؛ ک: مضاف الیه محلاً مجرور است).

► اسم علم دیگری اضافه نشده است. در اینجا منادا را باید تنها مبنی بر ضم خواند. أما كلمة «ابن» و «ابنة» به جهت تبعیت از محل منادای موصوف، همواره منصوب هستند.

توضیح اینکه منادا اصولاً یا مبنی بر علامت رفع است؛ مانند منادای مفرد علم و منادای نكرة مقصوده؛ یا منصوب است، مانند منادای مضاف و شبه مضاف و منادای نكرة مقصوده موصوفه. أما منادای علم مفردی که بوسیله «ابن» یا «ابنة» موصوف شده باشد، بناء و نصب آن هر دو جایز است و مبنی بودن آن بر ضم است. (ر. ک: نحو اللغة العربیة، محمد اسعد النادری، المكتبة العصریة، بیروت، ۱۹۹۷، صص ۷۲۶ و ۷۳۲).

۱- در مبادی العربیه ج ۴ ص ۲۷۶ می گوید: ای در همه حالت های مفرد و مثنی و جمع، به لفظ مفرد می آید ولی در مؤنث به لفظ «أیة» است و به عنوان نكرة مقصوده همچون دیگر نکره های معینة (مقصوده) مبنی است و در محل نصب است به فعل محذوف.

- هيا امرأة قادمة من ديارنا عرجي علينا لئستعلمك اخبار اهلنا (هيا : حرف ندای دور، مبنی بر سکون، عامل؛ امرأة: منادای نکره مقصوده موصوفه؛ قادمة: نعت برای امرأة، منصوب؛ من ديار: جار ومجرور متعلق به «قادمة»؛ نا: مضاف اليه، محلاً مجرور؛ عرجي: فعل امر مفرد مؤنث مخاطب، مبنی بر حذف نون، عامل آن ضمير بارز «ی»؛ علينا: جار و مجرور متعلق به «عرجي»؛ ل: حرف ناصبه به تقدير آن؛ نستعلم: مضارع متکلم مع الغير، منصوب به آن مقدره، فاعل آن ضمير مستتر نحن؛ ك: مفعول به اول، محلاً منصوب؛ اخبار: مفعول به دوم منصوب؛ اهل: مضاف اليه مجرور؛ نا: مضاف اليه محلاً مجرور.

- يا راعي الغنم ألا تبغني الحليب (يا: حرف ندا، عامل، جانشین فعل «نادی»؛ راعي: منادای مضاف، منصوب؛ الغنم: مضاف اليه، مجرور؛ ألا: حرف عرض؛ تبغ: مضارع مرفوع، مفرد مذکر مخاطب، فاعل آن ضمير مستتر «أنت»؛ ن: برای وقایه است؛ ی: ضمير متکلم وحده، مفعول به اول، محلاً منصوب؛ الحليب: مفعول به دوم، منصوب. در «ألا تبغ» مانعی نیست اگر «أ» را همزه استفهام و «لا تبغ» را مضارع مخاطب مفرد منفی به «لا» بدانیم که در هر حال تأثیری در اعراب آن ندارد).

۳۰ - استغاثه

سه باب به ندا ملحق می‌شود: «استغاثه، ندبه و ترخیم»

۴۴۲ - استغاثه، عبارت از این است که کسی، به وسیله حرف ندای «یا»، برای کمک به دیگری فراخوانده شود. شخص کمک کننده، «مستغاث» و شخص کمک شده «مستغاث له» نامیده می‌شود؛ مانند: «يَا لَلَّهِ لِعِبَادِكَ». در این جمله، «الله» که از او کمک خواسته شده و او کمک کننده است، مستغاث و «عباد» که کمک شونده است، مستغاث له می‌باشد.

یادآوری: مستغاث به وسیله یک لام مفتوح که متعلق به فعل محذوف ندا است و برای تأکید استغاثه می‌آید مجرور می‌شود و مستغاث له به وسیله یک لام مکسور که متعلق به همان فعل یا متعلق به حال محذوف با تقدیر «مَدْعُوًّا» می‌باشد، مجرور می‌گردد. این لام در صورتی که مستغاث له ضمیر باشد، مفتوح می‌شود مگر با ضمیر «یا» متکلم که همچنان، مکسور می‌ماند (مانند: یا لَزِيدَ لَكَ و لَزِيدِ لِي).

۴۴۳ - حذف «لام» مستغاث با اضافه کردن «ألف» (که برای تأکید استغاثه است) به آخر آن یا بدون افزودن «ألف» جایز است؛ مانند: «يا قوما لِّلْفَقِيرِ» یا «يا قومُ لِّلْفَقِيرِ».

۴۴۴ - جایز است «مستغاث له» هنگامی که استغاثه بر ضد آن است، به وسیله «مِن» مجرور گردد؛ مانند: «يا لَلَّهِ مِنَ الظَّالِمِينَ».

۱- این لام مفتوح است و علت مفتوح بودنش این است که با لام «مستغاث له» که پس از آن می‌آید و مکسور است، متمایز باشد.

۴۴۵ - لام مفتوحه، در تعجب نیز استعمال می‌شود؛ مانند: «یا لِّلْعَجَبِ».

تمرین ۱۱۳ - مستغاث و مستغاثُ له را در عبارتهای زیر حرکت گذاری و سپس جمله‌ها را ترکیب کنید :

- یا لِّلنَّاسِ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفَقِيرِ (یا: حرف ندا برای استغاثه؛ ل: حرف جر زاید برای تأکید استغاثه؛ النَّاسِ: منادای مستغاث، لفظاً مجرور محلاً منصوب؛ جار و مجرور متعلق است به فعل محذوف «أَسْتَعِيثُ» که حرف «یا» جانشین آن است؛ الْأَغْنِيَاءِ: نعت برای الناس، مجرور؛ لِلْفَقِيرِ: جار و مجرور متعلق به همان فعل محذوف «أَسْتَعِيثُ»).

- یا لِّلْمَاءِ (یا: حرف ندا و در اینجا برای تعجب؛ ل: حرف جر زاید برای تأکید تعجب؛ المَاءِ: منادای تعجب لفظاً مجرور و محلاً منصوب است).

- یا لِّلْحُكَمَاءِ مِنَ الْأَعْرَارِ (یا: حرف ندا برای استغاثه؛ ل: حرف جر زاید برای تأکید استغاثه؛ الْحُكَمَاءِ: منادای مستغاث، لفظاً مجرور، محلاً منصوب، جار و مجرور متعلق به فعل محذوف «أَسْتَعِيثُ»؛ مِنَ الْأَعْرَارِ: (مستغاثُ علیه) جار و مجرور، متعلق به همان فعل محذوف).

- یا لِّلدَّاهِيَةِ الدَّهْيَاءِ (یا: حرف ندا برای تعجب؛ ل: حرف جر زاید برای تأکید تعجب؛ الدَّاهِيَةِ: منادای تعجب، لفظاً مجرور، محلاً منصوب؛ الدَّهْيَاءِ: نعت، مجرور).

- یا لِّلْحَاكِمِ لِّلْمَظْلُومِ (یا: حرف ندا برای استغاثه؛ ل: حرف جر زاید، برای تأکید استغاثه؛ الْحَاكِمِ: منادای مستغاث، لفظاً مجرور، محلاً منصوب، جار و مجرور متعلق به فعل

۱ - هر گاه بعد از حرف ندا چیزی واقع شود که نتوان آن را حقیقتاً منادا قرار داد، مانند: «یا لِّلْعَجَبِ»، جایز است که آن منادا را به عنوان مستغاث در نظر گرفت که مستغاثُ له آن محذوف است، یا آن را مستغاثُ له در نظر گرفت که مستغاث آن محذوف است. البته در حالت دوم باید لام که بر سر منادا آمده است، مکسور گردد؛ چون لام مستغاثُ له مکسور است.

۲ - در جلد ۴ مبادی این جمله برای بیان نوعی تعجب که جاری مجرای مستغاث است آمده؛ تعجب از شدت و بزرگی. الدَّاهِيَةِ یعنی مصیبت.

محدوف «أَسْتَعِيْثُ» که حرف «یا» جانشین آن است؛ لِلْمَظْلُوْمِ: جار و مجرور (مستغاث له) متعلق به همان فعل محدود.

- یا لِّلّٰهِ (یا: حرف ندا برای استغاثه؛ ل: حرف جر زاید برای تأکید استغاثه، الله: منادای مستغاث لفظاً مجرور، محلاً منصوب و جار و مجرور متعلق است به فعل محدود «أَسْتَعِيْثُ»؛ مستغاث له در این عبارت محدود است. همچنین می توان گفت: یا حرف ندا برای تعجب است؛ ل: حرف جر زاید، برای تأکید تعجب، الله: منادای تعجب، لفظاً مجرور و محلاً منصوب [عجب خدایی].

- یا لِّلرُّجُلِ الشُّفُوْقِ لِلْبِائِسِ (یا: حرف ندا برای استغاثه؛ ل: حرف جر زاید برای تأکید استغاثه؛ الرُّجُلِ: منادای مستغاث، لفظاً مجرور و محلاً منصوب، جار و مجرور متعلق است به فعل محدود «أَسْتَعِيْثُ» که حرف ندا «یا» جانشین آن است؛ الشُّفُوْقِ: نعت و مجرور؛ لبائِسِ: جار و مجرور (مستغاث له) متعلق به همان فعل محدود).

- یا لَكَ مِنْ لَيْلٍ: (یا: حرف ندا برای استغاثه؛ ل: حرف جر زاید برای تأکید استغاثه؛ ك: منادای مستغاث، مجرور محلاً به سبب لام جارّه و منصوب محلاً به سبب فعل محدود «أَسْتَعِيْثُ» و جار و مجرور (لك) متعلق به آن است؛ مِنْ لَيْلٍ: جار و مجرور (مستغاث علیه) متعلق به همان فعل محدود).

- یا لِّلْمَلِكِ لِلْمَظْلُوْمِ (یا: حرف ندا برای استغاثه؛ ل: حرف جر زاید برای تأکید استغاثه؛ الْمَلِكِ: منادای مستغاث، لفظاً مجرور و محلاً منصوب، جار و مجرور متعلق است به فعل محدود «أَسْتَعِيْثُ» که حرف ندا «یا» جانشین آن است؛ لِلْمَظْلُوْمِ: جار و مجرور (مستغاث له) متعلق به همان فعل محدود).

- یا يَوْسُفَا لِأَخِيْكَ (یا: حرف ندا برای استغاثه؛ يَوْسُفَا: منادای مستغاث، مفرد، معرفه، مبنی بر ضمه مقدره بر آخر آن که به علت وجود «الف» زائد برای تأکید استغاثه، ظهور آن ممکن نیست و فتحه روی «فاء»، به جای آن به مناسبت «الف» آمده است؛ لِأَخِيْ: جار و مجرور (مستغاث له) متعلق به فعل محدود «أَسْتَعِيْثُ» که حرف ندای «یا» جانشین آن است؛ ك: مضاف الیه محلاً مجرور است).

۳۱ - ندبه

۴۴۶ - ندبه، عبارت است از ندا دادن کسی (یا چیزی) که بر او فاجعه ای (یا ناراحتی و دردی) وارد آمده است (یعنی متفجّعٌ علیه)؛ مانند: «واعنوانَ الوفاءِ» یا ندا دادن کسی (یا چیزی) که از آن به درد آمده ایم (یعنی متوجّعٌ منه که به عبارتی سبب درد است)؛ مانند: «وا مصیبتاه»، یا برای آن به درد آمده ایم (یعنی متوجّعٌ له که به عبارتی محل درد است)؛ مانند: «وا قلباه»^۱ و «وا رأساه».

- فقط اسم معرفه، مندوب واقع می شود و همچنین «مَنْ» موصوله که با صله خود شناخته (معرفه) می شود؛ مانند: «وامن قتلَهُ العدوُّ» (وامن قتلَهُ یزیدُ؛ که مشخص است در این ندبه امام حسین (ع) مندوب واقع شده است).
(توضیح: متوجّعٌ منه می تواند نکره باشد؛ مانند: واقلباه؛ واکبدا؛ وامصیبتاه؛ ولی متفجّعٌ علیه باید همواره معرفه باشد^۲).

۴۴۷ - مندوب دارای سه حالت است:

۱- اینکه به آخر آن «الف» بیوندد؛ مانند: «وا یوسفًا».

۲- اینکه در پایان آن، «الف» سپس «هَاء سکت» در حالت وقف بیاید؛ مانند: «وا

یوسفاه».

۳- اینکه به حال خود باقی بماند؛ مانند: «وا یوسفُ».

۱- «وا» حرف ندا و ندبه؛ «قلباه» منادای مندوب، مبنی بر ضمهٔ مقدره بر حرف آخر که چون به مناسبت «الف» ندبه، حرکت فتحه بر آن عارض شده، مانع ظهور ضمه گردیده است و در محل نصب به فعل ندبهٔ محذوف که تقدیر آن «أندبُ» است. «الف» برای ندبه و «ها» برای وقف است.

۲- به کتاب نحو اللغة العربیة، ص ۷۳۷ و موسوعة النحو الصرف، ص ۷۲۲ نگاه کنید.

۴۴۸- حکم مندوب در معرب و مبنی بودن همان حکم مناداست؛ یعنی مبنی است بر آنچه مرفوع می‌شود: اگر مفرد معین باشد؛ مانند: «وَأَحْمَدُ» و در غیر این صورت منصوب است؛ مانند: «وَأَمِيرَ الشُّعْرَاءِ».

تمرین ۱۱۴- اسم های زیر را به صورت منادای مندوب در آورید:

- عبدالله (و عبدالله) - مُصِيبَة (و امصیبتاه) - كَبَد (و اكبداه) - هند (و اهنداه) - ابن الملك (و ابن الملك) - أبو الأيتام (و أبا الأيتام) - موالی (و موالیاه).

۳۲ - ترخیم

۴۴۹ - ترخیم عبارت است از حذف آخر منادا - جوازاً - به منظور تخفیف در لفظ (مانند: «یا حارِ» در ترخیم «یا حارث»).

بنابراین:

اولاً - آنچه مختوم به «تاء» باشد، جایز است مُرْخَم شود؛ مانند: «یا یَمَام» که ترخیم «یَمَامَة» است (اعم از اینکه منادا اسم علم باشد یا غیر علم).

ثانیاً - آنچه اسم علم غیر مضاف و افزون بر سه حرف باشد نیز جایز است که مرخّم شود؛ مانند: «یا حارِ» که مرخّم «حارث» است.^۱

۱ - برای ترخیم منادا:

۲ - اگر مؤنث است، علم یا غیر علم بودن آن هر دو بلامانع است. ۲ - اگر مذکر است، باید علم باشد. ۳ - منادای مندوب و مستغاث نباشد. ۴ - مرکب به ترکیب اضافی یا اسنادی نباشد. ۵ - از سه حرف بیشتر نباشد. ۶ - معرفه باشد.

باید توجه داشت که اگر حذف حرف آخر اسم موجب دشواری یا عدم امکان فهمیدن مسمای آن شود، ترخیم جایز نیست.

۳۳- مفعول لأجله یا مفعول له

۴۵۰- مفعول لأجله مصدری است که پس از فعل ذکر می‌شود تا علت انجام فعل از سوی فاعل فعل را بیان نماید و در فاعل و زمان با آن مشترک است؛ مانند: «جُدُّ شُكْرًا» (کوشش کن به خاطر سپاسگزاری).

۴۵۱- اگر مفعول له از «أل» خالی و اضافه نیز نشده باشد، منصوب می‌گردد؛ مانند: «وَوَقَفْتُ إِكْرَامًا لَكَ».

و اگر همراه «أل» باشد، توسط حرف جر مجرور می‌شود؛ مانند: «أَصْفَحُ عَنْهُ لِلشَّفَقَةِ عَلَيْهِ» (از او می‌گذرم به خاطر مهربانی نسبت به او).
و اگر مضاف باشد هر دو وجه (نصب و جر) جایز است؛ مانند: «أَنَا مَتَّصِدُّقٌ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ» یا «لَا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ».

تمرین ۱۱۵ - مفعول لأجله را در جمله های زیر نشان داده، سبب نصب و جر آن را بیان و سه جمله اول را ترکیب کنید:

- جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ حَذَرَ الْمَوْتِ (حَذَرَ: مفعول لأجله است و چون اضافه شده، جر و نصب آن هر دو جایز است؛ جَعَلُوا: فعل ماضی جمع مذکر غایب، فاعل آن ضمیر بارز «و» محلاً مرفوع؛ أَصَابِعُ: مفعول به، منصوب؛ هُمْ: مضاف الیه، محلاً مجرور؛ فی آذَانٍ: جار و مجرور، متعلق به جَعَلُوا؛ هُمْ: مضاف الیه، محلاً مجرور؛ حَذَرَ: مفعول له، منصوب؛ الموت: مضاف الیه و مجرور).

- ذَابَ قَلْبِي شَفَقَةً عَلَى هَذَا الْفَقِيرِ (شَفَقَةً: مفعول لأجله است و چون از «أل» و اضافه خالی است، منصوب گردیده است. ذاب: فعل ماضی مفرد مذکر غایب، مبنی بر فتح؛ قلب: فاعل، مرفوع به ضمه مقدره چون مضاف به ضمیر «یا» است؛ ی: مضاف الیه محلاً مجرور؛ شَفَقَةً: مفعول له، منصوب؛ عَلَى هَذَا: جار و مجرور متعلق به شَفَقَةً؛ الْفَقِيرِ: عطف بیان «هذا»، مجرور).

- يَحْنُ صِبَابَةً وَيَهِيمُ وَجِدًا (صِبَابَةً وَجِدًا: مَفْعُولٌ لِأَجَلِهِ مَيِّبٌ وَجِدًا وَجِدًا) و «اضافه» خالی هستند، منصوب گردیده اند. يَحْنُ: فعل مضارع، مفرد مذکر غایب، مرفوع به ضمه ظاهره، فاعل آن ضمیر مستتر «هو»؛ صِبَابَةً: مَفْعُولٌ لَهُ، منصوب؛ و: حرف عطف؛ يَهِيمُ: مضارع مفرد مذکر غایب، مرفوع به ضمه ظاهره، فاعل آن ضمیر مستتر «هو»؛ وَجِدًا: مَفْعُولٌ لِأَجَلِهِ وَجِدًا و منصوب).

- قَلْتُ لَهُ ذَلِكَ لِاخْتِبَارِ فِطْنَتِهِ (اخْتِبَارِ: مَفْعُولٌ لِأَجَلِهِ اسْتِخْرَافٌ وَجِدًا وَجِدًا وَجِدًا) (جر و نصب) در آن جایز است. (اختیار یعنی آزمون، محک زدن).

- لَمْ يَقْعُدْ عَنِ الْحَرْبِ الْجَيْنِ (الْجَيْنِ: مَفْعُولٌ لَهُ مَيِّبٌ وَجِدًا وَجِدًا) «أَل» است باید مجرور می شد، ولی منصوب گردیده که این وجه اندک است.^۱

- أَخْرَجُوهُمْ مِنَ الْبِلَادِ خَشِيَةً أَنْ يُوقِعُوا الْفِتْنَةَ فِيهَا (خَشِيَةً: مَفْعُولٌ لِأَجَلِهِ اسْتِخْرَافٌ وَجِدًا وَجِدًا) «أَل» است که به علت اضافه، منصوب گردیده است).

- مَا تَعَجَّبْتُ لِمَا رَأَيْتُ الْفَاتِيكَانَ بِرُومَةَ إِلَّا لِاسْتِعْظَامِ مَا فِيهِ مِنَ الصُّورِ الْبَدِيعَةِ (لَا اسْتِعْظَامِ: مَفْعُولٌ لِأَجَلِهِ اسْتِخْرَافٌ وَجِدًا وَجِدًا) «أَل» است و چون مضاف می باشد هر دو وجه (نصب یا جر با لام) در آن جایز است که در اینجا با لام مجرور گردیده).

۱ - این عبارت از بیت شعری اقتباس شده است که در کتب نحو به عنوان شاهد مثال برای مفعول له در حالتی که با داشتن «أَل» منصوب شده، آمده است:

لَا أَقْعُدُ الْجَيْنَ عَنِ الْهَيْجَاءِ وَ لَوْ تَوَالَتْ زُمَرُ الْأَعْدَاءِ

به شرح ابن عقیل، جلد اول، ص ۵۷۵، مبحث مفعول لأجله مراجعه کنید. توضیح: «زُمَر»: جمع «زُمرة» است به معنی دسته و گروه.

۳۴ - مفعولٌ فیهِ

۴۵۲ - مفعولٌ فیهِ که ظرف نیز نامیده می‌شود، عبارت است از: اسم زمان و مکانی که منصوب و متضمّن معنی «فی» باشد؛ مانند: «اجلسُ هنا زمناً» (مدتی در اینجا بنشین) پس اگر متضمّن معنی «فی» نباشد، همچون سایر اسما اعراب می‌پذیرد؛ مانند: «یومُ الجُمُعَةِ مبارکٌ».

(در اینجا «یوم» متضمّن معنی «فی» نیست، چون در مقام ظرف زمان - یا به قول فارسی، قید زمان - برای فعلی قرار نگرفته است. مفعولٌ فیهِ یا ظرف [یا قید زمان و مکان] وقتی در معنای ظرفیت به کار می‌روند که زمان یا مکان فعلی را بیان کنند. بنا بر این در جملاتی مانند: «حَلَّ الْمَسَاءُ» و «الْمَسَاءُ مَرِیحٌ» - شب نشاط آور است - و «قَضِیْتُ الْمَسَاءَ مَعَ رِفَاقِی»، «الْمَسَاءُ» ظرف نیست؛ در اولی فاعل و در دومی مبتدا و در سومی مفعولٌ به است).

۴۵۳ - ظرف زمان چه مبهم باشد چه محدود، بنا بر ظرفیت، به تقدیر «فی» منصوب می‌شود، مانند: «زُرْتُكَ یَوْمَ الْأَحَدِ صَبَاحاً» یعنی «فی یومِ الْأَحَدِ»!

۴۵۴ - دو نوع از اسم های مکان بنا بر ظرفیت منصوب می‌شوند:

۱- ظرف یا مبهم است یا محدود (معین). ظرف مبهم ظرفی است که براندازه ای غیر معین از زمان یا مکان دلالت داشته باشد؛ مانند: وقت، حین، دهر، مدّة، اسم های جهات و مقادیر (أمام، قُدَام، وراء، خَلْف، یَمین، تحت، یسار، شمال، فوق، کیلومتر، متر، فرسخ، میل و...). ظرف محدود (معین) ظرفی است که براندازه ای معین از زمان یا مکان دلالت داشته باشد مانند: ساعت، یوم، شهر، اسامی ماهها، فصلها، روزهای هفته، دار، مدرسه، مسجد، معبد، بیت و.... (میل که در انگلیسی mile - مایل - تلفظ می‌شود واحد مسافت است برابر با ۱۶۰۹ متر).

- **اسم مکان مبهم:** همچون اسم های جهات؛ مانند: «تَلَفَّتْ يُمَنَةً وَ يُسْرَةً» (به راست و چپ پیچیدم) و مساحت؛ مانند: «سِرْتُ مِيلاً».
- **اسم مکان مشتق:** هنگامی که پیش از آن عاملی از لفظ خودش آمده باشد؛ مانند: «جَلَسْتُ مَجْلِسَ أَبِي»^۱. (همچنین: «وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ» - جن / ۹).

۴۵۵ - مکان محدود (اعم از اینکه از مصدر درست شده باشد؛ مانند: «مسجد») یا از مصدر درست نشده باشد؛ مانند: «صَفَّ» به سبب حرف جر «فی» که باید در کلام ذکر شده باشد، مجرور می شود؛ مانند: «صَلَّيْتُ فِي الْمَسْجِدِ»^۲ (و جَلَسْتُ فِي الصَّفِّ).
 ۴۵۶ - هر گاه ظرف ملازم ظرفیت نباشد (یعنی نقش ظرفیت، برای ظرف ثابت و جدا ناشدنی نباشد) به آن ظرف متصرف می گویند؛ مانند: «یوم» که گاهی ظرف واقع می شود؛ مانند: «زُرْتُكَ يَوْمَ الْأَحَدِ» و گاهی غیر ظرف؛ مانند: «حَانَ يَوْمَ السَّفَرِ» (که در این مثال، «یوم» فاعل است)؛ اما اگر از نقش ظرفیت خارج نشود؛ مانند: «لدى» یا اینکه به وسیله جرف جر از ظرفیت خارج شود؛ مانند: «عند و متى أين»، به آن «ظرف غیر متصرف» می گویند (مانند: زُرْتُكَ لَدَى طُلُوعِ الشَّمْسِ؛ جِئْتُ مِنْ عِنْدِهِ؛ إِلَى مَتَى تَلُوْمُنِي؛ مِنْ أَيْنَ جِئْتُ).

۴۵۷ - شش چیز جانشین ظرف شده و همانند آن، منصوب می شود:

- ۱- مصدر؛ مانند: «جِئْتُكَ طُلُوعِ الشَّمْسِ» (یعنی: جِئْتُكَ وَقْتُ طُلُوعِ الشَّمْسِ)
- ۲- وصف؛ مانند: «بِمَنْتُ طَوِيلاً» (یعنی: بِمَنْتُ زَمَاناً طَوِيلاً)

۱- اگر عامل ظرف مکان مشتق، از غیر لفظ آن باشد، ظرف به وسیله حرف جر «فی» مجرور می شود؛ مانند:

«جَلَسْتُ فِي مَرْمِي زَيْدٍ» (در دیدرس زید نشستم) و «صَلَّيْتُ فِي الْمَسْجِدِ».

۲- البته چنان که در مورد پیشین گفته شد، ظرف مکان محدودی که از مصدر ساخته شده است، در صورتی با حرف جر «فی» مجرور می شود که عامل آن از غیر لفظ آن باشد؛ به ترتیبی که در مثال مشاهده می شود. لازم به توضیح است که ظرف مبهم، اگر به اسم دیگری اضافه شود - در همان حال که مبهم است - معلوم می گردد. در این حالت منصوب است به تقدیر «فی»؛ مانند: «سَمِعْتُ الطَّالِبَ حِينَ قَرَأَ» و «سَمِعْتُهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ» و «جَلَسْتُ أَمَانِكَ».

- ۳- عدد: مانند: «سِرْتُ خَمْسَةَ أَيَّامٍ» (یعنی: سِرْتُ زَمَاناً خَمْسَةَ أَيَّامٍ)
- ۴- اسم اشاره؛ مانند: «وَقَفْتُ تِلْكَ النَّاحِيَةَ» (یعنی: وَقَفْتُ مَكَاناً تِلْكَ النَّاحِيَةَ)
- ۵- آنچه که بر کَلْبِتِ دلالت دارد؛ مانند: «مَشَيْتُ كُلَّ النَّهَارِ» (یعنی: مَشَيْتُ نَهَاراً كُلَّ النَّهَارِ)
- ۶- آنچه که بر جَزَيْتِ دلالت دارد؛ مانند: «سَهَرْتُ بَعْضَ اللَّيْلِ» (یعنی: سَهَرْتُ لَيْلًا بَعْضَ اللَّيْلِ)

تمرین ۱۱۶ - مفعولٌ فيه را در جملات زیر نشان دهید :

سِرْنَا (فَرَسَخَيْنَ) - لَأَفْعَلُهُ (أَبْدًا) - لَأَفْعَلُهُ (طَوَّلَ) عَمْرِي - رَأَيْتُ طَائِرًا (فَوْقَ) الْغُصْنِ - وَاجْعَلْ مَالِي (دُونَ) عِرْضِي جُنَّةً - رَأَيْتُ الْهَيْلَالَ (بَيْنَ) السَّحَابِ - (مَتَى) تَأْتِينَا فَنُرْوِكُ^۱ - أَقَامَ (ثُمَّ) سَنَةً - (عُدُوَّةً) وَ (عَشِيَّةً) وَقَتًا نَشَاطٍ^۱ - لِهِمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا (بُكْرَةً) وَ (عَشِيَّةً)؛ مَرِيَمَ / ۶۲ - كُنْتُ آتِيهِ (صَبَاحَ مَسَاءً).

۱- وقتی جواب شرط، فعل مضارع مثبت همراه با «فاء» جزاء باشد، واجب است که مرفوع شود بنابراینکه خبر است برای مبتدای محذوف؛ و جمله مبتدا و خبر، در محلّ جزم جواب شرط است.

۲- اگر «عُدُوَّةً» (مدت زمان میان فجر تا طلوع آفتاب) و کلمات نظیر آن؛ یعنی «سَحَرٌ» و «سَحْرَةٌ» و «بُكْرَةً»، به معنی بامدادی از بامدادها (یعنی بامداد نا معینی) باشند تنوین می گیرند ولی اگر به معنی بامداد روز معینی باشند، جنبه علمیت یافته و به دلیل علمیت و تأنیث، غیر منصرف اند. البته غیر منصرف بودن در «سَحَرٌ» را به سبب علمیت و عدول آن از «السَّحَرِ» می دانند، همان گونه که غیر منصرف بودن «أَمْسٌ» را - بنا به قول برخی از عرب - معدول از «الأَمْسِ» دانسته اند البته هنگامی که مقصود از آن یک روز معین؛ یعنی دیروز باشد (که روز پیش از امروز است). «عَشِيَّةً» (پایان شب) نیز، مانند «عُدُوَّةً» است. این کلمات اگر بر وقت نا معینی دلالت داشته باشند به صورت ظرف متصرف و منصرف درآمده و می توانند در نقش مبتدا، خبر، فاعل و غیره قرار گیرند. بنابر این همچون سایر کلمات منصرف، در همه حالاتها تنوین می گیرند؛ مانند: «سَحَرٌ خَيْرٌ مِنْ عَشِيَّةً». اما در اینجا که منصوب شده اند باید بر این مبنا توجیه شوند که خبر مقدم برای «كان» محذوف هستند. ضمن اینکه می توان آنها را مرفوع هم خواند به عنوان مبتدا: عُدُوَّةً وَعَشِيَّةً وَقَتًا نَشَاطٍ. (ر.ک: المعجم الوافی، ص ۲۱۳؛ النحو الوافی، ۲ / ۲۴۵ - ۲۴۶ و ۵۱۱؛ نحو اللغة العربية، ص ۶۵).

تمرین ۱۱۷ - جمله های زیر را ترکیب کنید:

- لم أفعله قطُّ (لم أفعَلْ: فعل مضارع مجزوم به لم، متکلم وحده؛ هن مفعولٌ به محلاً منصوب؛ قطُّ: ظرف زمان برای استغراق ماضی (در برگشتن همه زمان گذشته)، مبنی بر ضمّه، محلاً منصوب).

- الی أينَ تذهبُ (الی: حرف جر، عامل؛ أينَ: اسم استفهام مبنی بر فتح، محلاً مجرور، جار و مجرور متعلق است به تذهبُ: فعل مضارع مفرد مذکر مخاطب، مرفوع به ضمّه ظاهر، فاعل آن ضمیر مستتر أنت).

- أينَ تريدُ («كجا را می خواهی»؛ أينَ: اسم استفهام، مبنی بر فتح، محلاً منصوب، مفعولٌ به مقدّم، تريدُ: فعل مضارع مفرد مذکر مخاطب، مرفوع به ضمّه ظاهره، فاعل آن ضمیر واجب الاستتار «أنت» می باشد).

- قبلَ أن قامَ قُمتُ (قبلَ: ظرف زمان، منصوب؛ أن: حرف ناصبه و مصدریه؛ قامَ: فعل ماضی مفرد مذکر مخاطب، فاعل آن ضمیر مستتر «هو»، جمله أن قامَ: تأویل به مصدر «قیام» مضافٌ الیه در محلّ جر؛ قُمتُ: فعل ماضی متکلم وحده، فاعل آن ضمیر بارز «ت» است).

- أكتبُ من عندِ نفسيك (أكتبُ: فعل امر، مفرد مذکر مخاطب، فاعل آن ضمیر مستتر «أنت»؛ من عندِ جار و مجرور متعلق به «أكتبُ»؛ نفسِ: مضافٌ الیه و مجرور؛ ك: مضافٌ الیه محلاً مجرور).

- وصلنا إلى المدينةِ عشاءً (وصلنا: فعل ماضی متکلم مع الغير، فاعل آن ضمیر بارز «نا»؛ إلى المدينةِ: جار و مجرور متعلق به «وصلنا»؛ عشاءً: ظرف زمان و منصوب).

۳۵ - مفعولٌ معه

۴۵۸ - مفعولٌ معه اسم منصوبی است که پس از «واو» ی که به معنی «مع» است، می‌آید؛ مانند: «سِرُّ وِ الْجَبَلِ» (با کوه سیر کن، یعنی همواره در مسیر حرکتت در کنار کوه باش).

یادآوری: شرط مفعولٌ معه این است که پیش از آن فعل یا آنچه از فعل مشتق می‌شود، یا «ما» یا «کیف» آمده باشد؛ مانند: «مَا شَأْنُكَ وَ أَخَاكَ» «چه کار است تو را با برادرت» و «كَيْفَ أَنْتَ وَ الْبَيْتُ» (با سرما چگونه هستی).

شرط دیگر اینکه مفعولٌ معه فُضْلَةٌ کلام (بخش غیر واجب و غیر رکن کلام) باشد به نحوی که بدون آن هم کلام منعقد شود.

شرط دیگر اینکه «واو» بر معنی «معیت» (همراهی و مصاحبت) تصریح داشته باشد و صحیح نباشد که آنرا حرف عطف قرار داد. این «واو» را «واو معیة» می‌نامند.

۴۵۹ - در موارد زیر، حرف عطف بودن «واو» ممتنع و نصب مابعد آن به عنوان مفعولٌ معه قطعی است:

- هنگامی که پیش از «واو»، فعلی آمده باشد که مشارکت مابعد «واو» در آن فعل درست نباشد؛ مانند: «سَافِرْتُ وَ الْجَبَلِ».

- هنگامی که پیش از آن ضمیر متّصلی که با ضمیر منفصل تأکید نگردیده است، آمده باشد؛ مانند: «جِنَا وَ إِیَّاهُ» یا اینکه پیش از آن، ضمیر مجرور آمده باشد؛ مانند: «مَرَزْتُ بَكَ وَ أَخَاكَ»^۱.

۱ - زیرا، عطف به ضمیر مرفوع متّصل جایز نیست، مگر اینکه با ضمیر منفصل همسان آن تأکید شده باشد؛ مانند: «سَافِرْتُ أَنَا وَ أَخَاكَ» و عطف بر ضمیر مجرور جایز نیست، مگر اینکه عامل جر تکرار شود؛ مانند: «سَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ عَلِيَّ إِخْوَتِهِ».

۴۶۰- در موارد زیر، «واو» حرف عطف خواهد بود:

- وقتی که به معنی «مع» نباشد؛ مانند: «أَنْظُرُ السَّمَاءَ وَ نَجْمَهَا»

- وقتی که پس از چیزی بیاید که بودنش جز با متعدد ممکن نباشد؛ مانند:

«إشْتَرَكَ الْكَبِيرُ وَ الصَّغِيرُ فِي تَكْرِيمِهِ»

- وقتی که پیش از آن نه فعل آمده باشد و نه آنچه مشتق از فعل است؛ مانند: «كُلُّهُ وَ

رَأْيُهُ» (هر کس و اندیشه اش).

تمرین ۱۱۸- «واو» معیت و «واو» عطف را در جمله های زیر مشخص کرده و

جمله ها را حرکت گذاری کنید:

سافَرْتُ اِلَى الشَّامِ اَنَا وَ أَخُوكَ (عطف) - مَشَيْتُ وَ النَّيْلَ (معیت) - رَأَيْتَكَ أَنْتَ وَ صَاحِبِنَا مَاشِيَيْنِ
عَلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ (عطف) - قَالَ اللهُ لِأَدَمَ: (أَسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُتُكَ الْجَنَّةَ) (عطف) ۱ - مَاتَ الْمَرِيضُ
وَ طُلُوعَ الشَّمْسِ (معیت) - هَذَا لَكَ وَ لِأَيِّكَ (عطف) - فَمَا لَكَ وَ التَّلَذُّدُ حَوْلَ نَجْدٍ (معیت) - كُنْ
أَنْتَ وَ بَنُ عَمَّتِكَ مُتَوَافِقَيْنِ (عطف) - اِذْهَبْ وَ أَبَاكَ (معیت).

تمرین ۱۱۹- جمله های زیر را ترکیب کنید:

- فَمَا لَكَ وَ التَّلَذُّدُ حَوْلَ نَجْدٍ (فاء: حَسَبَ مَاقِبِلٍ؛ ما: اسم استفهام، مبتدا در محل رفع؛ لَكَ:

جار و مجرور متعلق به خبر محذوف؛ و: حرف معیت؛ التَّلَذُّدُ: مفعول معه، منصوب؛ حول:

ظرف مکان (مفعول فيه) منصوب؛ نجد: مضاف إليه، مجرور).

فَحَسْبُكَ وَ الضَّحَّاكَ سَيْفٌ مُهَنْدٌ (فاء: حَسَبَ مَاقِبِلٍ؛ حَسْبُ: از اسماء دائم الاضافه، مبتدا،

مرفوع؛ ك: مضاف إليه، محلاً مجرور؛ و: معیت؛ الضَّحَّاكَ: مفعول معه، منصوب؛ سيف:

خبر و مرفوع؛ مهَنْدٌ: نعت برای سيف، مرفوع).

۱- این عبارت در اصل، آیه شریفه قرآن است که متن آن چنین است: وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ
(بقره/ ۳۵) وَ يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ (اعراف/ ۱۹).

- ما أنتَ و السَّيْرَ فِي مَتَلْفٍ (ما: اسم استفهام، خبر مقدم، مرفوع محلاً؛ أنت: مبتدای مؤخّر در محلّ رفع، و: معیت؛ السَّيْرَ: مفعولٌ معه منصوب؛ فِي مَتَلْفٍ (بیابان): جار و مجرور متعلّق به السَّيْرَ).

- اِسْتَوَى الْمَاءُ وَ الْخَشْبَةَ (استوی: فعل ماضی مفرد مذکر غایب، باب افتعال؛ الْمَاءُ: فاعل، مرفوع؛ و: معیت؛ الْخَشْبَةَ: مفعولٌ معه، منصوب است).

- اَکْرِمٌ بِهِ وَ اَخَاهُ (اَکْرِمٌ: فعل امر برای تعجب؛ بِ: حرف جر زاید؛ ه: فاعل برای اَکْرِم، در محلّ رفع؛ و: معیت؛ اَخَا: مفعولٌ معه منصوب به اَلْف؛ ه: مضافٌ اِلَیْهِ، محلاً مجرور).

۳۶ - حال

۴۶۱- «حال» نكرة منصوب مشتقی است که پس از تمام شدن کلام واقع می‌شود تا هیأت و حالت صاحب خود را در موقع انجام صدور فعل، بیان کند؛ مانند: «جاءنا مُبتسماً».

یادآوری: حال به معنی «فی» است؛ مثلاً جمله «جاءنا مُبتسماً» یعنی: «جاء فی حال ابتسامه» (در حال خنده به سوی ما آمد).

۴۶۲- صاحب حال جز فاعل (یا نائب فاعل) یا مفعول^۱ نیست، چه لفظی باشد و چه معنوی؛ مانند: «طَلَعَ الْقَمَرُ مُتَلَأْتاً» (ماه در حالی که می‌درخشید، نمایان شد) و «شَرِبْتُ الْمَاءَ صَافِياً» (آب را در حالی که صاف و زلال بود، نوشیدم). (در مثال اول، صاحب حال فاعل و در مثال دوم، مفعول^۲ به است. در مثال: يَلْدُلِي صَوْعُ الْكَلَامِ فَصِيحاً - سخن آوری در حالی که فصیح باشد، برای من لذت بخش است - «الكلام»، معنای مفعول است)؛ یا اینکه صاحب حال، مجرور به حرف جر یا مجرور به مضاف است؛ مانند: «مررتُ به راکباً سيارَةً» (در حالی که سوار بر اتومبیل بود، از کنار او گذشتم). (و مانند: «فَرِحْتُ بِدَرَسِ أُخِيكَ مَجْتَهِداً» - از درس برادرت در حالی که تلاش می‌کند، خوشحال شدم).

۴۶۳- شرط است که صاحب حال معرفه باشد؛ چون محکوم^۳ علیه است (یعنی موضوع حکم است). بنابراین واجب است که محکوم^۴ علیه معلوم باشد تا از حکم داده شده فایده ای حاصل شود.

۱- اما واقعیت غیر از این است زیرا مبتدا و خبر نیز می‌توانند صاحب حال باشند. ضمن اینکه مفعول هم منحصر به «مفعول به» نیست بلکه همه مفاعیل پنجگانه را شامل می‌شود: مفعول مطلق؛ مانند: سِرْتُ سِرِّي سَرِيحاً؛ مفعول فيه؛ مانند: سَرَيْتُ اللَّيْلَ مَظْلَمًا، صُمْتُ الشَّهْرَ كَامِلًا؛ مفعول لأجله؛ مانند: أَفْعَلِ الْخَيْرَ مَحَبَّةَ الْخَيْرِ مَجْرَدَةً عَنِ الرِّيَاءِ؛ مفعول معه؛ مانند: سِرِّ وَالْجَبَلِ عَنِ يَمِينِكَ؛ مبتدا؛ مانند: أَنْتَ مَجْتَهِدٌ أُخِي؛ خبر؛ مانند: هَذَا الْهَلَالُ طَالِعًا؛ نایب فاعل؛ مانند:

تَوَكَّلْ الْفَاكِهِةَ نَاضِحَةً. (ر.ك: جامع الدروس العربية، ۳ / ۷۵)

یادآوری: گاهی صاحب حال نکره می‌آید که مجوزهای آن همان مجوزهای مبتدای نکره است. همان گونه که در باب مبتدا و خبر گفته می‌شود: «فی الدار رجل» در باب حال هم گفته می‌شود: «جاءنی راکباً رجلاً» (شبهت این دو عبارت در این است که در عبارت نخست، خبر جار و مجرور بر مبتدای نکره مقدم گردیده و در عبارت دوم، حال بر ذوالحال نکره).

۴۶۴- اصل در حال این است که نکره باشد و اگر به صورت معرفه آید، تأویل به نکره می‌شود؛ مانند: «جاء وحده» یعنی «جاء منفرداً» (به تنهایی آمد).

۴۶۵- اگر لفظ جامد، بر حالت و چگونگی دلالت داشته باشد، می‌تواند حال باشد و فرقی نیست که این حال، تأویل به مشتق بشود؛ مانند: «كُرَّ القَائِدُ أَسَدًا»، یعنی «شجاعاً» یا تأویل به مشتق نشود، مانند: «لَيْسَتْ خَاتَمِي ذَهَبًا».

تمرین ۱۲۰- حال و صاحب حال را مشخص نموده و وضعیت هر یک از آنها را از نظر معرفه یا نکره و جامد و مشتق بودن و غیره ذکر کنید:

- هَلْ أَتَاكُمْ أَحَدٌ زَائِرًا (أحد: صاحب حال، نکره، جامد؛ زائرًا: حال نکره، مشتق) - متى قَدِمَ عَلَيْكَ رَجُلٌ سَائِلًا (رجل: صاحب حال، نکره، جامد؛ سائلاً: حال، نکره، مشتق) - مَرَّ عَلَيَّ رَجُلٌ مَرِيضٌ بَاكِيًا (رجل: صاحب حال، نکره، جامد، باکیًا: حال، نکره، مشتق) - دَخَلْتُ الْمَجْلِسَ غَاصًّا بِالنَّاسِ (المجلس: صاحب حال، معرفه، مشتق؛ غاصًّا: حال، نکره، مشتق است). - لَا بُدَّ مِنْ قَطْعِ الشَّجَرَةِ يَابِسَةً (الشجرة: صاحب حال، معرفه، جامد، مجرور به اضافه؛ يابسة: حال، نکره، مشتق) - ادْخُلُوا الدَّارَ أَوْلًا فَأَوْلًا (ضمير «و» در ادْخُلُوا صاحب حال و معرفه؛ أَوْلًا: حال، نکره، مشتق؛ ف: حرف عطف که افاده ترتیب می‌کند؛ أَوْلًا: معطوف؛ در معنی «مترتبین»)^۱ - هَذَا مَالِكٌ فَضَّةً (مال: صاحب حال، معرفه، جامد؛ فضة: حال،

۱- ر. ک: عباس حسن، النحو الوافی، ج ۲، ص ۳۴۴ و ۳۴۶.

نکره، جامد، تأویل به مشتق نمی‌شود چون نوع صاحب خود را معلوم می‌کند). - سَلَّمْتُكَ
 الْكِتَابَ يَدًا بِيَدٍ («ت» و «ك»، فاعل و مفعول، صاحب حال، معرفه، ضمیر؛ يَدًا: حال، نکره،
 جامد؛ يَدًا: جار و مجرور متعلق به صفت محذوف برای يَدًا - يَدًا كَائِنَةً بِيَدٍ - تأویل به
 مشتق «مُتَقَابِضِينَ» یا «مُصَافِحًا إِيَّاهُ»^۱ - لَا تَأْتِي فِي اللَّيْلِ وَحَدَكِ (ضمیر «أنت» مستتر در
 تَأْتِي: صاحب حال، معرفه؛ وَحَدَكِ: حال، نکره (چون از اسمهای متوعَّله در ابهام^۲ است و با
 اضافه به معرفه، معرفه نمی‌شود) جامد، تأویل به مشتق «منفرداً».

۱ - همان مأخذ و همان صفحه

۲ - اسمهای متوعَّله در ابهام عبارتند از: مثل، غیر، شبه، سوی، حسب، جهد و وحد؛ مانند: صَنَعَ جَهْدَهُ یعنی «مجتهداً»
 و جَاءَ وَحْدَهُ یعنی «منفرداً» و هَذَا زَيْدٌ حَسْبُكَ مِنْ مَجْتَهِدٍ، یعنی «كفاية». این اسمها با اضافه شدن به معرفه کسب تعریف
 نمی‌کنند؛ مثلاً اگر گفته شود: «مررتُ بِرَجُلٍ مِثْلِكَ» معلوم نیست آن مرد چه کسی است (مبادی العریبه، ۴ /
 ۳۳۳).

اقسام حال و ارتباط آن با صاحب حال

۴۶۶- اصل در حال این است که مفرد باشد، ولی به صورت جمله یا شبه جمله نیز می‌آید و در هر صورت ناگزیر است توسط رابطی، به صاحب خود مرتبط گردد.

۴۶۷- هر گاه حال، مفرد یا شبه جمله یعنی ظرف یا جار و مجرور باشد، تنها به وسیله «ضمیر» به صاحب حال مرتبط می‌شود؛ مانند: «أَقْبَلَ الشَّاعِرُ مُنْثِدًّا» (شاعر در حال شعر خواندن، آمد).

۴۶۸- هر گاه حال، جمله اسمیه باشد، به وسیله «واو» یا «ضمیر» یا «واو» و «ضمیر» با هم به صاحب حال مرتبط می‌گردد؛ مانند: «سَهَرْتُ وَالنَّاسُ نَائِمُونَ» (شب را بیدار ماندم در حالی که مردم خواب بودند) و «جَاءَ يَدُهُ عَلَى رَأْسِهِ» یا «جَاءَ يَدُهُ عَلَى رَأْسِهِ» (در حالی که دستش روی سرش بود، آمد).

یادآوری: به این «واو»، «واو» حالیه گفته می‌شود و مشخصه آن این است که می‌توان به جای آن «إِذَا» (ظرفیه) قرار داد؛ مانند: «سَافَرْتُ وَالشَّمْسُ طَالِعَةٌ» (در حالی که خورشید طلوع کرده بود، به سفر رفتم)؛ یعنی «إِذَا الشَّمْسُ طَالِعَةٌ».

۴۶۹- اگر حال، جمله فعلیه و فعل آن ماضی مثبت باشد، به وسیله «واو» و «قد» به صاحب حال مرتبط می‌شود؛ مانند: «جَاءَ الرَّسُولُ وَقَدْ أَسْرَعَ» (فرستاده در حالی که شتابان بود، آمد).

۴۷۰- اگر حال، جمله فعلیه و فعل آن ماضی منفی به «ما» باشد، واجب است که تنها همراه با «واو» باشد؛ مانند: «سَكَتَ وَمَا فَاهُ بِكَلِمَةٍ» (در حالی که دهان به یک کلمه هم نگشود، ساکت ماند).

۴۷۱- اگر حال، جمله فعلیه و فعل آن مضارع مثبت باشد، تنها با «ضمیر» به صاحب حال مرتبط می‌شود؛ مانند: «أَقْبَلَ الصَّدِيقُ يُبَشِّرُ الْقَوْمَ» (دوست در حالی که به قوم بشارت می‌داد، آمد).

- و اگر فعل آن، مضارع منفی باشد، به وسیله «ضمیر» یا «واو» یا «واو» و «ضمیر» به صاحب حال مرتبط می‌شود؛ مانند: «قُمْتُ لِأَبَالِي» یا «قُمْتُ وَلَا أَبَالِي» (ایستادم در حالی که باکی ندارم).

تمرین ۱۲۱- جمله های حالیه و رابط آنها با صاحب حال را مشخص کنید:
- أَتَيْتَكَ مِنْ بِلَادٍ بَعِيدَةٍ وَ قَدْ أَعْيَانِي التَّعَبُ وَجَهَدَنِي الْجَوْعُ (و قد أعياني التعبُ: جمله حالیه، محلاً منصوب رابط آن «واو» و «قد»؛ وَجَهَدَنِي الْجَوْعُ: جمله عطف به جمله حالیه، محلاً منصوب است).

- سَافَرُوا وَ مَاطَلَعُ الْفَجْرِ (و ما طلع الفجرُ: جمله حالیه، رابط آن «واو» است).
- زَارْنَا وَ ثِيَابُهُ أُنَيْقَةٌ (و ثيابه أنيقة: جمله حالیه، رابط آن «واو» و «ضمیر» است).
- نَامَ الْحَرَسُ وَ قَدْ غَابَ النَّجْمُ (و قد غاب النجمُ: جمله حالیه، رابط آن «واو» و «قد» است).

- وَدَعْنَا الصَّدِيقُ بِيكِي (بيکی: جمله حالیه، رابط آن «ضمیر» است).
- رَكِبْنَا الْبَحْرَ لَا نَكْتَرُ لِعَوَاصِفِهِ (لا نكتر لعواصفه: جمله حالیه، رابط آن «ضمیر» است).

- لَعِينَا وَ لَمْ نَتَعَبْ (و لم نتعب: جمله حالیه، رابط آن «واو» و «ضمیر» است).

تمرین ۱۲۲- مصدر را به حال مفرد و جمله تبدیل و حکم آن را از جهت رابط بیان کنید:

پرسش: قام المخبرُ (السرد) على الحاضرين أخبار رحلته - أتنا المجرمُ (الإعتذار) عن ذنبه - جلست الخياطَةُ (التفصيل) أ ثوباً لأخواتي من أجل العيد - جلسَ الضيفُ على المائدةِ (الأكل) من طعامنا.

- پاسخ: - قام المخبر (ساردا، يسرُد) على الحاضرين أخبار رحلته (رابط آن «ضمير» است).
 - أتناا المجرُم (معتذراً، يعتذر) عن ذنبه (رابط آن «ضمير» است).
 - جلسَت الخياطَةُ (مفصلة، تفصّل) أثواباً لأخواتي من أجل العيد (رابط آن «ضمير» است).
 - جلسَ الضيفُ على المائدةِ (آكلأ، يأكل) من طعامنا (رابط آن «ضمير» است).

تمرین ۱۲۳ - جمله های تمرین ۱۲۱ را ترکیب کنید:

- أتيتُك من بلادٍ بعيدةٍ وقد أعيانى التعبُ و جهَدنى الجوعُ (أتيتُ: فعل ماضى متكلم وحده، فاعل آن ضمير بارز «ت»؛ ك: مفعول به، محلاً منصوب؛ من بلاد: جار و مجرور متعلق به أتيتُ؛ بعيدة: نعت برای بلاد، مجرور؛ و: حالیه؛ قد: حرف تحقيق؛ أعيانى: فعل ماضى مفرد مذکر غایب و نون برای وقایه است، ی: مفعول به محلاً منصوب؛ التعبُ: فاعل و مرفوع؛ و: حرف عطف؛ جهَدنى: فعل ماضى مفرد مذکر غایب، نون وقایه؛ ی: مفعول به محلاً منصوب؛ الجوعُ: فاعل، مرفوع، هر دو جمله فعلیه حال و در محل نصب هستند).
- سافروا و طَلَع الفجرُ (سافروا: فعل ماضى باب مفاعله، جمع مذکر غایب و ضمير «واو» فاعل آن است در محل رفع؛ و: حالیه؛ ما: نافية؛ طَلَع: فعل ماضى مفرد مذکر غایب؛ الفجرُ: فاعل و مرفوع، جمله حالیه «ما طَلَع الفجرُ» در محل نصب است).
- زارنا و ثيابه أنيقة (زار: فعل ماضى مفرد مذکر غایب، فاعل آن ضمير مستتر «هو»؛ نا: مفعول به محلاً منصوب، و: حالیه؛ ثياب: مبتدا، مرفوع؛ هـ: مضاف اليه در محل جر؛ أنيقة: خبر، مرفوع، جمله اسمیه «ثيابه أنيقة» حال در محل نصب است).
- نامَ الحرَسُ وقد غابَ النجمُ (نام: فعل ماضى مفرد مذکر غایب؛ الحرَسُ: فاعل، مرفوع؛ و: حالیه؛ قد: حرف تحقيق؛ غاب: فعل ماضى مفرد مذکر غایب؛ النجمُ: فاعل، مرفوع، جمله فعلیه، حال در محل نصب است).

- وَدَّعَنَا الصَّدِيقُ يَبْكِي (وَدَّعَ: فعل ماضی؛ مفرد مذکر غایب؛ نا: مفعولٌ به محلاً منصوب؛ الصَّدِيقُ: فاعل، مرفوع؛ يَبْكِي: فعل مضارع، مفرد مذکر غایب، فاعل آن ضمیر مستتر «هو» جمله فعلیه، حال و در محل نصب است).

- رَكِبْنَا الْبَحْرَ لَا نَكْتَرِثُ لِعَوَاصِفِهِ (رَكِبْنَا: فعل ماضی، متکلم مع الغیر، نا: فاعل محلاً مرفوع؛ الْبَحْرَ: مفعولٌ به، منصوب؛ لا: حرف نفی؛ نَكْتَرِثُ: فعل مضارع متکلم مع الغیر، فاعل آن ضمیر مستتر «نحن» جمله حال است برای «نا» در رَكِبْنَا و در محل نصب؛ لِعَوَاصِفِهِ: جار و مجرور متعلق به «نَكْتَرِثُ»؛ هـ: مضاف الیه در محل جر).

- لَعِبْنَا وَلَمْ نَتَعَبْ (لَعِبْنَا: فعل ماضی متکلم مع الغیر، نا: فاعل محلاً مرفوع؛ و: حالیه؛ لم نَتَعَبْ: فعل مضارع متکلم مع الغیر، مجزوم به لم، علامت آن سکون آخر و فاعل آن ضمیر مستتر «نحن»؛ جمله فعلیه، حال و در محل نصب است).

۳۸- رتبه حال، صاحب حال و عامل حال

۴۷۲- حال به طور متعدّد نیز می آید، چه مفرد باشد؛ «جاءَ فَرِحاً مَبْتَسِماً» و چه جمله؛ مانند: «جاءَ يَيْسِمْ و هو فَرِحٌ».

۴۷۳- حکم حال این است که مؤخّر از صاحبش باشد، ولی اگر صاحب حال نکره باشد، واجب است حال مقدّم شود تا با صفت اشتباه نشود؛ مانند: «رأيتُ صاحكاً رجلاً» و اگر صاحب حال محصور (به الا یا به عبارتی محصورٌ فيه) باشد نیز، حال بر صاحب حال مقدّم می شود؛ مانند: «ما سافرَ ماشياً إلا أبوك».

۴۷۴- در سه مورد تأخیر حال واجب است:

۱- وقتی که حال محصور (به الا یا به عبارتی محصورٌ فيه) باشد؛ مانند: «ما تُرسلُ الرُّسُلَ إلا مُبشِّرِينَ».

۲- وقتی که حال جمله و با «واو» به صاحب حال مرتبط شده باشد؛ مانند: «جاءَني و هو يَحْمِلُ البُشْرَى».

۳- وقتی که صاحب حال به سبب حرف جر یا اضافه، مجرور شده باشد؛ مانند: «عَجِبْتُ مِنْ ذَهَابِكِ ماشياً» (مَرَرْتُ بَعْلِي جالِساً).

۴۷۵- عامل حال دو نوع است:

- لفظی که فعل یا شبه فعل است.

- و معنوی که عبارت است از آنچه متضمّن معنی فعل است بی آنکه حروف فعل را داشته باشد؛ مانند: اسمهای اشاره، حروف تمنّی، حروف ترجّی، حروف تشبیه، ظرف، جار و مجرور و غیر اینها؛ مانند: «لَيْتَهُ عَدْنَا نازلاً»، لَيْتَ متضمّن معنی «أَتَمَنَى» است. (و لهذا بَعْلِي شَيْخاً [هود/ ۷۲]، هذا که مبتدأست متضمّن معنی «أَشِيرُ» است؛ و لَعَلُّ زِيداً إِلَيْنَا قادمًا،

لعلّ متضمن معنی «آترجی» است؛ زیدٌ فی الدار نائماً، فی الدار متضمّن معنی «یکون» است؛ و زیدٌ عندک ضیفاً، عند متضمّن معنی «مکانک» است).

۴۷۶- در موارد زیر واجب است عامل حال - به طور قیاسی - حذف شود:
- وقتی حال جانشین خبر است؛ مانند: «إكرامی المحسن زائراً». (یعنی إكرامی المحسن حاصلٌ إذا كان زائراً).

- وقتی حال پس از استفهام توییخی آمده باشد؛ مانند: «أقائماً و قد قعدَ الثامن».

۴۷۷- قاعده حال این است که مؤخر از عامل خود باشد، اما اگر از الفاظ صدارت طلب باشد، بر عامل خود مقدم می شود؛ مانند: «كيف عاد أخوك».

تمرین ۱۲۴ - غلطهای جمله های زیر را تصحیح کنید :

- أقبَلْتُ زَاهِرَةً عَلَى الْمَدِينَةِ (أقبَلْتُ عَلَى الْمَدِينَةِ زَاهِرَةً) - رَأَيْتُ مُجْتَهِدًا الطَّالِبَ فَأَثْبَيْتُ عَلَيْهِ (رَأَيْتُ الطَّالِبَ مُجْتَهِدًا فَأَثْبَيْتُ عَلَيْهِ) - وَفَدَّ عَلَيَّ وَهُمْ يُهَنِّتُونِي أَهْلُ وَطَنِي بِنَيْلِ الشَّهَادَةِ الْمَدْرِسِيَّةِ (وَفَدَّ عَلَيَّ أَهْلُ وَطَنِي بِنَيْلِ الشَّهَادَةِ الْمَدْرِسِيَّةِ وَهُمْ يُهَنِّتُونِي؛ وَفَدَّ عَلَيَّ أَهْلُ وَطَنِي وَهُمْ يُهَنِّتُونِي بِنَيْلِ الشَّهَادَةِ الْمَدْرِسِيَّةِ) - مَا رَأَيْتُ مُسْتَفِيدًا إِلَّا أَحَاكَ (جمله صحیح است) - لَا تَنْظُرْ هَذَا التَّاجِرَ أَنْ أَوْلَادَهُ - وَهُمْ فِي مَكْتَبَةٍ - أَحْرَصُ مِنْكَ عَلَى مَصْلَحَتِهِ (لَا تَنْظُرْ أَنْ أَوْلَادَ هَذَا التَّاجِرِ - وَهُمْ فِي مَكْتَبَةٍ - أَحْرَصُ مِنْكَ عَلَى مَصْلَحَتِهِ) - نَهَضَ مُعَلِّمُهُمْ يُفِيدُ التَّلَامِذَةَ (نَهَضَ مُعَلِّمُ التَّلَامِذَةَ يُفِيدُهُمْ) - جَاءَنِي خَادِمٌ دَهْشًا (جمله صحیح است) - رَأَيْتُ مِنْبَرًا قَمْرًا (جمله صحیح است؛ و می توان گفت: رَأَيْتُ الْقَمَرَ مِنْبَرًا).

تمرین ۱۲۵ - جمله های زیر را ترکیب کنید :

- تَنَزَّهْتُ فِي حَدَائِقَ بَهِيًّا مَنْظَرُهَا (تَنَزَّهْتُ: فَعْلٌ مَاضِي بَابِ تَفَعَّلَ، مَتَكَلَّمٌ وَحَدَهُ، فَاعِلٌ آن ضَمِيرٌ بَارِزٌ «ت» فِي مَحَلِّ رَفْعٍ؛ فِي حَدَائِقَ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ مَتَعَلِّقٌ بِهِ تَنَزَّهْتُ؛ حَدَائِقَ: چُونِ غَيْرِ مَنْصَرَفٍ اسْتَفْتَحَهُ بِهَ جَايِ كَسْرِهِ فِي آن عِلَامَتِ جَرِّ اسْتَفْتَحَ بِهَيَّا: نَعْتٌ سَبَبِيٌّ اسْتَفْتَحَ بِهِ

در «اعراب و معرفه و نکره» تابع ما قبل و در «جنس و تعداد» تابع ما بعد است؛ منظر:
فاعل برای «بَهِیًّا» مرفوع؛ ها: مضافٌ الیه؛ محلاً مجرور).

- أ ما سَمِعْتُمُ الطَّائِرَ یَصیحُ فوقَ العُصنِ (أ: همزه استفهام، غیرعامل؛ ما: حرف نفی، غیرعامل؛ سَمِعْتُمُ: فعل ماضی جمع مذکر مخاطب، فاعل آن «تُم» محلاً مرفوع؛ الطائر: مفعول به، منصوب؛ یَصیحُ: فعل مضارع مفرد مذکر غایب، فاعل آن ضمیر مستتر «هو» که بر می‌گردد به «الطائر»، جمله فعلیه، حال است برای «الطائر» در محلّ نصب، فوق: ظرف مکان، منصوب، متعلّق به یَصیحُ؛ العُصن: مضافٌ الیه و مجرور).

- سَأَقْضِی حَاجَتَکَ بِالْعَهِّ ما بَلَغْتُ (س: حرف تنفیس^۱، برای آینده نزدیک است؛ أَقْضِی: فعل مضارع متکلم وحده، فاعل آن ضمیر مستتر «أنا»؛ حَاجَةٌ: مفعولٌ به، منصوب؛ ک: مضافٌ الیه محلاً مجرور؛ بِالْعَهِّ: حال برای «حَاجَةٌ»، منصوب؛ ما: اسم موصول، مفعول به برای «بَالِغَةٌ» در محلّ نصب؛ بَلَغْتُ: فعل و فاعل، صلّه «ما»، محلی از اعراب ندارد).

- هَذَا الْهَيْلَالُ بَيْنَ السُّحُبِ مُضِیئاً (هذا: اسم اشاره برای نزدیک، مبتدا محلاً مرفوع؛ الْهَيْلَالُ: عطف بیان، مرفوع؛ بَيْنَ: ظرف مکان، منصوب، متعلّق به خبر محذوف؛ السُّحُبِ: مضافٌ الیه، مجرور؛ مُضِیئاً: حال برای «الهیلال» و منصوب).

۱ - در مطلب شماره ۵۹۷، تنفیس و تسویف توضیح داده شده است.

۳۹ - تمیز

۴۷۸ - تمیز، اسم نکره جامدی است به معنی «من» که ابهام ماقبل خود را تفسیر می‌کند؛ مانند: «رَطْلٌ زَيْتًا»^۱ که «زَيْتًا» تمیز است و جنس «رطل» را توضیح می‌دهد؛ یعنی روشن می‌کند که یک رطل از چه چیزی است.

۴۷۹ - تمیز دونوع است: یکی آنچه که ابهام اسم مفرد را روشن می‌سازد؛ مانند: «رَطْلٌ عَسَلًا» و دیگری آنچه که ابهام نسبت (یعنی جمله) را روشن می‌سازد؛ مانند: «طَبْتُ نَفْسًا» (علی اکبر منک سنا).

۴۸۰ - تمیز مفرد که به آن تمیز ذات نیز می‌گویند در موارد زیر می‌آید:

- در اسمهای مقادیر که عبارتند از: مساحتها؛ مانند: «ذِرَاعٌ أَرْضًا»^۲، وزنها؛ مانند: «رَطْلٌ عَسَلًا» و کیلها؛ مانند: «مُدٌّ قَمَحًا».
- در عدد، و آن بر دو نوع است: عدد صریح؛ مانند: «عَشْرُونَ قَلَمًا» و کنایه؛ مانند: «کم کتاباً قرأت».

۴۸۱ - اسمی که پس از اسمهای مقادیر واقع می‌شود، چهار وجه دارد:

- نصب به عنوان تمیز؛ مانند: «شَبْرٌ أَرْضًا» (یک وجب - از لحاظ - زمین).
- جر به سبب اضافه؛ مانند: «شَبْرٌ أَرْضٍ» یا به سبب «من»؛ مانند: «رَطْلٌ مِنْ عَسَلٍ».
- رفع به عنوان بدل؛ مانند: «رَطْلٌ عَسَلٍ».

۱ - «رطل» واحد وزن است که در مصر برابر با ۴۵۳ گرم است (فرهنگ نوین).

۲ - ذراع مقیاس طول است از آرنج تا نوک انگشت وسط دست (حدود ۵۰ تا ۷۰ سانتیمتر). در فارسی «گز» گفته می‌شود (فرهنگ معین).

یادآوری: اگر آنچه که بر مقدار دلالت دارد به غیر تمییز اضافه شود، نصب تمییز واجب است؛ مانند: «ما فی السَّماءِ قدرٌ راحٍ سباحاً» (در آسمان به اندازه کف دستی ابر وجود ندارد. در اینجا «قدر» به «راحه» اضافه شده بنابراین «سباحاً» منصوب گردیده است).

۴۸۲- تمییزی که ابهام نسبت را تفسیر می کند به این صورت است که :

- یا منقول از فاعل است؛ مانند: «فاضن الإناء ماءً» یعنی «فاضن ماء الإناء».

- یا منقول از مفعول است؛ مانند: «حصدنا الأرض قمحاً» یعنی «حصدنا قمح الأرض».

- یا منقول از مبتدأ است؛ مانند: «هو أرجح منك عقلاً» (او از نظر عقل از تو برتر است)

یعنی «عقله أرجح من عقلك». (تمییز را در این حالتها محوّل یا منقول می گویند).

- یا منقول از چیزی نیست؛ مانند: «كفى بالموتِ واعظاً»؛ مرگ از نظر پند دهندگی و

وعظ، کافی است. (تمییز را در این حالت غیر محوّل یا غیر منقول می گویند).

یادآوری: پس از آنچه که بر تعجب دلالت دارد نیز تمییز واقع می شود؛ مانند: «ما

أجملَ الوردة زهراً» (گل از نظر شکوفه چقدر زیباست).

۴۸۳- هر گاه تمییز، منقول (محوّل) باشد، نصب آن واجب است و اگر غیر منقول

(غیرمحوّل) باشد، هم نصب آن جایز است و هم جر آن به وسیله «من»؛ مانند: «للهِ ذرّةٌ من

شهم»^۱ و «للهِ ذرّةٌ شهماً».

۱- شهم: یعنی دانا، شریف، پاکدل؛ این عبارت یک اصطلاح عربی است که در فارسی تقریباً می توان آن را چنین معنی کرد: «خدا خیرش دهد چه انسان شریف و پاکدلی است»؛ یا «برای خداست جزای عمل نیک او از آن نظر که شریف و پاکدل است»؛ یا «آفرین به او از آن نظر که شریف و پاکدل است»؛ «ذرّ» در لغت به معنی فراوانی است؛ «للهِ ذرّةٌ» یعنی «للهِ ما خرّج منه من خیر».

تمییز کنایات عدد

۴۸۴- تمییز کم استفهامیه، مفرد و منصوب است (مانند: کم کتاباً قرأتُم؟) مگر اینکه توسط یک فعل متعدی از آن جدا شده باشد که در این صورت واجب است توسط «من» مجرور گردد؛ مانند: «کم قرأتُم من کتابٍ؟».

یادآوری: وقتی که پس از کم، فعل واقع نشده باشد؛ مانند: «کم تلمیذاً فی المدرسه» یا اینکه فعل لازم آمده باشد؛ مانند: «کم طالباً ذَهَبَ الی المدرسه» یا فعل متعدی که مشغول به ضمیر «کم» شده است، آمده باشد؛ مانند: «کم کتاباً طالعته»، «کم» بنابر ابتدائیت، در محل رفع است.

همچنین بر حسب آنچه که فعل مابعدش طالب آن است، در محل نصب خواهد بود: پس اگر «کم» کنایه از مصدر باشد، مفعول مطلق است؛ مانند: «کم زیارۃ زُرْتُ» و اگر کنایه از ظرف باشد، مفعول فیه است؛ مانند: «کم یوماً سیرت» و اگر معمول برای یک فعل متعدی باشد، مفعول به است؛ مانند: «کم رجلاً اُکرمت» و اگر معمول برای یک فعل از نواسخ باشد، خبر است؛ مانند: «کم کان رفاقک» (دوستان تو چقدر بودند). همچنین اگر پیش از آن حرف جر یا مضاف آمده باشد، محلاً مجرور است؛ مانند: «بکم اشتریت ثوبک».

۴۸۵- تمییز کم خبریه به سبب اضافه «کم» به آن، مجرور است که البته جایز است با «من» هم مجرور گردد. این تمییز، غالباً «مفرد» است، ولی جایز است جمع هم باشد؛ مانند: «کم کتُب لی» (یا «کم کتاب لی» یا «کم من کتاب لی»).

یادآوری: وجوه اعراب «کم» خبریه همچون وجوه اعراب «کم» استفهامیه است.

۴۸۶- تمییز «کائین» مفرد و با «من» مجرور است؛ مانند: «کائین من رجلٍ رأیت» («کائین» را «کائی» هم نویسند).

۴۸۷ - تمییز «کذا» فقط مفرد منصوب می آید بنا بر تمییز بودن؛ مانند: «اشتریت کذا و کذا کتاباً».

۴۸۸ - عامل تمییز در تمییز مفرد، همان اسم مبهم است؛ مانند: «ذراعٌ جُوحاً» (یک ذراع پارچه پشمی) و در تمییز جمله عامل آن فعل است؛ مانند: «قَرَزْتُ بَكَ عیناً». در عبارتهای ذکر شده «جُوحاً» منصوب است به سبب «ذراعٌ» و «عیناً» منصوب است به سبب «قَرَزْتُ».

یادآوری: تقدیم تمییز بر عامل خود در هیچ شرایطی جایز نیست.

تمرین ۱۲۶ - تمییز نسبت و تمییز ذات (مفرد) را مشخص کنید:

لیسَ عندی قدرُ خَرَدَلَةٍ ذَهَباً (ذهباً تمییز مفرد) - ما فی السَّمَاءِ مقدارٌ راحَةٍ سَحَاباً (سحاباً تمییز مفرد) - أ تُضَنِّبِنِي هَمّاً وَ تُمَرِّضُنِي حَسْرَةً (همّاً و حسرة تمییز نسبت) - يُبَاعُ البَيْلَسَانُ^۲ فی غیر محلّه بضِعْفِهِ فِضَّةً (فیضة تمییز مفرد) - أَعْطِنِي عِدَادَ حَسَنَاتِي نَقُوداً (نقوداً تمییز مفرد) - ما أَرَجِحُكَ عَقْلاً (عقلاً تمییز نسبت) - أَنْتَ أَشْرَفُ القَوْمِ مَحْجِداً و أَعْرَفُهُمْ نَسَباً (مَحْجِداً و نَسَباً تمییز نسبت) - زرعنا الحَقْلُ بُرّاً و الجَبَلُ صنوبراً و الغابُ بَلُوطاً (بُرّاً - گندم - و صنوبراً و بلوطاً تمییز نسبت).

تمرین ۱۲۷ - رقمها را به اسم عدد تبدیل و غلطهای موجود را تصحیح کنید:

پوشش: كانَ عندی (۳) إِخْوَةٌ و (۸) بنات و (۹) خُدَّاماً و (۴۰) حِصَاناً و (۱۱) فرس - أِنْفُوقُ فی النَّهارِ (۱۶) قَرَشٌ - أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ السَّنَةَ (۱۲) شهر - الفرق بین السَّنَةِ الشَّمْسِیَّةِ و السَّنَةِ القَمَرِیَّةِ (۱۱) یومٌ تقریباً - السَّنَةُ فی الحِسابِ المدقَّقِ (۳۶۵) یوم و (۵) ساعات و (۴۲) دقائق.

۱- آیا مرا سنگین و گرانبار می سازی؛ آیا مرا بانده از پا در می آوری و با حسرت از من پرستاری می کنی؟

۲ - گیاهی است که در فارسی به آن آفتی یا شمشاد پیچ یا یاس کبود می گویند (معین: ماده آفتی)

پاسخ: كان عندی (۳) ثلاثة إخوة و (۸) ثمانی بنات و (۹) تسعة خدام و (۴۰) أربعون حصاناً و (۱۱) أخذ عشرَ فرساً - أنفق في النهار (۱۶) ستة عشرَ قرشاً - أما تعلم أن السنة (۱۲) اثنا عشرَ شهراً - الفرق بين السنة الشمسية و السنة القمرية (۱۱) أخذ عشرَ يوماً تقريباً - السنة في الحساب المدققي (۳۶۵) ثلاثمائة و خمسة و ستون يوماً و (۵) خمس ساعات و (۴۲) اثنان و أربعون دقيقة - كان في (۷۹) تسع و سبعين، سر أن تفتح في (۸۲) اثنتين و ثمانين.

تمرین ۱۲۸ - در عبارتهای زیر اگر اشتباهی مشاهده می کنید تصحیح کنید:

پرسش: أَخْبِرْنِي كَمْ أَقَمْتَ بِالْمَدِينَةِ مِنْ شَهْرٍ وَ كَمْ نَزَلْتَ عِنْدَنَا مِنْ يَوْمٍ - وَ كَمْ اشْتَرَيْتَ مِنْ ثَوْبٍ صُوفٍ ؟ - كَمْ مِنْ زَائِرٍ ضَافَكُمْ - كَمْ عِنْدِي كِتَابٌ لَمْ أَقْدُرْ عَلَى مَطَالَعَتِهِ لِكثْرَةِ الشَّوَاغِلِ - بِكُمْ قُرْشٌ اِبْتَعْتَ هَذَا الْقَلَمَ ؟ - فَاضِ النَّهْرُ مِنْ مَاءٍ - أَنْتَ أَكْرَمُ رِجَالاً - لِي خَاتَمٌ ذَهَبٍ - كَفَى بِالْعِلْمِ مِنْ مُرْشِدٍ.

پاسخ: أَخْبِرْنِي كَمْ شَهْرًا أَقَمْتَ بِالْمَدِينَةِ وَ كَمْ يَوْمًا نَزَلْتَ عِنْدَنَا ؟ - وَ كَمْ اشْتَرَيْتَ مِنْ ثَوْبٍ صُوفٍ ؟ (و می توان گفت: «كم ثوباً صوفياً اشتريت؟» - كم ضافكم من زائرٍ؟ (ضمن اینکه عبارت: «كم من زائرٍ ضافكم» نیز بنابر اینکه «كم» خبریه باشد، صحیح است) - كم كتابٍ عندی لم أقدرُ على مطالعته لكثرة الشواغل (یا: كم عندی كتاباً...) - بكم قرشاً ابتعت هذا القلم ؟ - فاض النهار ماءً - أنت أكرم رجلٍ (به مطلب شماره ۴۹۴ مراجعه کنید) - لی خاتم ذهباً - كفى بالعلم مُرشداً («كفى بالعلم من مُرشِدٍ» نیز درست است).

تمرین ۱۲۹ - جمله های زیر را ترکیب کنید:

- كَمْ قَبِضْتَ (كم: اسم استفهام، محلاً منصوب، مفعول به؛ قبضت: فعل ماضی مفرد مذکر مخاطب، فاعل آن ضمیر بارز «ت»، تمییز «كم» محذوف است).

- فاض فؤادی سروراً (فاض: فعل ماضی، مفرد مذکر غایب؛ فؤاد: فاعل مرفوع به ضمه مقدره که به سبب اضافه شدن به ضمیر «ی»، ضمه علامت رفع نمی تواند ظاهر بشود؛ ی: مضاف الیه، محلاً مجرور؛ سروراً: تمییز نسبت، محوّل از فاعل و منصوب).

- كَفَى بِالْمَوْتِ مِنْ وَاغِظٍ (كفى: فعل ماضی مفرد مذکر غایب، مبنی بر فتحه مقدره به معنی «إكفَى»، تاء تأنیت بر آن داخل نمی شود و لو اینکه فاعلش مؤنث باشد؛ مثلاً گفته

می‌شود: «کَفَىٰ بَهْنِدٍ شَاعِرَةً»؛ بز حرف جر زائد که متعلق ندارد؛ الموت: فاعل، لفظاً مجرور و محلاً مرفوع؛ من: حرف جر زائد؛ واعظ: تمیز نسبت، لفظاً مجرور و محلاً منصوب. ضمناً می‌توان گفت که «واعظ» حال است).

- عندي أخذَ عَشْرَ قَلَمًا (عند: ظرف مکان متعلق به محذوف، منصوب به فتحه مقدره، خبر مقدم؛ مضافٌ الیه، محلاً مجرور؛ أخذَ عَشْرَ: عدد مرکب، هر دو جزء مبنی بر فتح، مبتدای مؤخر، محلاً مرفوع؛ قَلَمًا: تمیز مفرد، منصوب)¹.

- عندكِ مِلٌّ مِنَ الْأَرْضِ ذَهَبًا (عند: ظرف مکان متعلق به محذوف، منصوب به فتحه ظاهره، خبر مقدم؛ ك: مضافٌ الیه، محلاً مجرور؛ مِلٌّ: (گنجایش): مبتدای مؤخر، مرفوع؛ الارض: مضافٌ الیه، مجرور؛ ذَهَبًا: تمیز نسبت و منصوب).

۱ - ر.ک: علی توفیق الحمد، المعجم الوافی فی النحو العربی، دارالجلیل، ص ۲۴۷.

۲ - در باره عدد و احکام آن، به کتاب «عدد در زبان عربی» تألیف این جانب از انتشارات دانشگاه شهید چمران اهواز مراجعه فرمایید. در این کتاب عدد و احکام آن به طور مفصل مورد بررسی قرار گرفته است. (مترجم)

۴۰- أفعال تفضيل

(أفعال التفضيل یا همان اسم تفضيل، صفت مشتقی است بر وزن «أفعل» که دلالت دارد بر اینکه دو چیز در یک صفت با هم مشترک هستند و یکی از آن دو نسبت به دیگری در آن صفت برتر است).

۴۸۹- أفعال تفضيل سه حالت دارد: یکی اینکه خالی از «أل» و اضافه باشد، دیگری اینکه همراه با «أل» باشد و سوم اینکه مضاف باشد.

۴۹۰- هر گاه أفعال تفضيل بدون «أل» و اضافه، و مفضلٌ عليه مجرور به حرف جر «من» باشد، لازم است مفرد و مذکر بیاید؛ مانند: «الرَّبِيعُ أَجْمَلُ مِنَ الْخَرِيفِ» و «مَرِيْمٌ أَفْضَلُ مِنَ هِنْدٍ».

یادآوری: اگر مجرور به «من»، اسم استفهام یا مضاف به اسم استفهام باشد، واجب است که بر «أفعال التفضيل» مقدم شود؛ مانند: «وَمَنْ أَنْتَ أَفْضَلُ؟» و «مِنْ غَلامٍ مَنْ أَنْتَ أَفْضَلُ؟». میان «أفعال التفضيل» و «من» فاصله ایجاد نمی شود مگر به وسیله معمول «أفعال التفضيل»؛ مانند: «أَنْتَ أَحَقُّ بِالْمِيراثِ مِنْ ذَوِي قُرْبائِكَ» (تو در ارث، از نزدیکان خود سزاوارتری) «قُرْبَى = قَرَابَة، خویشاوندی».

۴۹۱- اگر أفعال التفضيل همراه با «أل» باشد، همراه شدن آن با «من» ممتنع است و در مفرد و مثنی و جمع بودن و در مذکر و مؤنث بودن با ما قبل خود مطابقت می کند؛ مانند: «الرَّجُلانِ الْأَفْضالانِ» و «الْمِراْتانِ الْفُضْليانِ» و «المُعَلِّمونِ الْأَفْضالونِ، المُعَلِّماتِ الْفُضْلياتِ».

۴۹۲- اگر أفعال التفضيل مضاف به معرفه باشد، همراه شدن آن با «من» ممتنع، و مفرد و مذکر آوردن یا نیاوردن آن جایز است؛ مانند: «هما أَفْضَلُ النَّاسِ» یا «هما أَفْضالا النَّاسِ».

«مَرِيْمٌ أَفْضَلُ النِّسَاءِ» یا «مَرِيْمٌ فَضْلَى النِّسَاءِ». ولی اگر مضاف به نکره باشد، همراه شدن آن با «مِن» ممتنع بوده و لزوماً مفرد (و مذکر) می آید (در این صورت لازم است مضافٌ الیه با صاحب اسم تفضیل مطابق باشد)؛ مانند: «فَاطِمَةُ أَتَقَى إِمْرَأَةً» (و مانند: «الزَّيْدَانِ أَفْضَلُ رَجُلَيْنِ» و «الْمَرِيْمَاتُ أَفْضَلُ نِسَاءٍ» و «هَاتَانِ أَفْضَلُ امْرَأَتَيْنِ»).

یادآوری: در چنین حالتی واجب است که مضافٌ الیه از جنس مفضَّل باشد. به همین دلیل گفته نمی شود: «الملائكة أَفْضَلُ البَشَرِ» بلکه گفته می شود: «الملائكة أَفْضَلُ من البَشَرِ». (مثال: الزَّيْدَانِ أَفْضَلُ (یا أَفْضَلَا) رَجُلَيْنِ؛ المَرِيْمَاتُ أَفْضَلُ (یا فَضْلَى) نِسَاءٍ. در این مثال «رَجُلَيْنِ» و «نِسَاءٍ» که مضافٌ الیه هستند از جنس مفضَّل یعنی «الزَّيْدَانِ» و «المَرِيْمَاتِ» می باشند. علاوه بر این، از نظر عدد نیز چنانکه گفته شد مطابق آنها هستند).

۴۹۳- در «أَفْعَلُ التَّفْضِيلِ»، فاعل غالباً ضمیر مستتر است؛ بنابراین در عبارت «أَكْثَرُ عِلْمًا» ضمیر «هُوَ» مستتر است.

۴۹۴- اسمی که پس از «أَفْعَلُ التَّفْضِيلِ» واقع می شود، اگر در معنی فاعل باشد، به عنوان تمییز منصوب می شود؛ مانند: «أَنْتِ أَكْثَرُ عِلْمًا» یعنی «كُتِرَ عِلْمُكَ».

یادآوری: اگر فاعل قرار دادن آن در معنی، درست نباشد، با اضافه شدن أَفْعَلُ التَّفْضِيلِ به آن، مجرور می شود؛ مانند: «أَنْتِ أَفْضَلُ رَجُلٍ»؛ زیرا در این عبارت، فضل مربوط به «أَنْتِ» است؛ برای اینکه وقوع آن از «أَنْتِ» است نه از «رَجُلٍ».

تمرین ۱۳۰- اشتباهاتی را که در عبارتهای زیر می بینید، تصحیح کنید:

پوسش: العلماءُ أَجَلُّ النَّاسِ قَدْرًا - أَنْتِ أْبْرَعُ طَبِيبًا فِي الْمَدِينَةِ - هُوَ أَمْرٌ صَانِعٌ - الْمَتْنِيُّ وَ الْبَحْتَرِيُّ أْبْرَعُ الشُّعْرَاءِ - إِمْرَأَةُ الْقَيْسِ أَفْضَلُ شَاعِرًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ - أَفْضَلُ الشَّاعِرَاتِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ الْخَنْسَاءُ - الْبِحَارُ أَجْمَلُ الْمَخْلُوقَاتِ - هَذَا أَمْثَلُ تَوْجِيهًا فِي هَذِهِ الْمَسْئَلَةِ - الْبِنَاتُ الْفُضَّلَاءُ هُنَّ اللَّوَاتِي يُطِيعُونَ آبَاءَهُنَّ - الْبَقْرُ أَصْبَرُ الْأَشْيَاءِ عَلَى التَّعَبِ - الرَّسُلُ أَعْظَمُ الْأَنْبِيَاءِ.

پاسخ: العلماءُ أَجَلُ النَّاسِ قَدْرًا - أنتَ أَبْرَعُ طَبِيبٍ فِي الْمَدِينَةِ - هُوَ أَمَهْرُ صَانِعٍ - الْمُتَنَبِّئِي وَ الْبَحْتَرِي أَبْرَعُ الشُّعْرَاءِ، وَ مِي تَوَانِيمِ بَكْوَيْمِ: أْبْرَعَا الشُّعْرَاءُ - إِمْرُؤُ الْقَيْسِ أَفْضَلُ شَاعِرٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ - أَفْضَلُ الشَّاعِرَاتِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ الْخِنْسَاءُ (يَا: الْخِنْسَاءُ فَضْلِي الشَّاعِرَاتِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ) - الْبِحَارُ أَجْمَلُ الْمَخْلُوقَاتِ - هَذَا أَمْثَلُ تَوْجِيهِ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ - الْبِنَاتُ الْفُضْلِيَّاتُ هُنَّ اللَّوَاتِي يُطِغْنَ آبَاءَهُنَّ - الْبَقْرُ أَصْبَرُ مِنَ الْأَشْوَدِ عَلَى التَّعَبِ - الرَّشَلُ أَعْظَمُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ.

تمرین ۱۳۱ - جمله های زیر را ترکیب کنید:

- أنتَ أَرْجَحُ عَقْلًا مِنْ أُخَيْكَ (أنت: مبتدا، محلاً مرفوع؛ أَرْجَحُ: أَفْعَلُ التَّفْضِيلِ، خَبْر، مَرْفُوعٌ؛ عَقْلًا: تَمْيِيزٌ مَحْوَلٌ اِزْ فَاعِلٍ، مَنْصُوبٌ؛ مِنْ أُخَيْ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ مُتَعَلِّقٌ بِهِ أَرْجَحُ؛ كَ، مِضَافٌ إِلَيْهِ، مَحَلًّا مَجْرُورٌ اسْت).

- الْوَالِدَةُ أَحَنُّ عَلَى بَنِيهَا مِنْ أَيْهَمِ (الوالدة: مبتدا، مرفوع؛ أَحَنُّ: أَفْعَلُ التَّفْضِيلِ، خَبْرٌ وَ مَرْفُوعٌ، فَاعِلٌ آنَ ضَمِيرٌ مُسْتَتِرٌ «هِيَ»؛ عَلَى بَنِي: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ مُتَعَلِّقٌ بِهِ أَحَنُّ، بَنِي دَرِ اصْلِ بَنِينَ، مَلْحَقٌ بِهِ جَمْعٌ مَذْكَرٌ سَالِمٌ بُوْدَةٌ كِهْ بِهِ عَلَتْ اِضْافَةٌ شَدْنِ، «نُونٌ» آنَ حَذْفٌ كَرْدِيْدَةٌ اسْت؛ هَا: مِضَافٌ إِلَيْهِ مَحَلًّا مَجْرُورٌ؛ مِنْ: تَفْضِيلِيَّةٌ، مِنْ أَبِي: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ مُتَعَلِّقٌ بِهِ «أَحَنُّ»؛ هَمْ: مِضَافٌ إِلَيْهِ، مَحَلًّا مَجْرُورٌ).

- عَلِيٌّ وَ أَحْمَدُ أَعْظَمُ رَجُلَيْنِ (علی: مبتدا و مرفوع؛ و: حرف عطف؛ أَحْمَدُ: مَعْطُوفٌ بِهِ عَلِيٌّ وَ مَرْفُوعٌ؛ أَعْظَمُ: أَفْعَلُ التَّفْضِيلِ، خَبْرٌ وَ مَرْفُوعٌ، مِضَافٌ؛ رَجُلَيْنِ: مِضَافٌ إِلَيْهِ، مَجْرُورٌ بِهِ «يَاءٌ» چُونِ مِثْنِي اسْت، ضَمْنًا بِهِ جِهْتِ اَيْنَكِهْ مِضَافٌ إِلَيْهِ نَكْرَهْ اسْت، اِزْ جَنْسِ مَفْضَلٍ وَ اِزْ نَظَرِ عَدَدِ نِيْزِ مَطَابِقِ آنِ آمَدَه).

- إِنْ أُكْرِمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ (ان: از حروف مشبّهة بالفعل، عامل، مبنی بر فتح؛ أَكْرَمَ: أَفْعَلُ التَّفْضِيلِ، اسْمٌ اِنْ، مَنْصُوبٌ؛ كُمْ: مِضَافٌ إِلَيْهِ، مَحَلًّا مَجْرُورٌ؛ عِنْدَ: ظَرْفٌ مَكَانٍ، مُتَعَلِّقٌ بِهِ أَكْرَمَ، مَنْصُوبٌ؛ اللَّهُ: مِضَافٌ إِلَيْهِ، مَجْرُورٌ؛ اتَّقَى: أَفْعَلُ التَّفْضِيلِ، خَبْرٌ، مَرْفُوعٌ بِهِ ضَمُّهُ مَقْدَرُهُ چُونِ الْفِ قَبُولِ حَرَكْتِ نَمِي كَنْد؛ كُمْ: مِضَافٌ إِلَيْهِ، مَحَلًّا مَجْرُورٌ).

- إِنَّ الَّذِي سَمَكَ السَّمَاءَ، بَنَى لَنَا بَيْتاً دَعَائِمُهُ أَعَزُّ وَأَطْوَلُ
 إِنَّ: از حروف مشبّهة بالفعل؛ الذي: اسم إِنَّ، محلاً منصوب؛ سَمَكَ: فعل ماضی، فاعل
 آن ضمیر مستتر «هو»، صلة الذي، محلی از اعراب ندارد؛ السَّمَاءُ: مفعولٌ به، منصوب؛
 بَنَى: فعل ماضی مفرد مذکر غایب، مبنی برفتحه مقدره، فاعل آن ضمیر مستتر «هو»، خبر
 إِنَّ، محلاً مرفوع؛ لنا: جار و مجرور متعلق به «بَنَى»؛ بَيْتاً: مفعولٌ به، منصوب؛ دَعَائِمُ: جمع
 مکسر از «دَعَامَةٌ» به معنی «ستون»، مبتدا، مرفوع؛ هُنَّ مضافٌ الیه، محلاً مجرور؛ أَعَزُّ: أفعل
 التفضیل، خبر، مرفوع؛ و: حرف عطف؛ أطولُ: عطف به خبر، مرفوع؛ جمله مبتدا و خبر،
 نعت است برای «بیتاً»، در محلّ نصب، مفضّلٌ علیه نیز از کلام محذوف است).

۴۱ - فعلهای مدح و ذم

۴۹۵ - فعلهای مدح و ذم، فعلهای جامدی هستند که برای بیان مدح و ذم وضع شده اند؛ مانند: «نِعْمَ الرَّجُلُ أَخُوكَ»^۱
 - فعلهای مدح و ذم چهار تا هستند: «نِعْمَ، حَبِّدَا، بئسَ و ساءَ».

۴۹۶ - در فاعل نِعْمَ و بئسَ شرط است که :
 - معرف به «أل» جنسیه^۲ باشد، به همان صورت که در مثال آوردیم (نِعْمَ الرَّجُلُ أَخُوكَ).

- یا مضاف به چیزی باشد که در آن «أل» باشد؛ مانند: «نِعْمَ رَسُولُ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٌ».
 - (یا مضاف باشد به لفظی که مضاف است به آنچه که دارای «أل» است؛ مانند: «نِعْمَ طَالِبُ نَادِي الْكَلْبِيَّةِ عَلِيٌّ»).

۴۹۷ - فاعل «نِعْمَ و بئسَ و ساءَ» هنگامی که به وسیله یک اسم نکره ای که به عنوان تمیز منصوب است، تفسیر و بیان می شود، ضمیر واجب الاستتار خواهد بود؛ مانند: «نِعْمَ رَبِّعاً دَارُنَا». فاعل اگر به وسیله «ما» نکره به معنی «شیء» تفسیر و بیان شود نیز واجب الاستتار خواهد بود؛ مانند: «نِعْمَ مَا دَارُنَا».

۱ - نِعْمَ: فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهر؛ «الرَّجُلُ» فاعل؛ «أخوك»: مخصوص مدح، مرفوع است بنا بر اینکه مبتدای مؤخر است و جمله پیش از آن خبر مقدم، یا اینکه «أخوك» خبر است برای مبتدای واجب الحذف که تقدیر آن «هو» است، یعنی ممدوح.

۲ - «أل» جنسیه بر سر اسم نکره می آید و مفید معنی جنس مصادیق لفظ است و همه افراد آن جنس را شامل می شود.

۳ - رَبِّع: خانه چند دستگاهی، عمارت بزرگ (فرهنگ نوین، ترجمه القاموس العصری، سید مصطفی طباطبایی).

یادآوری: تقدیر عبارتهای مذکور چنین است: «نِعَمَ هُوَ رَبُّنَا دَارُنَا» یعنی: «نِعَمَ الرَّبِّ رَبُّنَا دَارُنَا» و «نِعَمَ هُوَ شَيْئاً دَارُنَا» یعنی: «نِعَمَ الشَّيْءِ شَيْئاً دَارُنَا».

جایز است که پس از «ما»، مخصوص حذف شود؛ مانند: «نِعَمًا» و با هم آمدن فاعل ظاهر و تمییز جایز نیست، بنابراین گفته نمی‌شود: «نِعَمَ الرَّبِّ رَبُّنَا».

۴۹۸- رتبه «مخصوص» این است که پس از فاعل بیاید و تقدیم آن در هر شرایطی جایز نیست.

۴۹۹- «حَبَّذَا» از «حَبَّ» که فعل ماضی است و «ذَا» که اسم اشاره است، تشکیل شده و همیشه مفرد و مذکر است اعم از اینکه اسم «مخصوص»، مذکر باشد یا مؤنث، مفرد باشد یا مثنی یا جمع؛ مانند: «حَبَّذَا الطَّالِبَانِ الْمُجْتَهِدَانِ»، «حَبَّذَا الطَّالِبَاتُ الْمُجْتَهِدَاتُ». اگر پیش از حَبَّذَا، «لا» نفی آورده شود، به فعل ذم تبدیل می‌شود؛ مانند: «لَا حَبَّذَا الْمُتَكَبِّرُ» (لا: حرف نفی؛ «حَبَّ»: فعل ماضی؛ «ذَا» اسم اشاره، فاعل، جمله «لَا حَبَّذَا» خبر مقدم در محل رفع است؛ «الْمُتَكَبِّرُ»: مخصوص ذم، مبتدای مؤخر).

تمرین ۱۳۲- فاعلها و مخصوصها ی مدح و ذم را مشخص کنید :

بِمَسْ خَلَّةٍ الْمُدَاهِنَةُ «هو» مستتر، فاعل و «المداهنة» مخصوص ذم - نِعَمَ الْحَلِيَّةِ الصِّدْقُ («الحلیة»: فاعل و «الصِّدْقُ»: مخصوص مدح) - سَاءَ غَارِسُ الْفِتَنِ أَخْوَكُ («غارس»: فاعل و «أخو»: مخصوص ذم) - حَبَّذَا فَنُّ التَّصْوِيرِ («ذَا»: فاعل و «فَنُّ» مخصوص مدح) - نِعَمَ الْبَطْلُ الْقَائِدُ («البطل»: فاعل و «القائد» مخصوص مدح) - حَبَّذَا مَغْنَمًا الْأَدَبُ («ذَا»: فاعل «الأدب»: مخصوص مدح) - نِعَمَ خَصَلَةَ الْمُرْوَةِ «هو» مستتر: فاعل و «المروءة» مخصوص مدح) - نِعَمَ الشَّابَّانِ صَدِيقَاكَ («الشَّابَّانِ»: فاعل و «صدیقان»: مخصوص مدح، «نون» در صدیقان به علت اضافه حذف شده است) - سَاءَ مَرْدًا مَرْدُ الْمُحْتَالِينَ «هو» مستتر: فاعل و «مورد» مخصوص ذم).

تمرین ۱۳۳ - اشتباهاتی را که در عبارتهای زیر وجود دارد، تصحیح کنید:

سَاءَ الصَّنِيعِ صَنِيعاً (سَاءَ الصَّنِيعِ مَشِيئِكُمْ متکبراً، یا سَاءَ صَنِيعاً صَنِيعُكُمْ؛ یا سَاءَ الصَّنِيعِ صَنِيعُكُمْ)
 - بِئْسَ عَمَلٌ عَمَلُكُمْ (بِئْسَ عَمَلًا عَمَلُكُمْ) - نَعَمْ رَأْيَا رَأْيِكُمْ (درست است) - حَبِّدَا أُخُوکَ الشَّاعِرُ
 (حَبِّدَا الشَّاعِرُ أُخُوکَ) - سَاءَ الْکَاتِبَانِ أُخُوکَ (درست است) - حَبِّدَا الْقَوْمَ قَوْمًا (حَبِّدَا قَوْمًا الْقَوْمَ)
 - بِئْسَ شُيُوخًا شُيُوخُكُمْ (درست است) - نَعَمْ الْعُقَلَاءُ عُقَلَاؤُكُمْ (درست است) - نَعَمْ قَصْرًا
 قَصْرَهُمْ (درست است) - نَعَمْ زَهْرَةٌ جَمِيلَةٌ زَهْرَةُ الرَّبِيعِ (نَعَمْ زَهْرَةٌ جَمِيلَةٌ زَهْرَةُ الرَّبِيعِ).

تمرین ۱۳۴ - جمله های زیر را ترکیب کنید :

- بِئْسَ الْمُتَقَلِّبُ مُتَقَلِّبُ الطُّغَاةِ (بِئْسَ: فعل ماضی، مبنی بر فتح؛ الْمُتَقَلِّبُ: فاعل، مرفوع؛
 مُتَقَلِّبٌ: مخصوص ذم، مبتدای مؤخر (یا خبر برای مبتدای محذوف)، مرفوع؛ الطُّغَاةُ:
 مضافٌ الیه و مجرور است).

- سَاءَ تَصَرُّفًا تَصَرُّفُ الْمُسْتَبْدِينَ (سَاءَ: فعل ماضی، مبنی بر فتح؛ فاعل آن ضمیر مستتر
 «هو»؛ تَصَرُّفًا: تمییز، منصوب؛ تَصَرَّفُ: مخصوص ذم، مبتدای مؤخر (یا خبر برای مبتدای
 محذوف)، مرفوع؛ الْمُسْتَبْدِينَ: مضافٌ الیه و مجرور است).

- نَعَمْ حَدِيقَةٌ حَدِيقَتُكُمْ (نعم: فعل ماضی، مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر مستتر «هو»؛
 حَدِيقَةٌ: تمییز، منصوب؛ حَدِيقَةٌ: مخصوص مدح، مبتدای مؤخر (یا خبر برای مبتدای
 محذوف)، مرفوع؛ کم: مضافٌ الیه و مجرور است).

- حَبِّدَا مُصْلِحًا رَسُولَ السَّلَامِ (حَبَّ: فعل ماضی، مبنی بر فتح؛ ذَا: اسم اشاره، فاعل و محلاً
 مرفوع؛ مُصْلِحًا: تمییز، منصوب؛ رَسُولٌ: مخصوص مدح مبتدای مؤخر (یا خبر برای
 مبتدای محذوف) مرفوع؛ السَّلَامِ: مضافٌ الیه و مجرور).

۴۲ - استثناء

۵۰۰ - استثناء عبارت است از خارج ساختن اسمی که پس از «إلا» و دیگر ادوات استثناء واقع شود، از حکمی که پیش از «إلا» داده شده است؛ مانند: «جاءَ التلامذةُ إلاَّ أحمك». در این عبارت «التلامذة» مستثنی منه است و «أحمك» مستثنی، که از حکم «آمدن» در مورد «التلامذة»، خارج گردیده است.

۵۰۱ - ادوات استثناء شش تا هستند که عبارتند از: «إلا، غیر، سوی، خلا، عدا و حاشا».

۵۰۱ - استثناء بر سه قسم است:

- متصل و آن استثنائی است که در آن مستثنی از جنس مستثنی منه باشد؛ مانند: «جاءَ التلامذةُ إلاَّ أحمك».

- منقطع و آن استثنائی است که در آن مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد؛ مانند: «خَضِرَ القومُ إلاَّ مواشِيَهُم».

- مفرغ و آن استثنائی است که در آن مستثنی منه محذوف باشد؛ مانند: «ما جاءَ إلاَّ أحمك».

یادآوری: کلام پیش از «إلا» در استثنای مفرغ ناقص است و معنای آن تمام نمی شود مگر به آنچه پس از «إلا» می آید و چون عامل که قبل از «إلا» آمده بدون معمول مانده است تا بتواند در ما بعد «إلا» عمل کند، به آن استثنای مفرغ گفته شده است: (یعنی فارغ از معمول؛ معمول همان مستثنی منه است).

۵۰۳ - مستثنی به «إلا» در دو جا منصوب می شود:

- وقتی که استثناء متصل موجب باشد. موجب، یعنی اینکه پیش از آن نفی یا نهی یا استفهام انکاری نیامده باشد؛ مانند: «قامَ القومُ إلاَّ واحداً».

- وقتی که استثناء منقطعِ موجب یا غیر موجب باشد؛ مانند: «ما احترقت الدارُ إلا الثياب». (موجب مانند: حضر القومُ إلا مواشيهم)

۵۰۴- وقتی که استثناء متصلِ غیر موجب باشد، مُرَجَّح است مستثنی بدل از مستثنی منه باشد، مانند: «لا يُعاقبُ اللهُ النَّاسَ إلا الأشرارَ». پس «الأشرار» بدل است از «الناس».

۵۰۵- اعراب مستثنی در استثنای مفرغ بستگی به آن چیزی دارد که ماقبل «إلا» آن را اقتضاء می کند. پس اگر ماقبل «إلا» احتیاج به مرفوع داشت، مستثنی مرفوع می شود و اگر نیاز به منصوب داشت، منصوب می شود و اگر به مجرور نیاز داشت، مجرور می شود؛ مانند: «ما نَجَحَ إلا المجتهدُ» و «ما رأيتُ إلا علياً؛ ما سلمتُ إلا على عليٍّ». استثنای مفرغ در کلام موجب ایجاد نمی شود، پس گفته نمی شود: «قام إلا المجتهد».

۵۰۶- حکم مستثنی به «غیر» و «سوی» جرّ است به سبب اضافه شدن این دو به مستثنی؛ مانند: «ما أكلتُ ثمراً غيرَ تفاحيةٍ» و خود «غیر و سوی» معرب می شوند به اعراب مستثنی به «إلا» در همه حالاتش: متصل، منقطع و مفرغ؛ مانند: «لا أقولُ غيرَ الحقِّ». (چنانکه اگر در این جمله «إلا» به کار می رفت این گونه می شد: «لا أقولُ إلا الحقِّ»).

۵۰۷- اگر «خلا، عدا، و حاشا» به عنوان فعل فرض شوند، مابعدشان به عنوان مفعول، منصوب می شود؛ مانند: «سجدَ المصلونَ خلا المريضَ» و اگر حرف جر در نظر گرفته شوند، مستثنی مجرور می شود؛ مانند: «سجدَ المصلونَ خلا المريضَ». اگر پیش از «خلا و عدا»، «ما» مصدریه آورده شود، فعل محسوب شده و نون وقایه به آنها ملحق می شود؛ مانند: «ما عدانی».

یادآوری: فاعل «خلا و عدا و حاشا» ضمیر واجب الاستتار است که واجب الاستتار بودن آن خلاف اصل است. در عبارت «ما خلا المريضَ»، «ما»، مصدریه است و مابعد آن

در تأویل به مصدرِ برگرفته از معنی «خلا»، مؤوَلٌ به اسم فاعل است؛ یعنی: «تَجَاوَزَهُمَ المَرِيضَ» به تأویل «مُتَجَاوِزِينَ المَرِيضَ» می‌باشد. اگر «خلا و عدا و حاشا» حرف جر باشند، به ماقبل خود (فعل یا شبه فعل) متعلق می‌شوند.

تمرین ۱۳۵ - انواع استثنا را در جمله های زیر مشخص کنید:

- هَلْ أَصْلَحَ الدُّنْيَا إِلَّا الْقِرْآنَ (مفْرَع) - وَفَدَّتْ الطَّلِبَةُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ إِلَّا صَدِيقَنَا يَوْسَفَ (متَّصِل) - لا يَذْهَبُ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلَى مَنْزِلِهِ إِلَّا مَنْ حَفِظَ دُرُوسَهُ (متَّصِل) - ما وَفَّيْتُ إِلَّا دِينَكَ (مفْرَع) - لَيْسَ لَكَ عَلَيَّ إِلَّا فَضْلُ الْإِرْشَادِ (مفْرَع) - كُلُّ مَا تَرَاهُ يُفْنَى إِلَّا الرُّوحَ (منقَطع) - ما عَادَ الْغَائِبُونَ إِلَّا فَرَسًا كَانَ مَعَهُمْ (منقَطع) - كُلُّ مَرْكَبٍ يَنْحَلُّ غَيْرَ النَّفْسِ (منقَطع).

تمرین ۱۳۶ - موقعیت اعرابی «غیر و سلیوی» را در عبارتهای زیر بیان کنید:

أَنْشَأْتُ مَقَالَةً غَيْرَ الَّتِي أَنْشَأْتُ الْبَارِحَةَ (نعت، منصوب) - الرَّاحِلُونَ عَادُوا إِلَى وَطَنِهِمْ سِوَى أَهْلِ الطَّمْعِ (ادات استثناء، منصوب به فتحه مقدره، مستثنی) - لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ سِوَى فَرْقٍ قَلِيلٍ (ادات استثناء مفْرَع، مستثنی، اسم ليس، مرفوع به ضمه مقدره) - ما اشْتَرَيْتُ غَيْرَ قَلَمٍ (ادات استثناء مفْرَع، مستثنی، مفعول به، منصوب به فتحه ظاهره) - لَمْ يَبْقَ وَرَاءَ هَذَا الْجِدَالِ سِوَى الْعُدْوَانِ (ادات استثناء مفْرَع، مستثنی، فاعل، مرفوع به ضمه مقدره) - ما سَعَى أَحَدٌ فِي طَلَبِ

۱ - در اینجا خلا به معنی «جاوَز» است. بنابر این «ماجاوَز» تأویل به مصدر شده، «تجاوَزَهُم» می‌شود. آنگاه با گرفتن اسم فاعل از آن، می‌شود «متجاوِزین». در نهایت تقدیر عبارت چنین است: «سَجَدَ الْمُصَلُّونَ مُتَجَاوِزِينَ المَرِيضَ» یعنی نماز گزاران همه سجده کردند در گذر (بجز) مریض. اضافه می‌نماید که ضمیر در صیغه مفرد مذکر غایب ماضی بر اساس قاعده، جایز الاستتار است یعنی می‌شود که فاعل آن یا نایب فاعل آن، اسم ظاهر باشد و ضمیری در آن مستتر نباشد بر خلاف صیغه هایی (مانند متکلمهای مضارع) که ضمیر در آنها واجب الاستتار است؛ یعنی ممکن نیست که فاعل یا نایب فاعل آنها اسم ظاهر باشد، بلکه همیشه ضمیری در آنها مستتر است. پس اینکه «خلا» یا «حاشا» یا «عدا» فاعلشان بر خلاف اصل، واجب الاستتار است، به دلیل همین مطلبی بود که توضیح داده شد.

العلم غیرُ هذا الفتی (ادات استثناء، مستثنی، بدل از احد، مرفوع) - قَدِمَتِ الْكِلَابُ سِوَى
رُعاةِ الْغَنَمِ (ادات استثناء، مستثنی، منصوب، به فتحه مقدره).

تمرین ۱۳۷ - جمله های زیر را ترکیب کنید:

- أُحِبُّ النَّاسَ جَمِيعاً ما خلا النَّمَّامِينَ (أَحِبُّ: فعل مضارع متکلم وحده، فاعل آن ضمیر
واجب الاستتار «أنا»؛ النَّاسَ: مفعولٌ به، منصوب؛ جَمِيعاً: حال برای «النَّاسَ»، منصوب؛ ما:
مصدریه؛ خلا: فعل ماضی، مبنی بر فتحه مقدره، فاعل آن ضمیر واجب الاستتار «هو» (که
واجب الاستتار بودن آن خلاف اصل است)؛ النَّمَّامِينَ: مفعولٌ به، منصوب به «باء» است.
- حَفِظُوا قَوَاعِدَ النَّحْوِ إِلَّا بَابَ الاستثناءِ (حَفِظُوا: فعل ماضی جمع مذکر غایب، فاعل آن
ضمیر «او»؛ قواعِدَ: مفعولٌ به، منصوب؛ النَّحْوِ: مضافٌ الیه، مجرور؛ إِلَّا: ادات استثناء؛
باب: مستثنی، منصوب؛ الاستثناء: مضافٌ الیه و مجرور).

- خَسِرُوا فِي الْمُقَامَرَةِ جَمِيعَ أَمْوَالِهِمْ عَدَا عَقَارَاتِهِمْ^۱ (خَسِرُوا: فعل ماضی جمع مذکر غایب،
فاعل آن ضمیر بارز «او»؛ فِي الْمُقَامَرَةِ: جار و مجرور متعلق به «خَسِرُوا»؛ جَمِيعَ: مفعولٌ
به، منصوب؛ أَمْوَالِهِمْ: مضافٌ الیه، مجرور؛ هم: مضافٌ الیه، محلاً مجرور؛ عَدَا: ادات استثناء
که اگر حرف جر باشد؛ عَقَارَاتِهِمْ: مجرور است و اگر فعل باشد منصوب؛ هم: مضافٌ الیه
و محلاً مجرور).

- الْمَحْمُومُ يَعْافُ الشَّرَابَ غَيْرَ الْبَارِدِ (المحموم: مبتدا، مرفوع؛ يَعْافُ: فعل مضارع مفرد
مذکر غایب، فاعل آن ضمیر مستتر «هو» خبر است در محلّ رفع؛ الشَّرَابَ: مفعولٌ به،
منصوب؛ غیر: نعت برای «الشَّرَابَ» منصوب، از اسمهای متوغّله در ابهام^۲ است که با
اضافه شدن به معرفه کسب تعریف نمی کند؛ الْبَارِدِ: مضافٌ الیه و مجرور).

۱- در قمار بازی، همه اموال خود را از دست دادند به غیر از منازلشان.

۲- در پاورقی پایانی تمرین ۱۲۰، به اسمهای متوغّله در ابهام اشاره شده است.

- ما ملئُ إلى أحدٍ منهم سِوَى هذا الشابِّ (ما: حرف نفی؛ ملئُ: فعل ماضی، متکلم وحده، فاعل آن ضمیر بارز «ت»؛ إلى أحدٍ: جار و مجرور متعلق به «ملئُ»؛ منهم: جار و مجرور متعلق به أحد؛ سِوَى: ادات استثناء، مستثنی، بدل از أحد، تقدیراً مجرور؛ هذا: مضافٌ الیه، محلاً مجرور؛ الشابُّ: عطف بیان «هذا» و مجرور).

- ما هو إلاَّ شیءٌ لا یعبأُ به (ما: حرف نفی شبیه به لیس که باطل از عمل شده است به سبب وجود إلاَّ که نفی آن را نقض کرده است؛ هو: مبتدا، محلاً مرفوع؛ إلاَّ: ادات حصر؛ شیءٌ: خبر، مرفوع؛ لا: حرف نفی، غیر عامل؛ یعبأُ: فعل مضارع، مفرد مذکر غایب، فاعل آن ضمیر مستتر «هو»؛ به: جار و مجرور، متعلق به «یعبأُ» جمله فعلیه، نعت برای «شیءٌ» در محل رفع [لا یعبأُ: به آن اعتنا نمی شود].

مجرورات

اسم در دو جا مجرور می شود: نخست وقتی که پس از حروف جر واقع گردد و دوم وقتی که مضافٌ الیه باشد.

۴۳ - حروف جر

۵۰۸ - حروف جر بر سه قسم اند:

- آنچه که میان اسم ظاهر و ضمیر مشترک است.

- آنچه که مخصوص اسم ظاهر است.

- آنچه که مخصوص ضمیر است.

۵۰۹ حروف جرّی که میان اسم ظاهر و ضمیر مشترک اند ، ده تا هستند که عبارتند از:
«مِنَ، اِلَى، عَنَ، عَلَى، فِی، لَامَ، بَاءَ، خَلَا، عَدَا و حَاشَا».

۵۱۰ - حروف جرّی که مخصوص اسم ظاهراند ، هشت تا هستند که عبارتند از:
«رُبَّ، مُذٌ، مُنذٌ، حَتَّى، كَ، وَاوَ قَسَمَ، تَاءَ قَسَمَ و كِی».

۵۱۱ - حرف جرّی که مخصوص ضمیر است یک حرف است و آن «لولا» است که ضمیر متصل را مجرور می کند و متعلق ندارد. (مانند: لولاك كما خلقت الأفلاك^۱).

۱- در آیه شریفه «لولا أنتم لکننا مؤمنین» (سبأ/۳۲) ، حرف جرّ «لولا» ضمیر منفصل را مجرور کرده است (به معنی اللیب ذیل کلمه «لولا» مراجعه کنید). ضمیر مجرور توسط «لولا» به عنوان مبتدای که خبرش محذوف است ، در محلّ رفع است. «لولا» حرف شبیه به زائد است که به چیزی متعلق نیست و در اسم ظاهر عمل نمی کند و اگر ◀

۵۱۲ - حروف جر، به فعل یا آنچه از فعل مشتق شده است، متعلق می شود که اگر بر وجود مطلق دلالت داشته باشد، حذف آن واجب است؛ مانند: «القَمَرُ فِي كَيْدِ السَّمَاءِ»؛ یعنی «موجودی فی کَیْدِ السَّمَاءِ»؛ (کید السَّماء = وسط آسمان).

► به مجرور آن، اسم ظاهری عطف بشود، مرفوع خواهد بود؛ مانند: «لَوْلَاكَ وَ زَيْدٌ، لَهْلَكْتُ» (مبادی العربیه، ج ۴، ص ۳۶۲).

۴۴ - اضافه

۵۱۳ - اضافه عبارت است از نسبت دادن یک اسم به اسم دیگر مانند: «کتابُ التلمیذِ». در این عبارت، «کتاب» به «تلمیذ» نسبت داده شده است. اسم اول «مضاف» و اسم دوم «مضافُ الیه» نامیده می شود.

۵۱۴ - حکم مضاف این است که از «أل» و تنوین و نون مثنی و نون جمع مذکر سالم و نون آنچه که ملحق به مثنی و جمع است^۱، خالی باشد؛ مانند: «بائعو الأهرار». مضاف به موجب عوامل پیش از خود - چنانکه اقتضا می کند - اعراب می پذیرد. اما حکم مضاف^۲ الیه این است که در هر حال مجرور باشد.

۵۱۵ - اضافه بردو نوع است: یکی معنوی که «اضافه محض» نامیده می شود و دیگری لفظی که به آن «اضافه غیر محض» می گویند.

یادآوری: به این دلیل اضافه معنوی را «اضافه محض» گفته اند که خالی از نیت انفصال است، و به این دلیل اضافه لفظی را «غیر محض» نامیده اند که دارای نیت انفصال است. پس وقتی گفته شود: «بائعُ التَّفاحِ» تقدیر انفصال آن چنین است: «بائعُ التَّفاحِ» که معنای هر دو یکی است و تنها برای تخفیف در لفظ، اضافه شده است^۳.

۱- الفاعلی که ملحق به مثنی و جمع مذکر سالم هستند فراوانند که برخی عبارتند از:

حَسَنین ، مُحَمَّدین ، أَبوین ، قَمَرین ، إثنان ، إثنان ، کِلا ، کِلتا ، عَالَمون ، عَشرون تا تَسعون ، أَهلون ، أَرْضون ، سَنون ، بَنون ، عَلیون ، أولون ، دُونون...

۲- منظور از انفصال، فک اضافه است؛ یعنی اینکه در اضافه لفظی می توان مضاف و مضافُ الیه را در حالت غیر اضافی هم در نظر گرفت؛ در این صورت مضاف عامل است و مضافُ الیه معمول آن. پس در اضافه لفظی، اضافه تنها در نظر نیست بلکه تخفیف لفظی و سبکتر کردن ترکیب کلمات هم در نظر بوده است که می توان با فک اضافه، دوباره به آن حالت برگشت. بدین سبب آن را اضافه غیر محض خوانده و گفته اند که فایده اضافه لفظی ◀

۵۱۶ - اضافه معنوی عبارت است از نسبت دادن یک اسم به اسم دیگر ، بنا بر معنی حرف جر؛ مانند: «کتابُ أُخیک»؛ یعنی «لأخیک».

اضافه لفظی عبارت است از اضافه صفت به موصوفش؛ مانند: «الخفیفُ الظلُّ»؛ یعنی «خَفَّ ظِلُّهُ».

۵۱۷ - اضافه معنوی؛ چنانچه مضافٌ الیه آن معرفه باشد ، افاده تعریف می کند؛ مانند: «کتابُ أُخیک». در این عبارت ، «کتاب» را به اینکه مال «أخیک» است شناسانده ایم؛ چنانچه مضافٌ الیه آن نکره باشد ، افاده تخصیص می کند؛ مانند: «أخوسفیر» که اخص از «أخ» به تنهایی است. از این نظر به آن اضافه معنوی گفته شده است که حروف جر در معنی آن مستتر است.

۵۱۸ - اضافه لفظی افاده تخفیف در لفظ مضاف می کند؛ زیرا به سبب اضافه ، تنوین و آنچه مانند آن است (نون مثنی و نون جمع) از مضاف حذف می شود؛ مانند: «أکیلُ الثَّمْرِ» که به جای «أکیلُ الثَّمَرِ» و «بائعو الأزهار» که به جای «بائعون الأزهار» گفته می شود و چون تخفیف مربوط به لفظ است به آن اضافه لفظی گفته شده است.

۱ - اضافه معنوی (محض)

۵۱۹ - در اضافه معنوی هر وقت مضافٌ الیه جنس مضاف باشد ، متضمن معنی «من» است؛ مانند: «خاتمُ ذهبٍ»؛ یعنی «خاتمٌ مِنْ ذَهَبٍ» ، و هر وقت مضافٌ الیه ظرفی برای مضاف باشد ، متضمن معنی «فی» است؛ مانند: «صلاةُ العصرِ»؛ یعنی «صلاةٌ فی العصرِ» ، و

▶ تخفیف است نه تعریف. اما این وضعیت در اضافه معنوی نیست؛ در این نوع اضافه ، اضافه تنها در نظر است؛ لذا به آن اضافه محض گفته اند که فایده آن تعریف یا تخصیص است.

وقتی مضافٌ الیه مالکِ مضاف باشد، متضمن معنی «لام» است؛ مانند: «کتابٌ أُخِیکَ» یعنی «کتابٌ لِأُخِیکَ».

۵۲۰- برخی اسمها هستند که چون به تنهایی نمی توانند بر یک معنای کامل دلالت داشته باشند، واجب است همواره به اسم دیگری اضافه شوند تا معنایشان کامل شود. (آنها را اسمهای دائم الاضافه می گویند).

یادآوری: اسمهایی که همواره به صورت اضافه به کار می روند (یعنی دائم الاضافه هستند) عبارت اند از: «کلّ، بعض، جمیع، مثل، شبه، غیر، سوی، کلا، کلتا، نحو، قُبالة، حذاء، ازاء، تُجاه، تَلقاء، سَبْحانَ، معاذَ، مع، سائر، لَعَمْرُ (در قسم)، ذو، ذوات، أوْلُو (جمع ذو)، أوْلات (جمع ذات از غیر لفظ خود)، بین، لدی، لدُن، عند، وَحْدَ، وَسَط وِ أی». هر اسمی که پس از این اسمها واقع شود، مجرور خواهد بود؛ مانند: «کُلُّ النَّاسِ» و «بعضُ الشَّجَرِ».

۵۲۱- جایز است «کلّ، بعض، جمیع، مع و أی» اضافه شوند ولی نه در لفظ، بلکه در نیت، که در این حالت مضافٌ الیه آنها حذف می شود و تنوین می گیرند؛ مانند: «جاؤوا جمیعاً»؛ یعنی «جمیعهم» و «ذَهَبُوا معاً»؛ یعنی «بعضُهم مع بعضی».

یادآوری: «أی» به منزله صفت است و تنها به نکره اضافه می شود. اگر پیش از آن، نکره باشد، صفت آن نکره است؛ مانند: «صَادِقْتُ رَجُلًا أیَّ رَجُلٍ» و اگر پیش از آن معرفه باشد، حال است برای آن معرفه؛ مانند: «صَادِقْتُ أَحَاکَ أیَّ فِتْی» (و اگر به مصدر اضافه شود، مفعول مطلق است؛ مانند: «أکرمتُهُ أیَّ إکرَمٍ»).

۵۲۲ - جهات ششگانه که عبارت‌اند از: «خَلْفَ، أَمَامَ، فَوْقَ، تَحْتَ، يَمِينِ (راست) شِمَالِ^۱ (چپ) و آنچه که مانند آنهاست، یعنی «دُونِ و قَبْلُ و بَعْدُ و حَسْبُ و غَيْرُ» اگر مضافٌ الیه آنها حذف شود جوازاً حالت‌های زیر را خواهند داشت:

۱ - اینکه همچون دیگر نکره‌های معرب، به صورت مُنَوَّنٌ به کار روند؛ مانند: «اللَّهُ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلِ و مِنْ بَعْدِ» یا (كُنْتُ قَبْلًا مجتهداً).

۲ - اینکه مبنی بر ضم شوند؛ مانند: «جاء قَبْلُ» یا «مِنْ قَبْلُ» (اللَّهُ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ و مِنْ بَعْدِ)^۲.

۳ - اینکه به صورت غیر مُنَوَّنٌ اعراب‌پذیرند چنان‌که گویی مضافٌ الیه ذکر شده است؛ مانند: «جِئْتُ مِنْ قَبْلِ»؛ یعنی «مِنْ قَبْلِهِ» یا «جِئْتُ قَبْلُ»؛ یعنی «قَبْلَهُ».

۲ - درباره آنچه به جمله اضافه می‌شود

۵۲۳ - بعضی از ظروف - بنابر تأویل جمله به مصدر - به جمله خبریه اضافه می‌شوند؛ مانند: «زَرْتُ صَدِيقَكَ يَوْمَ زَارَهُ الْأَعْيَانُ»؛ یعنی «يَوْمَ زِيَارَةِ الْأَعْيَانِ لَهُ».

۵۲۴ - ظروفی که واجب است به جمله خبریه اضافه شوند عبارت‌اند از: «حَيْثُ، إِذُ، لَمَّا و إِذَا» که واجب است همواره مبنی باشند؛ مانند: «نَزَلْتُ حَيْثُ التَّيَابِيعُ مُتَفَجِّرَةٌ».

۱ - شِمَالٌ و شِمَالٌ و شَمَالٌ و شَمِيلٌ و شَمُولٌ و شَمُولٌ و شَمِيلٌ به معنی بادِ شِمَالِ است و جمع آن «شِمَالَاتٌ» می‌شود. همچنین شِمَالٌ که جمع آن أَشْمَالٌ و شُمُلٌ و شَمَائِلٌ و شِمَالٌ (به همان لفظ مفرد) است، به معنی سمت چپ است. اما «شِمَالٌ» که جمع آن «شَمَائِلٌ» است، به معنی خوی و خصلت است. ضمناً شِمَالٌ معنی دیگری نیز دارد و آن جهت مقابل جنوب است از جهات ششگانه.

۲ - روم / ۴. این آیه شریفه بنا به قرائت مشهور با ضَمِّ قَبْلُ و بَعْدُ (قَبْلُ و بَعْدُ) است ولی به صورت من قَبْلُ و من بَعْدُ هم خوانده شده است که مؤلف در شماره ۱، آن را آورده است.

(«حيث» و «إذ» به جمله اسمیه و فعلیه اضافه می شوند ولی «حيث» غالباً به جمله فعلیه اضافه می شود. «إذ» غالباً به ماضی و گاهی هم به مضارع اضافه می شود. «لَمَّا و إذا» مختص جمله فعلیه هستند؛ «لَمَّا» فقط با ماضی می آید و «إذ» برای آینده است که اگر بر سر فعل ماضی بیاید در معنی آینده خواهد بود؛ مانند: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ».

۵۲۵- «مُدَّ وَ مُنَدُّ» اضافه می شوند:

- گاهی به جمله؛ مانند: «مَا رَأَيْتَهُ مُدَّ رَحْلًا».

- و گاهی به مفرد؛ مانند: «مَا رَأَيْتَهُ مُنَدُّ يَوْمِينَ».

۵۲۶- ظرفهای مبهم متصرف همچون «حين و يوم»، جایز است که به جمله اضافه شوند؛ مانند: «جِئْتُ حِينَ انْقَطَعَ الْمَطَرُ».

یادآوری: آنچه جایز است به جمله اضافه شود، معرب و مبنی بودن در آن جایز است و معمول این است که اگر به جمله فعلیه ای که در آغاز آن، فعل مبنی است، اضافه شوند، مبنی شوند؛ مانند: «عَلَى حِينَ عَاتَبْتُ الْمَشِيبَ»؛ و اگر به جمله فعلیه ای که در آغاز آن، فعل معرب است یا به جمله اسمیه، اضافه شوند، معرب می شوند؛ مانند: «عَلَى حِينَ يُعَاتَبُ الْمَشِيبَ» و (إِنِّي كَرِيمٌ عَلَى حِينَ الْكِرَامِ قَلِيلٌ).

۳- اضافه لفظی (غیر محض)

۵۲۷- اضافه لفظی وقتی است که اسم اول، صفت و اسم دوم معمول آن صفت باشد؛ مانند: اضافه اسم فاعل به مفعول خودش؛ مانند: «بَائِعُ الْخُبْزِ» و اضافه اسم مفعول به نایب فاعل خودش؛ مانند: «مَحْمُودُ السَّيْرَةِ» و اضافه صفت مشبّه به فاعل خودش؛ مانند: «الْكَرِيمُ الْأَصْلِي».

یادآوری: در اسم فاعل و اسم مفعول شرط است که به معنی حال یا آینده باشند زیرا اگر به معنی گذشته باشند، اضافه معنوی خواهند بود؛ مانند: «بارئُ الوجود».

۵۲۸- در اضافه معنوی، آوردن «أل» بر سر مضاف ممتنع است، مثلاً گفته نمی‌شود: «المالکُ البستان» اما در اضافه لفظی این امر جایز است به شرط اینکه:

- مضافُ الیه دارای «أل» باشد مانند: «أنت الطاهرُ القلب»

- یا آنچه مضافُ الیه بدان اضافه شده است دارای «أل» باشد؛ مانند: أنت الشریفُ نسبِ الأجداد^۱.

یادآوری: جایز است پس از «إذ» - هنگامی که اسم زمان همچون «حین و یوم» به آن اضافه شده باشد - جمله مضافُ الیه حذف و به جای آن تنوین آورده شود؛ مانند: «حینئذ» مضافُ الیه مفرد نیز اگر قرینه ای بر آن دلالت داشته باشد، جایز است حذف شود که در این حالت «مضاف» بر همان اعراب خود باقی می‌ماند و تنوین آن نیز حذف می‌شود؛ مانند: «حَصَدْنَا قَمَحَ و شَعِيرِ الْأَرْضِ»؛ یعنی «حَصَدْنَا قَمَحَ الْأَرْضِ و شَعِيرِ الْأَرْضِ». البته فصیح تر آن است که مضاف اولی، به اسم ظاهر و مضاف دومی به ضمیر مربوط به آن اسم ظاهر اضافه گردد؛ مانند: «حَصَدْنَا قَمَحَ الْأَرْضِ و شَعِيرَهَا».

تمرین ۱۳۸ - اضافه معنوی و اضافه لفظی را مشخص کنید:

- ناظِمُ هَذِهِ الْقَصِيدَةِ أَسْتَاذُ الشُّعْرَاءِ (ناظِمٌ هَذِهِ: اضافه لفظی؛ أَسْتَاذُ الشُّعْرَاءِ: اضافه معنوی).
- عَرَفْتُ رَجُلًا عَرِيقَ النَّسَبِ مَحْمُودَ الْخِلَالِ (عَرِيقَ النَّسَبِ: اضافه لفظی؛ مَحْمُودَ الْخِلَالِ: اضافه معنوی).
- الْمُهْتَدِي بِأَنْوَارِ الْحَقَائِقِ هُوَ إِلَى الْهُدَى أَقْرَبُ مِنَ الْمُسْتَضِي بِأَنْوَارِ الشَّمْسِ (أَنْوَارِ الْحَقَائِقِ: اضافه معنوی؛ أَنْوَارِ الشَّمْسِ: اضافه معنوی)

۱ - حالت دیگر این است که مضاف، مثنی یا جمع مذکر سالم باشد؛ مانند: «الضَّارِبَا لَصُّ عَلِيٍّ وَ أَحْمَدُ» و «الكاتبُو وحي بضعَةً».

- يروفي من أخيك صدقٌ وداو (أخيك: إضافة معنوي؛ صدقٌ لَوَاداد: إضافة معنوي؛ وداده: إضافة معنوي).

- إنَّ الفلکَ البديعَ المنظرَ ، الكثيرَ الكواكبِ يُحدِّثُكَ عن قدرة خالق الترابا و حكمته غير المتناهية (البديع المنظر: إضافة لفظي؛ الكثير الكواكب: إضافة لفظي؛ قدرة الخالق: إضافة معنوي؛ خالق البريا: إضافة معنوي؛ حكمته: إضافة معنوي؛ غير المتناهية: إضافة معنوي).

تمرین ۱۳۹ - جمله های مفیدی بسازید که در آنها اسمهای دائم الاضافه و جهات ششگانه و آنچه مانند آنهاست به کار رفته باشد و هر کدام را اعرابی بدهید که اقتضای آن است و علت آن را ذکر کنید:

- کُلُّ (مرفوع ، مبتدا) شیءٍ هالکٌ - رأیتُ بعضَ (منصوب ، مفعولٌ به) أصدقائی - جاءَ الطلابُ جميعهم (مرفوع ، تأکید) - لیسَ کَمثله (مجرور ، به سبب حرف جر) شیءٌ - یكون علی رجلًا شَبهَ (منصوب ، نعت) أخیک - صراطُ الذینَ أنعمتَ علیهم غیر (مجرور ، نعت) المغضوبِ علیهم - جاءَ القومُ سوی (منصوب به فتحه مقدره ، مستثنی) علی - ذهبَ الرجلانِ کلاهما (مرفوع ، تأکید) - قامت المرأتانِ کلتاهما (مرفوع ، تأکید) - توجَّهتُ نحوَ (منصوب ، ظرف) المدرسَةِ - جلستُ قبالةَ (منصوب ، ظرف) أستاذی - وقفتُ جِذاءَ (منصوب ، ظرف) المرأةَ - جلستُ إزاءَ (منصوب ، ظرف) الخطیبِ - إجلِسْ تُجاةَ (منصوب ، ظرف) الأستاذِ - وقفتُ تِلقاءَ (منصوب ، ظرف) الحائِطِ - سبحانَ (منصوب ، مفعول مطلق) الذی أسرى بعبده ليلًا - معاذَ (منصوب ، مفعول مطلق) الله أن أكونَ مِنَ الجاهلین - إنَّ اللهَ مَعنا (منصوب ، ظرف مکان ، متعلق به خبر محذوف است) - جاءَ أحدٌ من التلاميذِ و بقي سائرهم (مرفوع ، فاعل) - لَعَمْرُكَ (مرفوع ، مبتدا ، لام حرف قسم است) إنَّ الموتَ ما أخطأ الفتى - مررتُ برجلٍ ذی (مجرور ، صفت) علمٍ - شاهدتُ ذواتِ (منصوب ، مفعولٌ به) العلمِ - فاتقوا اللهَ یا أولى (منصوب ، منادای مضاف) الأبوابِ - جاءت أولاتُ (مرفوع ، فاعل) الفضلِ - جلستُ بینَ (منصوب ، ظرف مکان) البابِ و النافذةِ - جئتُكَ لَدی (در محل نصب ، ظرف) طلوعِ الشمسِ - زرتُكَ لَدُنْ (محلاً منصوب ، ظرف) غدوةٍ - جلستُ عندَ (منصوب ، ظرف مکان)

الباب - أشهد أن لا إله إلا الله وحده (منصوب ، حال) لا شريك له - زرعته وسط (منصوب ، مفعول به) الحقل قمحاً - قمت وسط (منصوب ، ظرف مكان) المعركة - مررت بعليّ أئ (منصوب ، حال) مهذب - أمشي خلفك (منصوب ، ظرف مكان) - قف أمامي (منصوب به فتحة مقدره ، ظرف) - الطائر فوق (منصوب ، ظرف) الشجرة - الجنة تحت (منصوب ، ظرف مكان) أقدام الأمهات - اليمين (مرفوع ، مبتدا) و الشمال (مرفوع ، عطف به مبتدا) مظلة و الطريق الوسطى هي الجادة (نهج البلاغه / ح ۱۶) - قمت دون (منصوب ، ظرف) الباب - سيح بحمد ربك قبل (منصوب ، ظرف زمان) طلوع الشمس و قبل غروبها (طه / ۱۳۰) - يلعب التلاميذ بعد المدرسة (منصوب ، ظرف زمان) - رأيت تلميذاً حسناً (مبنى بر ضم محلاً منصوب ، صفت).

تمرین ۱۴۰ - مضاف به مفرد و مضاف به جمله را مشخص کنید:

- كم من فني لا يعرف قدر العلم إلا إذا فاجأته المشاكل (قدر: مضاف به مفرد؛ إذا: مضاف به جمله).

- قصدتكم على حين خذلي الأصدقاء (حين: مضاف به جمله).

- و ما كنت أخالهم يُعرضون عن مؤاساتي بعد أن غمرتهم بفضلي (بعد: مضاف به جمله).

- بلغت المدينة يوم بلغتها أنت (يوم: مضاف به جمله).

- ما رأيته منذ أيام (منذ: مضاف به مفرد).

تمرین ۱۴۱ - جمله های زیر را ترکیب کنید:

- هلاً أعرضت عن زيارتي بعد أن زرتك مراراً (هلاً: حرف تحضيض است كه اگر بر سر

مضارع بیاید مفید تشویق به عملی است و اگر بر سر ماضی بیاید ، مفید توبیخ است؛

أعرضت: فعل ماضی مفرد مذکر مخاطب ، مبنى بر سکون ، فاعل آن ضمير بارز «ت»

مبنى بر فتح محلاً مرفوع؛ عن زیارة: جار و مجرور متعلق به «أعرضت»؛ ی: ضمير متکلم

وحده ، مضاف إليه محلاً مجرور؛ بعد: ظرف زمان ، منصوب؛ أن: حرف مصدریه؛ زرت:

فعل ماضی متکلم وحده ، فاعل آن ضمیر بارز «ت»؛ ک: مفعول به محلاً منصوب؛ مِراراً: ظرف زمان ، منصوب به فتحه ظاهر).

- اجلس حيث يجلس أخوك و أحضر إلى المنزل يوم يحضر أبوك (اجلس : فعل امر مفرد مذکر مخاطب ، فاعل آن ضمیر مستتر «أنت»؛ حيث: ظرف مکان ، مبنی بر ضم در محل نصب؛ يجلس: فعل مضارع مفرد مذکر غایب ، در محل جر مضاف الیه؛ أخو: فاعل ، مرفوع؛ ک: مضاف الیه ، محلاً مجرور؛ و: حرف عطف؛ أحضر: فعل امر ، مفرد مذکر مخاطب ، فاعل آن ضمیر مستتر «أنت»؛ إلى المنزل: جار و مجرور، متعلق به «أحضر»؛ يوم: ظرف زمان ، منصوب؛ يحضر: فعل مضارع، مفرد مذکر غایب ، در محل جر ، مضاف الیه؛ أبو: فاعل ، مرفوع به «واو»؛ ک: مضاف الیه و محلاً مجرور است).

- اجتمع بك فعرفت حينئذ مقدار عليك (اجتمعت: فعل ماضی متکلم وحده ، فاعل آن ضمیر بارز «ت»؛ بك: جار و مجرور متعلق به «اجتمعت»؛ ف: حرف عطف؛ عرفت: فعل ماضی متکلم وحده ، فاعل آن ضمیر بارز «ت»؛ حين: ظرف زمان مبهم ، منصوب؛ إذ: ظرف زمان مبنی بر سکون مقدر که به دلیل آمدن تنوین عوض از محذوف ، سکون در تقدیر است ، محلاً مجرور به اضافه ، تنوین در «إذ» ، تنوین عوض است که جانشین جمله مضاف الیه محذوف آمده است به تقدیر: اجتمعت بك فعرفت حين إذ اجتمعت مقدار عليك؛ مقدار: مفعول به منصوب؛ علم: مضاف الیه ، لفظاً مجرور؛ ک: مضاف الیه و محلاً مجرور).

توابع

گاهی اعراب کلمه به ما بعد آن سرایت می‌کند. بنابراین، آنچه متأخر است، به سبب رفع کلمهٔ ماقبل، مرفوع و به سبب نصب آن، منصوب و به سبب جرّ آن، مجرور می‌شود. آنچه را متأخر است، «تابع» و آنچه را مقدم است، «متبوع» می‌نامند. توابع چهارتا هستند که عبارتند از: **نعت، عطف، تأکید و بدل.**

۴۵ - نعت

۵۲۹ - نعت تابعی است که:

- یا صفتی از صفات خودِ منوعات را بیان می‌کند؛ مانند: «ثوبٌ ممزُوقٌ» که به آن **نعت حقیقی** می‌گویند.

- یا صفتی از صفات وابستهٔ منوعات را بیان می‌کند؛ مانند: «ثوبٌ ممزُوقٌ أطرافُهُ» که به آن **نعت سببی** می‌گویند.

یادآوری: نعت، در معارف مفید **ایضاح** است؛ مانند: «الرَّجُلُ التَّيْبِلُ» که نسبت به «الرَّجُلُ» واضحتر است و در نکرات مفید **تخصیص** است؛ مانند: «رَجُلٌ نَيْبِلٌ» که اخصّ از «رَجُلٌ» است.

۵۳۰ - نعت بر دو نوع است: **مشتق و مؤول به مشتق.**

۵۳۱ - نعت مشتق بر چهار نوع است:

۱- اسم فاعل؛ مانند: «رَجُلٌ فَاضِلٌ». (صیغۀ مبالغه از فاعل نیز در زمرهٔ این مورد است؛ مانند: رَجُلٌ عَلَامَةٌ)

۲- اسم مفعول؛ مانند: «اليومُ المشهودُ».

۳- صفت مشبَّهه؛ مانند: «شَرِيفُ النَّسَبِ». (مثلاً: «هو رجلٌ شَرِيفُ النَّسَبِ» یا: اِلْتَقَيْتُ بِرَجُلٍ شَرِيفِ النَّسَبِ)

۴- أفعال التفضيل؛ مانند: «الطَّرِيقُ الْأَقْوَمُ» (النَّبِيُّ الْأَكْرَمُ).

۵۳۲- نعت مؤوَل به مشتق **چهار نوع** است:

- اسمهای اشاره غیر مکانی؛ مانند: «صَادَقَتِ الْفَتَى هَذَا» یعنی «المشَارَ إِلَيْهِ».

- موصولی که در آغازش «أَل» باشد؛ مانند: «نَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ»؛ «الَّذِي خَلَقَ» یعنی «الخالق».

- اسم عدد؛ مانند: «رَأَيْتُ رَجَالًا ثَلَاثَةً»؛ یعنی «معدودین بهذا العدد».

- اسم منسوبٌ إليه؛ مانند: «هَذَا رَجُلٌ لِبْنَانِيٌّ»؛ یعنی «منسوبٌ إِلَى لِبْنَانَ».

۵۳۳- نعت حقیقی، در لفظ^۱ و معنی از ماقبل خود پیروی می کند و در آن ضمیر مستتری است که از نظر مفرد و مثنی و جمع، و مذکر و مؤنث، و معرفه و نکره بودن با منوع مطابقت دارد. این ضمیر توسط نعت حقیقی مرفوع می شود؛ مانند: «مَرِيْمُ الطَّاهِرَةُ» (در الطَّاهِرَةُ ضمیر مرفوع «هی» وجود دارد).

یادآوری: اگر منوع، جمع غیر عاقل باشد، نعت آن به لفظ مفرد مؤنث می آید؛ مانند: «أَعْنَابٌ مُهْدَلَةٌ» البته جایز است نعت به صورت جمع مؤنث سالم نیز بیاید؛ مانند: «أَعْنَابٌ مُهْدَلَاتٌ».

۵۳۴- نعت سببی، لفظاً (یعنی در اعراب و معرفه و نکره بودن) از ماقبل خود و معنأً (یعنی در مذکر و مؤنث و مفرد و مثنی و جمع بودن) از مابعد خود پیروی می کند، بنابراین:

- چنانچه معمول نعت سببی (یعنی همان لفظ پس از نعت که وابسته منوع و مورد توصیف نعت سببی است) همراه ضمیر منوع باشد یا مضاف به چیزی باشد که دارای

۱- منظور از لفظ، اعراب و معرفه و نکره است و منظور از معنی، افراد، تثنیه، جمع؛ و مذکر و مؤنث است.

ضمیر منعوت است، نعت سببی در اعراب و معرفه و نکره بودن از ماقبل خود و در مذکر و مؤنث بودن از ما بعد خود پیروی می کند و از نظر عدد هم همیشه مفرد می آید؛ مانند: «بُستانٌ منورَةٌ أزهارُهُ» و «يَسُوئُنِي يَوْمٌ شديدٌ هبوبٌ ريحِهِ»^۱.

- اما اگر معمول نعت سببی همراه باضمیر منعوت نباشد، حکم آن، حکم همان نعت حقیقی است؛ مانند: «بستانٌ جميلٌ الأزهارِ» (و مانند: رأيتُ رجلينِ كريمي الأبِ و رأيتُ الفتاةَ الكريمةَ النسبِ)^۲.

۵۳۵- جمله، نعت واقع نمی شود، مگر اینکه خبریه یا شبیه به جمله خبریه (یعنی شبه جمله) باشد و پس از اسم نکره بیاید تا نعت آن اسم نکره واقع شود بر مبنای تأویل آن جمله به نکره؛ مانند: «جاءَ ولدٌ يرْكُضُ» یعنی: «راکضٌ» و «جاءَ رجلٌ في سيارَةٍ». بدین مناسبت است که گفته شده است: (الجُمْلُ بعدَ التَّكْرارِ صفاتٌ).

یادآوری: اگر جمله خبریه پس از معرفه محض^۳ واقع شود حال است؛ مانند: جاءَ الولدُ يرْكُضُ یعنی «راکضاً»^۱.

۱- کتاب مبادی نوشته است: «فإذا اقترنَ بضمير المنعوت..» یعنی «هر گاه نعت سببی همراه ضمیر منعوت باشد» که درست نیست؛ زیرا در واقع آنچه در اینجا مناط بحث می تواند باشد «معمول» نعت سببی است که یا با ضمیر منعوت همراه است یا نیست نه خود نعت، چنانکه مثالها هم گویای همین مطلب است. از این رو در ترجمه خود در بالا آن را تصحیح کردیم.

۲- ممکن است این پرسش پیش آید که چرا در مثالهای «بستانٌ جميلٌ الأزهارِ» و «رأيتُ رجلينِ كريمي الأبِ» نعت از نظر معرفه و نکره، تابع ما قبل خود نیست و حال آنکه گفته شده است مانند نعت حقیقی است. پاسخ این است که در این مثالها چون ترکیب نعت با کلمه ما بعد خود به صورت اضافه لفظی است (جميلٌ الأزهار و كريمي الأب) و در اضافه لفظی هدف تخفیف است نه تعریف، لذا مضاف کسب تعریف نکرده است و معرفه به حساب نمی آید.

۳- معرفه محض در برابر معرفه غیر محض است و منظور از آن، معرفه ای است که لفظاً و معنأ معرفه باشد مانند: اسم علم، ضمیر، اسم موصول و اسم اشاره. اما معرفه غیر محض معرفه ای است که در آن علامتی باشد که آن را به نکره نزدیک کند؛ مانند معرفه به «أل» جنسیه زیرا «أل» جنسیه دلالت بر شایع بودن اسم بر همه آن جنس دارد و معنای آن عام است، از این نظر شبیه به نکره است؛ چنانکه در نکره نیز تعیین وجود ندارد، همچنین مانند معرفه به اضافه که قبل از اضافه معرفه نیست. این دو نوع معرفه (معرفه به «أل» جنسیه و معرفه به اضافه)، تنها لفظاً معرفه هستند. در ◀

۲- در بسیاری موارد مصدر به عنوان نعت به کار می رود؛ مانند: «شاهدٌ عدلٌ» یعنی «عادل» که لازم است همواره فقط به صورت مذکر به کار رود.

تمرین ۱۴۲ - مصدر را در جمله های زیر به نعتی که با منوعات مطابق باشد تبدیل کنید:

پوسش: رأيتُ في باريسَ المتاحفَ و المَشاهدَ (طيران) الشهرة - أما (هان) قرأتُ في تاريخ القَرطَجيين (شدة) عداوتهم لأهل رومية - أقمْتُ في رابية (عُلُو) أرضها (طيبة) مناخها (جودة) هواؤها. **پاسخ:** - رأيتُ في باريسَ المتاحفَ و المَشاهدَ الطائرةَ الشُّهرةَ - أما قرأتُ في تاريخ القَرطَجيين عداوتهم الشديدةَ لأهل رومية - أقمْتُ في رابيةٍ عاليةٍ أرضها طيبٌ مناخها (آب و هوا)، جيّدٌ هواؤها. تمرین ۱۴۳ - مشخص کنید هر جمله یا شبه جمله نسبت به ماقبل خود نعت است یا حال یا خبر یا چیز دیگر.

- كانت بابلٌ مُحصَّنةٌ بسُورٍ مَرِيحٌ يَلُغُ محيطُهُ ستينَ ميلاً (يَبْلُغُ... نعت برای سُور است؛ ضمناً طبق آنچه در پاورقی مربوط به مطلب شماره ۵۳۵ گفته شد، چونکه «سُور» نکره غیر محض است؛ «يَبْلُغُ» رامی توان حال آن هم در نظر گرفت) - هل رأيتُ قائداً تُحِبُّهُ جُنودُهُ مثلَ هذا القائدِ (تُحِبُّهُ... نعت برای قائداً) - إنَّ اللهَ يَرْزُقُ عبادةَ الطائعينِ (يرزُقُ: خبر إن) - عندَ

► مثال کتاب، «أل» در «الولدُ» جنسیه نیست بلکه «ولد» معین و مخصوصی مورد نظر است پس «أل» عهد است و در حکم معرفه محض می باشد. ر.ک: جامع الدروس العربیة، جزء اول، ص ۱۵۱ و ۱۵۲ و النحو الوافی، جلد ۱، ص ۱۹۲ و ۳۸۵-۳۸۶.

۱. با توجه به پاورقی پیشین که در اینجا ذکر شد، اگر جمله پس از معرفه غیر محض یا نکره غیر محض - یعنی نکره مخصّصه به اضافه یا به صفت - واقع شود، هم می تواند حال باشد هم نعت، مثال: «لَا تُخَالِطِ الرَّجُلَ يَعْمَلُ عَمَلًا السَّفَهَاءِ» چون «أل» در «الرَّجُل» جنسیه و «الرَّجُل» معرفه غیر محض است، بنابراین «يَعْمَلُ» را می توان هم حال گرفت هم نعت؛ مثال دیگر: «حَضَرَ رَجُلٌ كَرِيمٌ يُحْسِنُ إِلَى الْمُحْتَاجِ» چون «رَجُلٌ» نکره غیر محض - مخصّصه به نعت - است «يُحْسِنُ» را می توان هم حال گرفت هم نعت؛ پس هر دو وجه جایز است. به کتاب النحو الوافی، جلد ۳، ص ۴۷۲ و ۴۷۷ و ۴۷۶ - جلد ۱، ص ۱۹۴ - ۱۹۲ و جلد ۲ ص ۳۶۸ - ۳۶۷ مراجعه شود.

۲- الطائرة الشُّهرة مشهور، پر آوازه.

الأهرام صورة رأس و عُنُقٍ بارزة يُسَمِّيها التَّاسُ أبا الهول (يُسَمِّيها... نعت برای صورة؛ همچنین طبق توضیح ذیل شماره ۵۳۵، به دلیل اینکه «صورة» نكرة غير محض است، «يُسَمِّيها» را می توان حال آن هم در نظر گرفت) - كانت بابل تُدْعَى لكثرة غناها بالمدينة الذهبية غير أنَّ إنهماكها في عبادة الأصنام جَلَبَ عليها الخراب (تُدْعَى: خبر كانت؛ جَلَبَ: خبر أنَّ).

تمرین ۱۴۴ - جمله های زیر را ترکیب کنید:

- يَخْرُجُ مِنْ بَطْنِ النَخْلَةِ شَرَابٌ مُخْتَلِفَةٌ أَلْوَانُهُ (يَخْرُجُ: فعل مضارع مفرد مذکر غایب؛ مِنْ بطن: جار و مجرور متعلق به «يَخْرُجُ»؛ النخلة: مضافُ اليه، مجرور؛ شراب: فاعل، مرفوع؛ مختلفه: نعت سببی، مرفوع؛ ألوان: فاعل برای شبه فعل «مختلفه» مرفوع؛ هن: مضافُ اليه و مجرور).

- زُرْتُ قَرْيَةً نَبَّغَ فِيهَا رِجَالٌ عِظَامٌ خَدَمُوا الْعِلْمَ وَ الدِّينَ مَعًا (زرت: فعل ماضی متکلم وحده، فاعل آن ضمیر بارز «ت»؛ قرية: مفعولٌ به، منصوب؛ نبغ: فعل ماضی مفرد مذکر غایب، نعت برای «قرية»، محلاً منصوب؛ فيها: جار و مجرور متعلق به «نبغ»؛ رجال: فاعل و مرفوع؛ عظام: نعت برای «رجال»، مرفوع؛ خدّموا: فعل ماضی جمع مذکر غایب، فاعل آن ضمیر بارز «و»؛ جمله، نعت است برای «رجال» در محلّ رفع (در مورد «خدّموا» به پاورقی مربوط به مطلب شماره ۵۳۵ نگاه کنید؛ از این جهت که «خدّموا» به پاورقی نظر گرفت)؛ العلم: مفعولٌ به، منصوب؛ و: حرف عطف؛ الدّین: معطوف، منصوب؛ معاً: حال برای «العلم و الدّین»، منصوب).

- إِنَّ الْجُنُودَ الَّتِي رَافَقَتْ نَابِلْيُونَ الْاَوَّلَ لِمُحَارَبَةِ مُوسَى كَانَ عَدَدُهَا يَبْلُغُ سَبْعِمِائَةَ أَلْفٍ («إِنَّ»: از حروف مشابهة بالفعل؛ الجنود: اسم إن، منصوب؛ التي: اسم موصول، نعت، در محل نصب؛ رافقت: فعل ماضی مفرد مؤنث غایب، فاعل آن ضمیر مستتر «هی»، صلة موصول محلی از

اعراب ندارد؛ نابلیون: مفعولٌ به، منصوب؛ الاوّل: صفت، منصوب؛ لمحاربة: جار و مجرور متعلق به «راققت»؛ موسكو: مضافٌ الیه، مجرور به فتحه مقدره به جای كسره مقدره چون غیر منصرف است؛ كان: خبر إنّ؛ در محل رفع؛ عدد: اسم كان، مرفوع؛ ها: مضافٌ الیه در محل جر؛ يبلغ: فعل مضارع مفرد مذکر غایب، خبر كان در محل نصب؛ سبع: مفعولٌ به، منصوب؛ مائة: مضافٌ الیه، تمییز برای سبع، مجرور؛ ألف: مضافٌ الیه، تمییز مائة و مجرور).

- النجومُ التي تَطْلُعُ ليلاً لا تُرى نهاراً (النجومُ: مبتدا، مرفوع؛ التي: اسم موصول، نعت، در محل رفع؛ تَطْلُعُ: فعل مضارع، مفرد مؤنث غایب، فاعل آن ضمیر مستتر «هی» صلة موصول محلی از اعراب ندارد؛ ليلاً: ظرف زمان منصوب؛ لا تُرى: فعل مضارع مجهول منفی، مفرد مؤنث غایب، نایب فاعل آن ضمیر مستتر «هی» خبر، محلاً مرفوع؛ نهاراً: ظرف زمان و منصوب).

۴۶ - توکید (تأکید)

۵۳۶ - توکید که به آن «تأکید» نیز گفته می شود عبارت است از: هر تابعی که برای تثبیت متبوع خود، ذکر می شود، تأکید بر دونوع است: لفظی و معنوی.

۵۳۷ - تأکید لفظی عبارت است از تکرار همان لفظ یا مترادف آن. تأکید لفظی در اسم و ضمیر و فعل و حرف جواب و جمله واقع می شود؛ مانند: «سَقَطْتُ سَقَطْتُ بَابِلَ» (سقوط کرد سقوط کرد بابل) و «هُوَ هَوَ فَاْمَسْكُوْهُ» (او را او را بگیریدش) و «نَعَمْ نَعَمْ» (آری آری).

یادآوری: هر ضمیر متصل مرفوع یا منصوب یا مجرور، به وسیله ضمیر مرفوع منفصل مترادف آن تأکید می شود؛ مانند: «قُمْتُ اَنَا» و «رَأَيْتَكَ اَنْتَ» و «مَرَرْتُ بِهٖ هُوَ».

۵۳۸ - تأکید معنوی چنان است که:

- یا توهمی که همراه با مؤکد است را برطرف می کند؛ مانند: «جاء التلميذُ نفسه» (در اینجا این توهم هست که آیا دانش آموز خودش آمده است یا کس دیگری مثلاً فرستاده او یا نامه او یا غیر از این؟ اما کلمه تأکیدی «نفسه» این توهم را برطرف و تأکید می کند که خود دانش آموز آمده است).

- یا توهم عدم اراده کلیت و فراگیری در مؤکد را برطرف می کند؛ مانند: «جاء القومُ كلُّهم» (در اینجا این توهم هست که آیا از کلمه «قوم»، اراده همه افراد قوم شده است یا برخی از آنان؟ اما با آوردن کلمه تأکیدی «كلُّهم» معلوم و تأکید می شود که مقصود همه قوم است).

۵۳۹ - تأکید معنوی بر دو نوع است:

۱- تأکید نسبت که الفاظ آن عبارتند از: «نفس و عین».

۲- تأکید کلیت که الفاظ آن عبارتند از: «کیلا و کیلنا و کلّ و جمیع».

۵۴۰ - کلمه «نفس» و «عين» مفرد و مثنی و جمع را تأکید می کنند و به ضمیری که در مفرد و مثنی و جمع و مذکر و مؤنث بودن مطابق با مؤکد است اضافه می شوند؛ مانند: «جاءت المرأة عینها» و جایز است که به واسطه «باء» زائده مجرور شوند؛ مانند: «جاءت بنفسیه».

یادآوری: «نفس» و «عين» در تأکید مثنی و جمع به صورت «أنفس» و «أعین» جمع بسته می شوند. (مانند: جاء الرجلان أنفسهما یا أعینهما و جاء الرجال أنفسهم یا أعینهم. در مورد مثنی می توان چنین گفت: جاء الرجلان نفسهما یا عینهما، اما جمع بستن مرجح است. البته در موقع تأکید جمع، واجب است که این الفاظ جمع بسته شوند).

۵۴۱ - «کِلا» برای تأکید مثنای مذکر و «کِلتا» برای تأکید مثنای مؤنث است و باید به ضمیری که در تشبیه مطابق با مؤکد است اضافه شوند؛ مانند: «سافر أخواک کِلهما» و «رأيت أختیک کِلتیهما».

یادآوری: هرگاه «کِلا» و «کِلتا» به اسم ظاهر اضافه شوند، «الف» آنها به حال خود باقی می ماند و اعراب آن تقدیری خواهد بود؛ مانند: «جاء کِلا الرجلین» (در این صورت «کِلا» مفید تأکید نیست، بلکه در اینجا فاعل است و مرفوع به ضمه مقدره، و الرجلین مضاف الیه است و مجرور).

هرگاه «کِلا و کِلتا» به ضمیر اضافه شوند، همچون دیگر اسمهای مثنی اعراب می پذیرند (چون ملحق به مثنی هستند)؛ یعنی رفعشان با «الف» و نصب و جرشان با «یاء» است؛ مانند: «رأيت الرجلین کِلیهما».

۵۴۲ - «کل و جمیع»، آنچه را که دارای اجزاء است و می شود برخی از آن جای برخی دیگر قرار بگیرد، تأکید می کنند؛ مانند: «أمن القوم کُلهم»؛ یعنی «لا بعضهم» (نه برخی از آنان بلکه همه آنان).

تمرین ۱۴۵ - جمله های زیر را با «نفس و عین» تأکید کنید:

پرسش: قَيْصَرُ وَصَلَ هُوَ إِلَى الْأَسْكَدَرِيَّةِ فَرَأَى الْحَرْبَ قَائِمَةً عَلَى قَدَمٍ وَ سَاقٍ بَيْنَ بَطْلِيمُوسَ وَ كَيْلُوبَطْرَةَ. لَمَّا رَأَى الْقَائِدُ انْكَسَارَ قَوْمِهِ هَجَمَ عَلَى الْأَعْدَاءِ فَلَمَّا رَأَى الْجُنُبَاءَ مِنْ جُنُودِهِ شُجَاعَةً مُتَقَدِّمِهِمْ تَبِعُوهُ فَفَازُوا بِالظَّفَرِ - أَخْوَاكُ سَافَرَا هُمَا إِلَى بِلَادٍ بَعِيدَةٍ - إِنَّكَ مُتَعَافِلَاتٌ عَنْ تَهْدِيبِ أَبْنَائِكَ.

پاسخ: قَيْصَرُ وَصَلَ هُوَ نَفْسُهُ إِلَى الْأَسْكَدَرِيَّةِ فَرَأَى الْحَرْبَ قَائِمَةً عَلَى قَدَمٍ وَ سَاقٍ بَيْنَ بَطْلِيمُوسَ وَ كَيْلُوبَطْرَةَ. لَمَّا رَأَى الْقَائِدُ انْكَسَارَ قَوْمِهِ هَجَمَ هُوَ نَفْسُهُ عَلَى الْأَعْدَاءِ فَلَمَّا رَأَى الْجُنُبَاءَ أَعْيُنُهُمْ مِنْ جُنُودِهِ شُجَاعَةً مُتَقَدِّمِهِمْ تَبِعُوهُ فَفَازُوا بِالظَّفَرِ. أَخْوَاكُ سَافَرَا نَفْسَاهُمَا (يَا أَنْفُسَهُمَا) إِلَى بِلَادٍ بَعِيدَةٍ. إِنَّكَ أَعْيُنُكَ مُتَعَافِلَاتٌ عَنْ تَهْدِيبِ أَبْنَائِكَ.

تمرین ۱۴۶ - جمله های زیر را با الفاظ تأکید، مؤکد کنید:

پرسش: سَافَرَ صَدِيقُكَ - أَرْسَلْتُ الْكُتَابَيْنِ وَ الْجَرِيدَتَيْنِ - أَقْبَلَ الْأَعْيَانُ كُلَّهُمْ إِلَى مَنْتَدَى الْأَدْبَاءِ وَ خَطَبُوا - سَاعَتَا مَا حَدَّثَ لَكَ مِنَ الطَّوَارِيءِ - لَيْتَ الرِّوَايَاتِ مُفِيدَةٌ - وَاقَى الْقَوْمُ كُلَّهُمْ - أَقْبَلْتَ عُصْبَةَ الْمُتَأَدِّبِينَ.

پاسخ: سَافَرَ صَدِيقُكَ (نَفْسُهُ وَ عَيْنُهُ) - أَرْسَلْتُ الْكُتَابَيْنِ كِلَيْهِمَا وَ الْجَرِيدَتَيْنِ كِلْتَيْهِمَا - أَقْبَلَ الْأَعْيَانُ كُلَّهُمْ أَجْمَعُونَ (يَا جَمِيعَهُمْ) إِلَى مَنْتَدَى الْأَدْبَاءِ وَ خَطَبُوا كُلَّهُمْ - سَاعَتَا جَمِيعَنَا مَا حَدَّثَ لَكَ مِنَ الطَّوَارِيءِ - لَيْتَ الرِّوَايَاتِ كُلُّهَا مُفِيدَةٌ - وَاقَى الْقَوْمُ كُلَّهُمْ جَمِيعَهُمْ (يَا أَجْمَعُونَ) - أَقْبَلْتَ عُصْبَةَ الْمُتَأَدِّبِينَ كُلُّهَا.

تمرین ۱۴۷ - جمله های زیر را ترکیب کنید:

۱ - هر گاه ضمیر رفع متصل، به وسیله «نفس» و «عین» تأکید شود واجب است قبلاً با ضمیر منفصل مترادف آن تأکید گردد. بنابراین جمله «جاء نفسه» درست نیست بلکه باید گفته شود: «جاء هو نفسه». البته این امر در تأکید با غیر از «نفس» و «عین» لازم نیست چنان که گفته می شود «قوموا كلکم». همچنین اگر ضمیر متصل، منصوب یا مجرور باشد نیز چنین صورتی از تأکید لازم نیست؛ مثلاً گفته می شود: «رأيتُه عينه» و «مررتُ بهِ نفسه» (مبادی، ج ۴، مطلب شماره ۵۶۹).

- أَخَذَ الْكِبْرَاءُ كُلَّهُمْ أَجْمَعُونَ يَفْدُونَ عَلَى النَّادَى زَرَافَاتٍ وَ وُحْدَانًا (أَخَذَ: از افعال مقاربه برای شروع؛ الْكِبْرَاءُ: اسم برای فعل مقاربه، مرفوع؛ كُلُّ: تأكيد معنوی، مرفوع؛ هم: مضافٌ إليه، محلاً مجرور؛ أَجْمَعُونَ: جمع مذکر سالم، مرفوع به «واو» تأكيد معنوی؛ يَفْدُونَ: فعل مضارع جمع مذکر غایب، فاعل آن ضمیر بارز «واو»، مرفوع علامت رفع آن ثوب «نون»، خبر فعل مقاربه، در محل نصب؛ عَلَى النَّادَى: جارو مجرور متعلق به «يَفْدُونَ»؛ زَرَافَاتٍ: جمع مؤنث سالم، منصوب به عنوان حال، کسر به جای فتحه؛ و: حرف عطف؛ وَ وُحْدَانًا: عطف به «زرافات»، حال و منصوب).

- جَاءَتِ الْقَبِيلَةُ جَمْعَاءُ (جَاءَتْ: فعل ماضی مفرد مؤنث غایب؛ الْقَبِيلَةُ: فاعل مرفوع به ضمه ظاهر؛ جَمْعَاءُ: مؤنث أَجْمَعٌ، تأكيد معنوی، مرفوع).

- اسْرِعُوا كُلُّكُمْ (اسْرِعُوا: فعل امر جمع مذکر مخاطب، فاعل آن ضمیر بارز «واو»؛ كُلُّكُمْ: تأكيد معنوی برای «واو»، مرفوع؛ كُمْ: مضافٌ إليه در محل جر).

- الْكَاذِبُونَ أَنْفُسُهُمْ مُرَاؤُونَ (الكَاذِبُونَ: جمع مذکر سالم، مبتدا، مرفوع به «واو»؛ أَنْفُسُهُمْ: جمع نَفْسٍ، تأكيد معنوی، مرفوع؛ هم: مضافٌ إليه، محلاً مجرور؛ مُرَاؤُونَ: جمع مذکر سالم، اسم فاعل از باب مفاعله اصل آن «مُرَائِيُونَ» بوده است که «ياء»، حذف و ضمه آن به ما قبل منتقل شده است، مرفوع به «واو»، خبر است برای «الكَاذِبُونَ»).

۱- زَرَافَاتٍ، یعنی گروه گروه، جمع «زَرَافَةٌ» است. وَ وُحْدَانٍ، یعنی یکی یکی، جمع «واحد» است.

۴۷ - بدل

۵۴۳ - بدل عبارت است از هر تابعی که یا همان متبوع است؛ مانند: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» یا جزئی از متبوع است؛ مانند: «طَابَ أَخْوَكُ قَلْبُهُ» یا بخشی از وابسته های متبوع است؛ مانند: «أَعْجَبَنِي الْبَدْرُ بِهَاؤُهُ» (ماه درخشندگی و زیبایی اش مرا به شگفت وا داشت).

تابع، بدل نامیده می شود و متبوع، مُبَدَّلٌ منه.

یادآوری: «صِرَاطٌ» بدل کل از کل است «قَلْبُهُ» بدل بعض از کل است و «بَهَاؤُهُ» بدل اشتمال (وابسته) است، چون «بَهَاءٌ» از مشتملات (وابسته های) «بدر» است.

۵۴۴ - بدل تنها در اعراب از مُبَدَّلٌ منه پیروی می کند و در غیر آن جایز است اختلاف داشته باشد.

یادآوری: جایز است که بدل و مُبَدَّلٌ منه هر دو معرفه یا نکره یا یکی معرفه و دیگری نکره باشد، همچنین جایز است هر دو، اسم ظاهر یا ضمیر یا یکی اسم ظاهر و دیگری ضمیر و هر دو مفرد یا هر دو جمله یا یکی مفرد و دیگری جمله باشد.

هر آنچه از نوع بدل در اسمها واقع می شود در افعال و جمله نیز واقع می شود؛ مانند: «إِنْ تُصَلِّ تَسْجُدْ لِلَّهِ يَرْحَمَكَ» که «تَسْجُدْ» بدل بعض از کل از «تُصَلِّ» می باشد، زیرا «سجود» بخشی از «صلاة» است.

تمرین ۱۴۸ - انواع بدل را مشخص کرده و جمله های زیر را اعراب گذاری کنید:
- رَوَى الْمَوْرُخُ يوسيفوس اليهوديُّ إِنَّ الروماني كراؤس حين وصوله إلى اورشليم سَلَب امتعة الهيكل (يوسيفوس: بدل کل از کل؛ كراؤس: بدل کل از کل).

- يُعَجِّبُنِي الْحَاكِمُ وَدَاعَتُهُ وَانْخِفَاضُ جَانِبِهِ لِرَعِيَّتِهِ [فروتنی حاکم و شکسته نفسی او در برابر زیر دستانش مرا به تحسین و امی دارد]: (وَدَاعَتُهُ: بدل اشتمال؛ انخفاض: عطف به و داعة).

- قُلْتُ لَهُ: اِرْحَلْ عَنَّا، لَا تُقِيمَنَّ عِنْدَنَا (لَا تُقِيمَنَّ: بدل اشتمال جمله از جمله).
- اِنِّي اِلٰهٌ اَبَايْكَ اِلٰهٌ اِبْرَاهِيْمَ وَاسْحَقُ وَ يَعْقُوْبُ (اِلٰهٌ اِبْرَاهِيْمَ...: بدل کل از کل).
- عَرَفْتُ اَخَاكَ مِنْ هُوَ (من هو: بدل جمله از مفرد).

تمرین ۱۴۹ - جمله های زیر را ترکیب کنید:

- لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة لمن كان يرجو الله واليوم الآخر^۲
 (ل: برای تأکید^۳؛ قد: حرف تحقیق؛ كان فعل ناقصه؛ لكم جار و مجرور متعلق به خبر محذوف مقدم «ثابتة»؛ في رسول: جار و مجرور، حال است برای أسوة، الله: مضاف إليه، مجرور؛ أسوة: اسم كان، مرفوع؛ حسنة: صفت، مرفوع؛ لمن: جار و مجرور، بدل از «لكم»؛ كان: فعل ناقصه، ضمير مستتر «هو» اسم آن؛ يرجو: فعل مضارع مفرد مذكر غایب، فاعل آن ضمير مستتر «هو»، خبر كان، در محل نصب، جمله فعل و فاعل صلة موصول است و محلی از اعراب ندارد؛ الله: مفعول به، منصوب؛ و: حرف عطف؛ اليوم: معطوف به الله، منصوب؛ الآخر: صفت، منصوب).

- أَيُّهَا الْأَوْلَادُ خُذُوا هَذِهِ الدَّرَاهِمَ وَ اقْتَسِمُوا بَيْنَكُمْ عَشْرَتِكُمْ (أَيُّ: اسم مبهم، وُصله، منادا مبنی بر ضم؛ ها: حرف تنبيه و غیر عامل؛ الأولاد: عطف بیان، مرفوع؛ خذوا: فعل امر جمع

۱ - مؤلف مبادی، متن آیه شریفه را تغییر داده است که اصل آیه مبارکه چنین است: نَعْبُدُ الْهَيْكَلَ وَ الْاِلٰهَ اَبَايْكَ اِبْرَاهِيْمَ وَ اِسْمَاعِيْلَ وَ اِسْحٰقَ (بقره / ۱۲۳) در آیه شریفه «ابراهیم» بدل «آباء» است.

۲ - متأسفانه مؤلف مبادی، عبارت آیه شریفه را تغییر داده است که ما اصل آن را در بالا آورده ایم (احزاب / ۲۱).

۳ - گفته شده است «لام» برای قسم مقدر است (الجدول فی اعراب القرآن، محمود صافی و لینه الحمصی، ج ۱۰، ص ۲۴۸) نیز گفته شده است «لام» جواب قسم محذوف است (اعراب القرآن الکریم و بیانه، محیی الدین الدرویش ج ۷، ص ۶۲۲).

مذکر مخاطب، فاعل آن ضمیر بارز «واو»؛ هَذِهِ: اسم اشاره، مفعولٌ به محلاً منصوب؛ الدَّرَاهِمُ: عطف بیان، منصوب؛ و: حرف عطف، اِقْتَسِمُوا: فعل امر جمع مذکر مخاطب، فاعل آن ضمیر بارز «واو»؛ هَا: مفعولٌ به، محلاً منصوب؛ بَيْنَ: ظرف مکان، منصوب؛ كُمْ: مضافٌ الیه، محلاً مجرور؛ عَشْرَةَ: بدل از كُمْ، بدل کل از کل؛ كُمْ: مضافٌ الیه، در محلاً جر).

- نَفَعَنِي الْمَعْلَمُ شَرْحَهُ (نَفَعَ: فعل ماضی مفرد مذکر غایب، مبنی بر فتح؛ ن: برای وقایه است؛ ی: ضمیر متکلم وحده، مفعولٌ به محلاً منصوب؛ الْمَعْلَمُ: فاعل و مرفوع؛ شَرَحُ: بدل اشتمال از الْمَعْلَمُ؛ هُنَا مضافٌ الیه و محلاً مجرور).

- مَتَى تَأْتَانَا تُلْمِمُ بِنَا - وقتی پیش ما بیایی به دیدار ما بیایی (مَتَى: ظرف زمان، محلاً منصوب به فتحه مقدره؛ تَأْتِي: فعل شرط، مضارع مفرد مذکر مخاطب، مجزوم به حذف حرف عله «یاء» در آخر؛ فاعل آن ضمیر واجب الاستتار «أنت»؛ نَا: مفعولٌ به محلاً منصوب؛ تُلْمِمُ: فعل مضارع مفرد مذکر مخاطب، مجزوم، فاعل آن ضمیر واجب الاستتار «أنت»، بدل کل از کل برای «تَأْتِي» [بدل فعل از فعل]؛ بِنَا: مفعولٌ به محلاً منصوب).

۴۸ - عطف

۵۴۵ - عطف بر دو نوع است: عطف بیان و عطف نَسَق.

۵۴۶ - عطف بیان، تابع جامدی است که از متبوع خود مشهورتر است؛ مانند: «هذا صاحبك علي» که «علي» عطف بیان «صاحب» و از آن مشهورتر است.

یادآوری: ۱ - عطف بیان اگر متبوعش معرفه باشد آن را توضیح می دهد؛ چنانکه ملاحظه شد، و اگر متبوعش نکره باشد آن را تخصیص می دهد؛ مانند: «لَبِسْتُ ثَوْباً جُبَّةً» که «جُبَّةً» اخص از ثوب است. ۲ - آنچه که جایز است عطف بیان باشد و بتوان آن را در جای معطوف^۱ علیه قرار داد و از معطوف^۲ علیه بی نیاز باشد، جایز است بدل کل از کل نیز باشد؛ مثلاً در «هذا صاحبك علي» جایز است گفته شود: «هذا علي» که «علي» به جای «صاحبك» قرار گرفته است، همچنین می توان گفت: «هذا صاحبك» و از گفتن «علي» بی نیاز بود. اگر چنین امری ممکن نباشد، تنها عطف است و نمی تواند بدل باشد.^۱

۵۴۷ - احکام عطف بیان در رابطه با متبوعش، مثل احکام نعت حقیقی در رابطه با منوع آن است.

۵۴۸ - عطف نَسَق تابعی است که به واسطه حرف عطف، با متبوع خود در حکمی مشارکت دارد و این مشارکت یا در لفظ (یعنی اعراب) و معنی است؛ مانند: «في حَقْلِنَا تِينٌ

۱ - مانند: «يا زيد الحارث»، زیرا اگر «الحارث» را به جای «زيد» قرار دهیم آنگاه حرف ندا «يا» بر سر اسمی که معرف به «أل» است قرار می گیرد که این وضع جز در اسم جلاله ممکن نیست. همچنین مانند: «فاطمة قام ابوها زيد»، زيد را نمی توان بدل دانست چون اگر به جای «ابوها» به کار رود در آن صورت در جمله خبری، رابطه با مبتدا وجود ندارد. و مانند: «جاء الضارب الرجل زيد». در این جمله نیز اگر «زيد» به جای «الرجل» به کار رود، لفظی که دارای «ال» است (یعنی الضارب) به لفظی اضافه شده است که بدون «ال» است و این ممکن نیست.

و زیتون» یا تنها در لفظ (یعنی اعراب) است؛ مانند: «فِي حَقْلِنَا تَيْنِ لَا زَيْتُونٌ». اما در غیر اعراب جایز است با یکدیگر اختلاف داشته باشند؛ مانند: «أَبُو التَّمِيمِذِ وَأُمُّهُ».

یادآوری: ۱- عطف به ضمیر مرفوع متصل اعم از اینکه بارز باشد یا مستتر، انجام نمی شود مگر اینکه به وسیله ضمیر مرفوع منفصل مترادف آن، تأکید شود؛ مانند: «قَمْتُ أَنَا وَأُخُوكَ» یا اینکه بین ضمیر متصل و معطوف، چیزی فاصله باشد؛ مانند: «سَافَرْتُ الْيَوْمَ وَالْخَادِمُ». اما به ضمیر متصل منصوب و ضمیر منفصل، بدون این شرط می توان عطف کرد؛ مانند: «رَأَيْتَكَ وَأَبَاكَ»، «مَا قَامَ إِلَّا أَنَا وَعَمْرُو؛ إِيَّاكَ وَالْأَسَدَ» ۲- وقتی ضمیر مجرور، عطف شود، واجب است که عامل جرّ، چه حرف باشد چه اسم، تکرار شود ولو اینکه بین آنها فاصله باشد؛ مانند: «رَغَبْتُ فِيهِ وَفِي حَدِيثِهِ» (و الْقَسَمُ بَيْنِي وَبَيْنَ زَيْدٍ). «حتی» هم چنین است هرگاه با آن به مجرور عطف کنیم؛ مانند: «أَحْسِنُ إِلَى النَّاسِ حَتَّىٰ إِلَىٰ أَعْدَائِكَ».

۵۴۹- میان دو فعل که در صیغه اتفاق داشته باشند، به خاطر مناسبت، عطف ایجاد می شود؛ مانند: «تَكَلَّمْتُ وَأَجَادَ» و «يُحْيِي وَيُمِيتُ» و «قُمْ فَأَنْذِرْ».
 ۵۵۰- میان دو جمله اگر در خبریت یا انشائیت اتفاق وجود داشته باشد، عطف واقع می شود؛ مانند: «إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» (قمر / ۱): «كُلُّوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا» (اعراف / ۳۱).

تمرین ۱۵۰- عطف بیان را در جمله های زیر نشان دهید:

- أَيْ الْبَائِسِينَ: عَطْفِ الْبَيَانِ وَعَطْفِ النَّسْقِ، أَصْعَبُ عَلَيْكَ (عطف بیان و عطف النسق) - یا
 أَيُّهَا الرَّجُلُ ابْنُ الْأَشْرَافِ (الرَّجُلُ: ابْنُ الْأَشْرَافِ) - هَارُونُ الرَّشِيدُ أَهْدَىٰ إِلَىٰ كِرْلُوسَ مَلِكِ فَرَنْسَا

۱- تضاد از نوع تناسب میان الفاظ است از این رو در مثال (يُحْيِي وَيُمِيتُ)، عطف صورت گرفته است.

ساعةً بديعةً الشكل (الرشيد؛ ملك) - أي عزيزي عبدالله ويوسف أسألكما أن تحرصا على وقتكما الثمين (عبدالله و يوسف) - يا أيها العزيز أحمد إذا سافرت غداً فأبلغ أحاك تحياتي (أحمد).

تمرین ۱۵۱ - «واو» عطف را از «واو» حال در جمله های زیر تشخیص دهید:
 - لَمَّا قَرَأْتُ الْكِتَابَ وَ (عطف) طَالَعْتُهُ ظَهَرَ لِي أَنَّ خَبْرَهُ دُونَ مُخْبِرِهِ - جَارِيَتُهُمْ وَ (حال) أَنَا أَظُنُّ
 أَنِّي أَكُونُ أَوَّلَ الْفَائِزِينَ - زَحَفَ نَابِلِيونَ عَلَى الْإِنْكَلِيزِ وَ (حال) مَعَهُ وَاحِدٌ وَ سَبْعُونَ أَلْفًا - إِذَا ابْتَعَدْتُ
 عَنْكُمَا وَ (حال) أَنَا أُحِبُّكُمَا لَا يَهْتَأُ لِي عَيْشٌ - قَدَّمَ الْقَائِدُ وَ (حال) جُنُودُهُ مُكَلَّلُونَ بِالظَّفْرِ.

حرف

این باب درباره معانی حروف و وجوه کاربرد آنها در نوشتن بحث می‌کند. ما در این مبحث به آنچه برای فراگیرنده زبان عربی لازم و ضروری می‌نمود بسنده کرده و موارد نادر و استثنایی را وانهادیم؛ علاقمندان خود می‌توانند در کتابهای مبسوط نحو، آنها را مطالعه کرده و بیاموزند.

۴۹ - معانی حروف جر

۵۵۱ - «مِن»:

- برای ابتدای مکانی است؛ مانند: «خَرَجْتُ مِنَ الْمَدِينَةِ» یا ابتدای زمانی؛ مانند: «صُمْتُ مِنَ الصَّبَاحِ إِلَى الْمَسَاءِ».

- برای تبعیض است و علامت آن چنین است که می‌توان با قرار دادن کلمه «بعض» به جای آن، از آن بی‌نیاز شد؛ مانند: «أَخَذَ مِنْ تَرَابِ الْأَرْضِ»؛ (می‌توان گفت: أَخَذَ بَعْضَ تَرَابِ الْأَرْضِ - مقدار ی از خاک زمین را برداشت).

- برای بیان جنس است؛ مانند: «عِنْدِي أَسَاوِرٌ مِنْ ذَهَبٍ» (در نزد من دست بندهایی از طلاست) «مفرد آن سِوَارٌ و سُوَارٌ و أَسْوَارٌ است».

یادآوری: گاهی «مِن» زائده است؛ شرط زائده بودن «مِن» این است که یک اسم نکره توسط آن مجرور شده و پیش از آن، نفی یا نهی یا استفهام به «هل» آمده باشد؛ مانند: «مَا جَاءَ مِنْ أَحَدٍ»، (هل مِن نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي).

۵۵۲ - «إِلَى»:

- برای انتهای مکانی است؛ مانند: «ذَهَبْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ» یا انتهای زمانی؛ مانند: «صُمْتُ إِلَى الْمَسَاءِ».

- برای بیان فاعلیتِ مجرورِ خود بعد از آنچه که افادهٔ حَبِّ یا بغض می‌کند از قبیله فعل تعجب یا اسم تفضیل؛ مانند: «ما أَحَبُّ هَذَا الْمُنْظَرِ إِلَيَّ» (این منظره چقدر نزد من دوست داشتنی است).

- در معنی «لام» تخصیص است؛ مانند: «الْأَمْرُ إِلَيْكَ» یعنی «الْأَمْرُ لَكَ»^۱.

۵۵۳ - «عَنْ»:

برای مجاوزت (عبور و گذشتن) است؛ مانند: «خَرَجْتُ عَنْ تُخُومِهِمْ»؛ یعنی «عبور کردم و گذشتم از حدود آنها». (تُخُوم جمع تُخْم به معنی حد و حدود و مرز مشترک است).
- به معنی «بعد» است؛ مانند: «عَمَّا قَلِيلٍ» یعنی «بعد قلیل».
- به معنی «جانب» است که در این صورت حرف «مِنْ» بر آن داخل می‌شود؛ مانند: «و يُقِيمُ الْخِرَافَ مِنْ عَن يَمِينِهِ وَ الْجِدَاءَ مِنْ عَن شِمَالِهِ». یعنی «از جانب». (بره‌ها را از سمت راست جاگیر می‌کند و سود را از سمت چپ).

۵۵۴ - «عَلَى»:

- برای استعلاء (بالا بودن) بر مجرور خود است مانند: «صَعِدَ عَلَى الشَّجَرَةِ».
- به معنی «فی» است؛ مانند: «دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ»^۲ یعنی «فی حین غفلة».
- برای استدراک (انصراف از حکم قبلی) است؛ مانند: «لَمْ يُزْرْنَا عَلَى أَنَّا نُحِبُّهُ» (یعنی: لکن أَنَّا نُحِبُّهُ^۳. منتها ما او را دوست داریم).

۱ - یکی از معانی «إلى» ابتدا است؛ یعنی به معنی «من» است. این مطلب را ابن هشام در المغنی ذیل معانی «إلى» آورده است، بر این اساس شاید بتوانیم «إلى» را در آیه «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» (مائده/۶) به معنی «من» بدانیم.

۲- قصص / ۱۵- مؤلف مبادی آیه شریفه را تغییر داده بود که ما درست آن را نوشته ایم.

۱- لکن در این عبارت فقط برای توضیح معنای «على أن» است نه برای ساختن یک جمله نحوی که حرف استدراک لکن در آن به کار رفته باشد؛ زیرا لکن در صورتی برای استدراک به کار می‌رود که متعاطفین آن مفرد باشند نه جمله و اگر جمله باشند، لکن حرف ابتدا خواهد بود. «على أن» را می‌توانیم ترجمه کنیم: «منتها، ولی، ◀

- اسم است به معنی «فوق» که حرف جر «من» بر آن داخل می‌شود و همچنان مبنی باقی می‌ماند؛ مانند: «أَقَامَهُ مِنْ عَلَى جَنَاحِ الْهَيْكَلِ»؛ یعنی «من فوق».

۵۵۵ - «فی»:

- برای ظرفیت است چه به طور حقیقی؛ مانند: «الْخَمْرُ فِي الرَّقِّ» یا به طور مجازی؛ مانند: «نَظَرْتُ فِي الْأَمْرِ».

- برای مصاحبت (همراهی) است؛ مانند: «جَاءَ فِي مَوَكِبِهِ» (آمد با همراهانش).
- برای مقایسه است؛ مانند: «مَا تَزُوئُهُ فِي الْقِرَوَاتِ إِلَّا زَهِيدَةٌ» (ثروت او در مقایسه با دیگر ثروتها نیست، مگر مالی اندک و ناچیز).

(و مانند: «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» توبه / ۳۸ - مقایسه میان مفضول سابق و فاضل لاحق واقع می‌شود؛ بنابراین در معنی آیه می‌گوییم: کالای زندگی دنیا نسبت به آخرت، نیست مگر چیزی اندک).

- برای سببیت است؛ مانند: «حُجِسَ فِي سَرْقَةٍ».

۵۵۶ - «رُبَّ»: به معنی تقلیل است و شرط آن این است که در آغاز کلام و مجرورش نکره موصوفه و جوابش فعل ماضی باشد؛ مانند: «رُبَّ يَوْمٍ سَعِيدٍ طَلَعَ عَلَيْنَا» (چه اندک روزهای فرخنده ای که بر ما پدید آمد).

یادآوری: «ما» کافه به «رُبَّ» می‌پیوندد که آن را از عمل باز می‌دارد. اما گفته شده است که اگر در این حالت پس از آن اسم نکره آمده باشد عملش باقی می‌ماند؛ مانند: «رُبَّمَا ضَرَبَتْهُ بِسَيْفٍ صَيْقَلٍ». «رُبَّ» پس از «واو»، جوازاً حذف می‌شود و اسم پس از آن مجرور به رُبَّ باقی می‌ماند مانند: «و نَدِيمٌ تَبَّهْتُهُ».

► با آنکه، در صورتی که، با این حال، از آنجا که». هر کدام از این ترجمه‌ها در جای مناسب خودش می‌تواند به

کار برود.

«رُبَّ» متعلق ندارد چون به منزله حرف زائد است. اگر پس از آن، فعل لازم آمده باشد مجرور آن به عنوان مبتدا در محل رفع است؛ (مانند: رُبَّ خَطِيبٍ فَصِيحٍ نَبِغَ فِينَا) و اگر پس از آن فعل متعدی که مفعولی را منصوب نکرده است، آمده باشد، مجرور آن به عنوان مفعول، در محل نصب است؛ (مانند: رُبَّ رَجُلٍ صَالِحٍ لَقِيْتُ) و اگر آن فعل متعدی، مفعولی را منصوب کرده باشد، مجرور رُبَّ یا به عنوان مبتدا محلاً مرفوع است یا منصوب است از باب اشتغال؛ (مانند: «رُبَّ طَالِبٍ مُجْتَهِدٍ رَأَيْتُهُ».

۵۵۷ - معانی «کاف»:

- تشبیه؛ مانند: «ثِيَابُهُ كَالثَّلُجِ».

- تأکید و آن وقتی است که زائده باشد؛ مانند: «ليس كملته شيء»؛ یعنی: «ليس مثله شيء».

شيء».

- «ما» کافه به آن می پیوندد و آن را از عمل باز می دارد؛ (مانند: «كُنْ كَمَا أَنْتَ» و «لا

تَشْتُمِ النَّاسَ كَمَا لَا تُشْتُمُ»^۱).

۵۵۸ - معانی «لام»:

- مَلِكِيَّة؛ مانند: «الدَّارُ لَكَ» یا شِبْه مَلِكِيَّة (اختصاص)؛ مانند: «السَّرْجُ لِلْفَرَسِ».

- تعلیل؛ مانند: «وَلِيْنَاكَ لِتَعْدِلَ».

- ظرفیت؛ مانند: «كَتَبْتُهُ لُغْرَةَ نِيْسَانَ» یعنی «فِي غُرَّة».

- به معنی «بعد»؛ مانند: «كَتَبْتُهُ لِحَمْسِ خَلْوَنَ».

- برای تعجب؛ مانند: «لَلَّهِ أَنْتَ» (در شگفتی از تو).

- برای تبلیغ (رساندن)؛ مانند: «قُلْ لَهُ يَأْتِ».

- برای صیوررت (تحول) یا عاقبت؛ مانند: «لِدُّوْا لِلْمَوْتِ» (بزیاید برای مرگ).

۱- ر.ك: المعجم الوافی فی النحو العربی، علی توفیق الحمد، دارالجليل، ص ۲۳۴ - ۲۳۵.

۵۵۹ - معانی «باء»:

- إصْصاق (نزدیکی، پیوستگی)؛ مانند: «مررتُ بِهِ».
- استعانت؛ مانند: «کتبتُ بالقلم».
- مصاحبت (همراهی)؛ مانند: «خرَجَ بهم».
- متعدی ساختن؛ مانند: «ذَهَبَ به» یعنی «أَذْهَبَهُ».
- بدل؛ مانند: «لِيتَ لی به صديقاً صالحاً» (کاش دوستی صالح به جای او داشتم).
- مقابله؛ مانند: «بِعْتُهُ بِالْفِ».
- سببیه؛ مانند: «أُخِذَ بذنبه».
- تفدیه (قربان رفتن)؛ مانند: «بنفسي أنت» (قربانت گردم).
- به معنی «عن»؛ مانند: «فَأَسْأَلُ به خبيراً» (فرقان / ۵۹).
- به معنی «مع»؛ مانند: «بِعْتِكَ الثوبَ بطرازه» (لباس را با گلدوزی هایش به تو فروختم).
- زانده؛ مانند: «لستُ بذاهبٍ».

۵۶۰ - «حتی»:

«حتی» جازه به معنی «إلی» انتهائیه زمانی و مکانی (پایان در زمان و مکان) است. حکم آن چنین است که مجرور به «حتی» اسم ظاهری است که یا پایان یک چیز است یا متصل به پایان یک چیز، و مابعد آن داخل در حکم ماقبل آن نمی شود؛ مانند: «أَكَلْتُ السَّمَكَةَ حَتَّى رَأْسِهَا»، «رأس»، پایان «السَّمَكَةَ» است و داخل در حکم ماقبل (یعنی خوردن) نیست؛ یعنی «رأس» خورده نشده است. همچنین، مانند: «سِرْتُ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ»؛ «الفجر» پایان سیر است و «مَطْلَعُ» که مجرور به «حتی» است، متصل به آن است و داخل در «سیر» نیست، بلکه «سیر»، پایانش «مطلع فجر» است و در «مطلع فجر»، «سیر» ادامه نداشته است. (همچنین است: «سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» - قدر / ۵).

یادآوری: گفته نمی‌شود: «سِرْتُ الْبَارِحَةَ حَتَّى نَصَفِ اللَّيْلَ» بلکه گفته می‌شود؛ «سِرْتُ الْبَارِحَةَ إِلَى نَصَفِ اللَّيْلِ» زیرا «نصف اللیل» نه پایان «البارحة» (شب گذشته) است و نه متصل به پایان آن.

۵۶۱- «مُدُّ» و «مُنْدُ» برای ابتدای زمان است، به معنی «من» در ماضی و به معنی «فی» در زمان حاضر؛ مانند: «مَا رَأَيْتَهُ مُدَّ يَوْمَنَا» یا «مُنْدُ يَوْمَنَا».

۵۶۲- «لَوْلَا»: اگر «لولا» بر ضمیر متصل وارد شود، حرف جر است؛ مانند: «لَوْلَايَ وَ لَوْلَاكَ وَ لَوْلَاهُ» (لولاک لما خَلَقْتُ الْاَفْلاکَ)!

یادآوری: «لولا» چون حرف شبیه به زائد است به چیزی متعلق نیست و مجرور آن یا در محل جر است یا به عنوان مبتدا در محل رفع و خبرش واجب الحذف است.

۵۶۳- «کَى»: معنای «کَى» تعلیل است و تنها «ما» مصدریه و صله اش را مجرور می‌کند؛ مانند: «رَأَى الْفَتَى كَيْمَا يَصْرُفُ وَيَنْفَعُ» که «ما» و صله اش در تأویل به مصدر، مجرور است به «کَى».

تمرین ۱۵۲- جمله های مفیدی بسازید که حروف جر در آن جملات، طبق معناهایی که در درس آموختید، به کار رفته باشد.

- **مِن**: سافرتُ من مدينتي - **ابتدأى مكانى**: قرأتُ القرآنَ من العصر إلى الأذان - **ابتدأى زمانى**: رأيتُ من أصدقائى - **تبعيض**: إشتريْتُ خاتماً من ذهبٍ - **جنس**: لا تَكْتُئِبْ مِنْ كَلِمَةٍ - **زائده**.

- **إلى**: مَشَيْتُ إِلَى الْبَحْرِ - **انتهى مكانى**: صَلَّيْتُ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ - **انتهى زمانى**: هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ هَذَا - **بيان فاعليت**: الْحَكْمُ إِلَيْكَ - **تخصيص**.

- **عن**: ذَهَبَ عَنِ مَدِينَتِنَا - **مجاوزت**: عَمَّا قَرِيبٍ سُئِلْتُ نَتَائِجَ الْإِمْتِحَانِ - **به معنى بعد**: جَاءَ الْمُعَلِّمُ وَمِنْ عَنِ يَمِينِهِ إِمْرَأَتُهُ - **به معنى جانب**.
- **على**: وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفَلَكَ تُحْمَلُونَ (مؤمنون/ ٢٢) **استعلاء**: ذَهَبْتُ إِلَى الْكَلْبَةِ عَلَى الْعَجَلَةِ - **به معنى فى**: مَا جَاءَ صَدِيقِي عَلَى أَنِّي كُنْتُ رَاغِباً فِي حَضْرِهِ - **استدراك**: نَزَلَ الْخَطِيبُ مِنْ عَلَى الْمِنْبَرِ - **به معنى فوق**.

- **فى**: الْكِتَابُ فِي الْمَكْتَبَةِ - **ظرفيت حقيقى**: نَظَرْتُ فِي رَأْيِكَ - **ظرفيت مجازى**: أُدْخِلُوا فِي أُمَّمٍ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِكُمْ (اعراف/ ٣٨) - **مصاحبت**: فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ (توبه/ ٣٨) - **مقايسه**: مَاتَ فِي مَرَضِهِ - **سبب**.

- **رُبَّ**: رُبَّ وُلْدٍ صَغِيرٍ لَيْسَ لَهُ أَبٌ - **تقليل**، **رُبَّ** معنى تكثير دارد؛ مانند: «رُبَّ كَاسِيَةٍ فِي الدُّنْيَا عَارِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (پيامبر - ص ١).
- **ك**: وَجْهُهُ كَالْبَدْرِ - **تشبيه**: عَرَفْتُ الَّذِي يَكُونُ كَمِثْلِكَ - **تأكيد**: مُدْرَسُنَا نَاجِحٌ كَمَا كَانَ سَلْفُهُ - **مكفوف از عمل به سبب** «ما» كَافَهُ.

١. ر.ك: موسوعة النحو و الصرف و الاعراب تأليف اميل بديع يعقوب، ذيل «رُبَّ».

- لام: الكتاب لك - ملكيت؛ هذا الباب للحديقة - اختصاص؛ و أنزلنا إليك الذكر لتبين للناس (نحل/ ۴۴) - تعليل؛ يا ليتني قدمت لحياتي (فجر/ ۲۴) - ظرفيت؛ صوموا لرؤيته و أفطروا لرؤيته - بعد؛ لله ذرک فارساً - تعجب؛ قل للمؤمنين يغضوا من أبصارهم (نور/ ۳۰) - تبليغ؛ فالتقطه آل فرعون ليكون لهم عدواً وحزناً (قصص / ۸) - صيرورت يا عاقبت.

- بن مررت بالمدرسة - إلصاق؛ سافرت بالطائرة - استعانت؛ ذهبت إلى - مصاحبت؛ ذهب الله بنورهم (بقره / ۱۷) - متعدى ساختن؛ لا اختار بالكتاب شيئاً آخر - بدل؛ اشتريت الكتاب بمائة - مقابله؛ ضربتک بخطاءک - سببیه؛ بأبی أنت و أمی - تفديه؛ يوم تشقق السماء بالعمام (فرقان / ۲۵) - به معنی عن؛ يا نوح إهبط بسلام (هود / ۴۸) - به معنی مع؛ كفى بالله شهيداً - زائده.

- حتى: قرأت الدرس حتى آخر كلمة فيه - إلى انتهائه مكانيه؛ سلام هي حتى مطلع الفجر - إلى انتهائه زمانيه.

- مذ: ما أهملت مذ يوم الخميس - ابتدای زمان ماضی به معنی «من»؛ ما أهملت مذ يومنا - ابتدای زمان حاضر به معنی «فی».

- منذ: ما رأيت منذ يومين - ابتدای زمان ماضی به معنی «من»؛ ما قلت منذ يومنا - ابتدای زمان حاضر به معنی «فی».

- لولا: لولاك لما خلقت الأفلاك.^۱ (لولا: حرف جر زائد است و «ك» مبتدا محلاً مرفوع و خبر آن محذوف است)

۱- حدیث قدسی است که خداوند خطاب به پیامبر فرموده است: یا أحمد، لولاك لما خلقت الأفلاك و لولا علی لما خلقتک و لولا فاطمه لما خلقتكما.

- کی: جئتُ کیما أتعلّمُ - تعلیل.

تمرین ۱۵۳ - معانی حروف جر را در جمله های زیر ذکر کنید و جملات را اعراب گذاری نمایید:

- جَعَلَ أَخُوكَ يُحَدِّثُنِي حَتَّى الصَّبَاحِ (به معنی الی انتهای زمانیه) - هَذِهِ قِصَّتُهُ مِنْ مَوْلِدِهِ إِلَى وَفَاتِهِ (من: ابتدای زمانی؛ الی: انتهای زمانی) - جِئْتُكَ مُنْذُ دَعَوْتَنِي (ابتداء زمان ماضی به معنی من) - هَذَا الْقَصْرُ عَفَتْ آثَارُهُ مُنْذُ أَرْمَانٍ (ابتداء زمان ماضی به معنی من) - رَبِّي لَا تُؤَاخِذْنِي بِذَنْبِي (سببیه) - بَعَثَ الدَّارَ بِالْفِ دِينَارٍ (مقابله) - نَزَلَ عَلَيْنَا ضَيْفًا فِي مَضِيْفِنَا (علی: به معنی عند؛ فی: ظرفیت به طور حقیقی) - النَّاسُ بِالنَّاسِ وَالدُّنْيَا مَكَافَاةٌ (بدلیت) - اللَّهُ دَرَكٌ مِنْ شَجَاعٍ لَا يَهَابُ الْمَوْتَ (ل: تعجب؛ من: زانده) - الْمَوْتُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ الدُّلِّ وَالْهَوَانِ (إلی: فاعلیت مجرور؛ من: بدلیت) - أُرِيدُ أَنْ أَنْطَلِقَ بِكَ إِلَى الْحَقْلِ لِتَعِيَشَ آمِينَ (ب: مصاحبت؛ الی: انتهای مکانی؛ ل: تعلیل) - مَنْ كَانَ حَسُودًا فَأَخْرَجْهُ أَنْ يَكُونَ أَنْكَدَ النَّاسِ حِظًّا (ب: زانده) - إِنِّي لَكَارَةٌ هَذِهِ الْحَالَةَ الْمُنْكَودَةَ (ل: ابتدائی - مُزَحَلِّقَهُ) - أَنْزَلُوهُ مِنَ الْبَيْتِ جُثَّةً هَامِدَةً (ابتداء مکانی) - عَلَامٌ تُلْقَى الْكَلَامَ عَلَى عَوَاهِيهِ^۱ (عَلَى: استعلاء؛ عَلَى: تعلیل به معنی لام).

۱- عواهن: شاخه های خشک درخت خرما؛ رمی الکلام علی عواهنه: بی مقصود حرف زد.

۵۰ - حروف قسم

حروف قسم عبارتند از: «واو»، «باء» و «تاء».

۵۶۴ - «واو» اختصاص به اسم ظاهر دارد؛ مانند: «وَالسَّمَاءِ».

«تاء» اختصاص به اسم جلاله (الله) دارد؛ مانند: «تَأَلَّهِ».

«باء» بر هر آنچه که از آن اراده قسم شود؛ وارد می‌شود و در رأس حروف قسم است.

۵۶۵ - جواب قسم عبارت است از آنچه که برای اثبات یا نفی آن، قسم خورده

می‌شود؛ مانند: «وَاللَّهِ لَقَدْ فَرَّ الْجَائِي مِنَ السَّجْنِ».

یادآوری: قسم یا صریح است و آن عبارت است از لفاظی که برای قسم وضع شده

اند یا غیر صریح است و آن عبارت است از آنچه برای غیر قسم وضع شده ولی برای قسم

استعمال می‌شود؛ مانند: «عَلَىٰ عَهْدِ اللَّهِ».

۵۶۶ - اگر جواب قسم جمله اسمیه مثبت باشد، واجب است همراه با «لام» باشد؛

مانند: «وَاللَّهِ إِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ الصَّابِرِينَ» یا همراه «إِنَّ» باشد؛ مانند: «وَاللَّهِ إِنْ الْكَافِرَ هَالِكٌ» یا

همراه هر دو باشد؛ مانند: «وَاللَّهِ إِنْ الْمُؤْمِنَ لَفِي نَعِيمٍ».

۵۶۷ - اگر جواب قسم جمله فعلیه مثبت و فعل آن ماضی باشد، واجب است همراه با

«قد و لام» باشد؛ مانند: «وَاللَّهِ لَقَدْ أَحْسَنْتَ» و اگر مضارع باشد، واجب است همراه با «لام» و

«نون تأکید» باشد؛ مانند: «يَمِينًا لَأَذْهَبَنَّ».

۵۶۸ - اگر جواب قسم جمله منفی باشد - اعم از اسمیه یا فعلیه، و فعلیه اعم از ماضی

یا مضارع - یکی از حروف نفی (ما، لا، إن) بر آن داخل می‌شود؛ مانند: «وَالْقُرْآنَ إِنْ أَنْتَ

إِلَّا صَالِحٌ» و گاهی فعل مضارع با «لم و لن» مرتبط می‌شود؛ مانند: «وَاللَّهُ لَم يَصْلُوا - لَنْ يَصْلُوا - إِلَيْكَ بِضُرٍّ».

۵۶۹- اگر جواب قسم فعل طلبی باشد که صیغه آن بر طلب دلالت داشته باشد، به همین بسنده می‌شود؛ مانند: «بِعَيْشِكَ إِرْحَمَ يَتِيمًا»، همچنین است هر وقت که در جواب قسم حرفی باشد که متضمن معنی طلب باشد؛ مانند: «بِرَيْكَ هَلْ عِنْدَكَ رَافَةٌ».

یادآوری: لام رابط جواب قسم لای «لام» ابتداء و «لام» تأکید نامیده می‌شود.

۵۱ - حروف عطف

۵۷۰ - حروف عطف بر سه نوع است:

- ۱- آنچه که هر دو متعاطفین را تحت یک حکم واحد در می‌آورد که عبارتند از: «واو، فاء، ثُمَّ و حَتَّى».
- ۲- آنچه که تنها یکی از متعاطفین را برای حکم داده شده معین می‌سازد و آنها عبارتند از: «لکن، لا، بل».
- ۳- آنچه که تنها یکی از متعاطفین را به نحو ابهام برای حکم داده شده معین می‌کند، که عبارتند از: «أم و أو».

۵۷۱ - «واو» برای مطلق جمع میان متعاطفین (معطوف و معطوف علیه) به کار می‌رود؛ مانند: «قَدِمَ أبوه و أمه».

۵۷۲ - معنی «فاء» ترتیب بدون درنگ است (پی در پی بودن بدون انقطاع و فاصله)؛ مانند: «أَخَذَ الْأَوْسَطَ فَالْأَعْلَى» یعنی گرفتن «أَعْلَى» بدون تأخیر و درنگ پس از گرفتن «أَوْسَطَ» بوده است.

۵۷۳ - «ثُمَّ» برای ترتیب با درنگ و فاصله است اعم از اینکه این درنگ و انفصال طولانی باشد یا کوتاه؛ مانند: «نَزَلَ الْقَوْمُ ثُمَّ ارْتَحَلُوا».

۵۷۴ - «حَتَّى» برای تدریج است و در معطوف آن شرط است که^۱:

۱ - اگر پس از «حَتَّى» اسم مجرور باشد یا فعل مضارع منصوب به «أن» مقدره، حرف جرّ و غایت است؛ مانند: «سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» (قدر / ۵) و «لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى» (طه / ۹۱) و اگر پس از آن اسم مفرد غیر مجرور (یا اگر مجرور است جرّ آن به سبب حَتَّى نیست) آمده باشد، حرف عطف است؛ مانند: «جَاءَ الطَّلَابُ حَتَّى خَالِدٍ» یا «مَرَرْتُ بِالطَّلَابِ حَتَّى خَالِدٍ». در مثال اخیر، «خالد» به سبب حرف «باء» مجرور ◀

۱ - اسم ظاهر مفرد باشد.

۲ - جزئی از ماقبل خود باشد؛ مانند: «أَكَلْتُ السَّمَكَةَ حَتَّى رَأَسَهَا»؛ یعنی «و رأسها»، یا همچون جزئی از ماقبل خود باشد؛ مانند: «أَعْجَبَنِي الْفَتَى حَتَّى حَدِيثُهُ»؛ یعنی «و حدِيثُهُ».

۳ - نهایی برای ماقبل خود باشد چه در زیادت؛ مانند: «مَاتَ النَّاسُ حَتَّى الْأَنْبِيَاءِ» چه در نقصان؛ مانند: «زَارَكَ النَّاسُ حَتَّى الْمُتَسَوِّلُونَ» (بینویان).

یادآوری: «حَتَّى» جمله ها را به هم عطف نمی کند؛ زیرا شرط عطف به «حَتَّى» این است که مابعد آن جزئی از ماقبل آن باشد و این امر جز در مفردات نمی آید. پس اگر بعد از آن، جمله بیاید حرف ابتداء است که جمله ای با آن آغاز می شود یا حرف استیناف است. در این صورت «حَتَّى» رابط مابعد خود با ماقبل خود نیست. بنابراین اگر گفته شود: «لَمْ يَعْرِفِ التَّلْمِيذُ شَيْئاً مِنْ دُرُوسِهِ حَتَّى تَعَجَّبَ الْأُسْتَاذُ»، معنی آن چنین نیست که دانش آموز پس از تعجب استاد چیزی از درس را فرا گرفته است.

۵۷۵ - اصل در معنی «أو» برابری در حکم، میان متعاطفین است؛ مانند: «جَالِسِ

العلماء أو الزُّهَّاد» و «سِرٌّ مِثْلًا أو فَرَسَخًا».

یادآوری: «أو» برای تقسیم نیز می آید؛ مانند: «الكَلِمَةُ اسْمٌ أو فِعْلٌ أو حَرْفٌ».

► شده است نه حَتَّى. البته در چنین جملاتی بهتر است عامل جر، بر سر معطوف هم تکرار شود؛ مثلاً در این مثال گفته شود: «مررت بالطلابِ حَتَّى بخالدٍ». اگر پس از «حَتَّى» جمله آمده باشد، اعم از اینکه جمله اسمیه باشد یا فعلیه (که در فعلیه اگر فعل مضارع است باید مرفوع باشد)، «حَتَّى» حرف «ابتداء» و غیر عامل می باشد؛ مانند (قول جریر):

مَازَالَتِ الْقَتْلَى تَمُجُّ دِمَائِهَا دَجَلَةٌ حَتَّى مَاءِ دَجَلَةَ أَشْكَلُ

و مانند: «و زُلُّوا حَتَّى يَقُولُ الرَّسُولُ» (بقره / ۲۱۴).

معنی شعر جریر: پیوسته کشتگان، خونهای خود را به دجله می ریختند تا آنجا که آب دجله سرخ شده بود. توضیح: تَمُجُّ: می ریختند؛ أَشْكَلُ: آنچه با سرخی آمیخته شده است.

۵۷۶- «أم» مثل «أو» برابری حکم میان معطوف و معطوف علیه است و پس از همزه تسویه می آید؛ مانند: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» یا پس از همزه استفهام می آید؛ مانند: «أَفِي الدَّارِ أُخِي أَمْ فِي الْمَدْرَسَةِ».

«أم» برای إضراب^۱ به معنی «بل» نیز به کار می رود؛ مانند: «هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ يَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ» (رعد / ۱۶).

یادآوری: وقتی امکان اشتباه و ابهامی وجود نداشته باشد، همزه تسویه حذف می شود؛ مانند: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ جَاءَ أَمْ لَمْ يَجِئْ». جمله پس از «أم» تأویل به مصدر می شود و به عنوان مبتدا در محل رفع است. تأویل در عبارت مذکور چنین است: «سَوَاءٌ مَجِيئُهُ وَ عَدْمُهُ».

۵۷۷- حرف «لا» آنچه را که از معطوف نفی می شود برای معطوف علیه اثبات می کند و شرط عطف به «لا» این است که معطوف و معطوف علیه هر دو مفرد بوده و پیش از آن مثبت باشد؛ مانند: «هُوَ كَاتِبٌ لَا شَاعِرٌ» یا اینکه پیش از آن «أمر» باشد مانند: «تُحَدِّ هَذَا لَا ذَاكَ».

۵۷۸- حرف «بل» حکم را از ما قبل سلب می کند و برای ما بعد قرار می دهد و آن:
- برای «إضراب» است، هرگاه پس از کلام مثبت یا امر باشد؛ مانند: «قَطِفَتِ الْأَرْهَارَ بِلِ الْأُمَامَ».

- برای «استدراک» (منصرف شدن از کلام سابق و توجه نمودن به کلام لاحق) است هرگاه پس از نفی و نهی باشد؛ مانند: «لَا تَقْطِفِ هَذِهِ التُّفَّاحَةَ بَلِ اقْطِفِ تِلْكَ».

۱- إضراب، یعنی ابطال حکم سابق و اثبات حکم جدید.

۵۷۹- «لکن» برای استدراک است و حکم آن، حکم «بل» در إضراب است. شرط عطف به «لکن» این است که معطوف و معطوف^۲ علیه هر دو مفرد باشند و پیش از آن نفی یا نهی آمده باشد و «واو» همراه آن نباشد؛ مانند: «مَا قَطَفَ الْأَهَارَ لَكِنِ الْأَثْمَارَ» و اگر یکی از این دو شرط نباشد، حرف ابتدا خواهد بود نه عطف.

۵۲ - حرف استفهام و جواب و نفی و ردع (انکار و بازداشتن)

۵۸۰ - همزه استفهام بر جمله های فعلیه و اسمیه چه مثبت و چه منفی داخل می شود؛ مانند: «لَأَنْتَ فَعَلْتَ ذَلِكَ؟» و «أَلَمْ تَفْهَمْ؟».

یادآوری: همزه استفهام در هر شرایطی در آغاز کلام واقع می شود حتی بر حرف عطف هم مقدم می شود؛ مانند: «أَوْلَمْ يَأْتُوا؟» و حکم آن چنین است که مسؤولٌ عنه با وجود حالات مختلفِ إعرابی، پس از آن می آید؛ مانند: «أَرَاكِباً جِئْتَ أَمْ مَاشِياً؟».

۵۸۱ - «هَلْ» بر جمله مثبت داخل می شود؛ مانند: «هَلْ عَادَ الْخَائِبُ؟» و «هَلْ السَّمَاءُ غَائِمَةٌ».

۵۸۲ - حروف جواب عبارتند از: «نَعَمْ و بَلَى و لا».

۵۸۳ - «نَعَمْ» پس از خبر و استفهام واقع می شود و ماقبل خود را در نفی و ایجاب پیروی می کند؛ مانند: «أَمَاطَلَعَتِ الشَّمْسُ؟ نَعَمْ»؛ یعنی «ما طَلَعَتْ» (آیا خورشید طلوع نکرده است؟ آری! طلوع نکرده است، و مانند: «أَقَامَ زَيْدٌ؟ نَعَمْ: آیا زید برخاسته است؟ آری! برخاسته است».

۵۸۴ - «بَلَى» پس از نفی واقع می شود و معنی نفی را ایجابی می کند مانند: «أَمَاصَحَّتِ السَّمَاءُ؟ «بَلَى»؛ یعنی «صَحَّتْ» (آیا آسمان صاف نشده است؟ بلی! صاف شده است. صَحَّتْ از «صَحُو» است یعنی صاف و آفتابی). ولی «لا» معنی مثبت را منفی می کند؛ مانند: «صَحَّتِ السَّمَاءُ؟ «لا»؛ یعنی «ما صَحَّتْ» (آسمان صاف شده است؟ نه! صاف نشده است».

۵۸۵ - حروف نفی شش تا هستند: «لَمْ، لَنْ، لا، ما و إِنْ».

۵۸۶ - «لم و لَمَّا» بر مضارع داخل می‌شوند و معنای آن را به ماضی تغییر می‌دهند؛ مانند: «لَم يَأْتِنَا و لَمَّا يَأْتِنَا».

«لن» به نفی در آینده اختصاص دارد؛ مانند: «لن يَأْتِي».

۵۸۷ - «لا» به نفی در گذشته و آینده اختصاص دارد و چنانچه فعل از نظر لفظ و معنی ماضی باشد واجب است «لا» تکرار شود؛ مانند: «لا أكلَ و لا شربَ» ولی اگر فعل تنها از نظر لفظ ماضی باشد^۱ یا فعل مستقبل باشد، تکرار آن جایز است؛ مانند: «لا يَأْكُلُ و لا يَشْرَبُ».

«ما و إن» اختصاص به نفی در گذشته و زمان حاضر دارد؛ مانند: «ما نامَ و إن ينأم» (همچنین: ما تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ - بقره / ۲۷۲؛ إن أردنا إِلَّا الْحُسْنَى - توبه / ۱۰۸؛ إن يدعونَ مِن دُونِهِ إِلَّا إِنَاءً - نساء / ۱۱۶).

یادآوری: «ما» مصدریه می‌باشد و چنین موقعی موصول حرفی نامیده می‌شود؛ مانند: «عَجِبْتُ مِمَّا فَعَلْتَ» یعنی «مِن فَعَلِكَ» (ما فَعَلْتَ تأویل به مصدر شده است).

و زائده نیز می‌آید که بر دو نوع است: **کافه** (بازدارنده) و **غیر کافه**:
کافه بر سه نوع است: یکی کافه از عمل رفع که تنها به سه فعل می‌پیوندد: «قَلَّ و كَثُرَ و طَالَ». دوم کافه از عمل نصب و رفع که به «إِنَّ» و دیگر حروف مشبّهة بالفعل می‌پیوندد و سوم کافه از عمل جر که به چهار حرف «رُبُّ، كَ، مِن، بَ» و چهار ظرف «بَيْنَ و بَعْدَ و حَيْثُ و أذً» می‌پیوندد.

۱- اینکه گفته است از نظر لفظ، ماضی باشد، منظور فعل دعائیه است که با لفظ ماضی بیان می‌شود ولی معنی مستقبل دارد؛ مانند: «لا غَفَرَكَ اللَّهُ و لا نَصَرَكَ» که می‌توانیم بدون تکرار «لا» بگوییم: «لا غَفَرَكَ اللَّهُ و نَصَرَكَ».

غیر کافه پس از رافع واقع می‌شود؛ مانند: «شَتَانُ مَا هَمَا» (بین آن دو جدایی ایجاد شد) و پس از ناصب؛ مانند: «لَيْتَمَا هَذَا الْحَمَامَ لَنَا» و پس از جازم؛ مانند: «إِنَّمَا يَزُونَا نُكْرُمَهُ» (اگر به دیدار ما بیاید احترام می‌گذاریم او را).

۵۸۸- «کَلَّ» حرف ردع و انکار (بازداشتن و انکار) است؛ مانند اینکه در جواب کسی که گفته است: «أَأَنْتَ النَّبِيُّ؟» گفته شود: «كَلَّ» یعنی باز ایست از این سخن. یا اینکه در جواب کسی که گفته است: «إِفْعَلْ هَذَا الْأَمْرَ» گفته شود: «كَلَّ»؛ یعنی: «لَا أَفْعَلُنَّهُ» (بدون شک آن را انجام نمی‌دهم).

۵۳ - حروف تنبیه و تحضیض (تشویق و برانگیختن)

۵۸۹ - «أما» و «ألا» فقط بر جمله - چه اسمیه و چه فعلیه - داخل می‌شود و غالباً «ألا» پیش از «إِنَّ» می‌آید؛ مانند: «ألا إِنَّهُمْ هُمُ الْأَجْبَاءُ» و پیش از نداء؛ مانند: «ألا يا عینُ وَیَحْکِ أَسْعِدینی» (هان! ای چشم! وای بر تو: به من کمک کن).

۵۹۰ - «ها» بر اسم اشاره نزدیک داخل می‌شود؛ مانند: «هذا» و بین آندو «کاف» فاصله می‌شو؛ مانند: «هكذا» یا ضمیر رفع منفصل بین آندو فاصله می‌شود؛ مانند: «ها أنا ذا» و نوشته می‌شود: «هَاءَ نداء» یا حرف «إِنَّ» بین آندو فاصله می‌شود؛ مانند: «ها إِنَّ ذَا آتٍ» (آگاه باش، بدرستی که آن مرد خواهد آمد).

استعمال «ها» با ماضی همراه با قد نیز شایع است؛ مانند: «ها قد شَرِيتَ مُدَامَةً» (شراب).
یادآوری: «ها» در نداء، با «أی» نیز می‌آید؛ مانند: «أیُّهَا الرَّجُلُ» و بر «إِنَّ» هم داخل می‌شود؛ مانند: «ها إِنَّ السَّمَاءَ مُسْفِرَةٌ» (هان! آسمان صاف و پیداست).

۵۹۱ - هرگاه حرف تحضیض بر فعل مضارع داخل شود؛ طلب باشدت و تندی از آن اراده شده است؛ مانند: «هَلَّا تَسْتَغْفِرُ اللهَ» و اگر بر فعل ماضی داخل شود، توبیخ از آن اراده شده است؛ مانند: «ألا أَكْرَمْتَ ضیفَكَ».

یادآوری: ۱- «ألا و لو و أما» برای طلب با نرمی و خواهش (یعنی عَرْض) نیز به کار می‌رود؛ مانند: «ألا تَزورُنی» و «لو نزلت فَأَكْرَمْنَا مَثواکَ» (اگر بر ما وارد شوی، ورود تو را

گرامی می‌داریم. بهتر است معنی کنیم: کاش بیایی تا تو را گرامی‌بداریم؛ و مانند: «أما تَرَوُنَا فُتْرِيكَ عَمَلْنَا».

۲- «لولا» و «لوما» نیز دلالت دارند بر ممتنع بودن چیزی به سبب وجود غیر آن، و جز بر مبتدایی که خبرش وجوباً محذوب است، وارد نمی‌شوند. البته وجوب حذف خبر وقتی است که خبر بر مطلق وجود دلالت داشته باشد. در چنین حالتی «لولا» و «لوما» باید جوابی داشته باشند، جواب آنها اگر مثبت باشد با یک «لام» مفتوح همراه می‌شود؛ مانند: «لولا علیٌّ لَهْلَكْنَا» (اگر علی نبود نابود می‌شدیم) و اگر منفی با اداتی غیر از «ما» باشد، بدون «لام» مفتوح می‌آید؛ مانند: «لولا المَطْرُ لم تَخْصِبِ الأرضُ» ولی اگر با «ما» منفی شده باشد، بودن یا نبودن «لام» مفتوح جایز است؛ مانند: «لولا المُحامي ما أَدَى لنا المُفْلِسُ الدَّيْنَ».

۱- «ألا» هم حرف تحضیض است هم حرف عرض، ضمن اینکه گاهی حرف استفتاح و تنبیه است و گاهی هم حرف توییح و انکار..... «ألا» در معنی «عرض» اختصاص به جمله فعلیه خبریه دارد؛ مانند: «ألا تُجِبُونَ أَنْ تَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» (نور: ۲۴).

«أما» نیز گاهی حرف استفتاح و تنبیه است که در این صورت به منزله «ألا» می‌باشد و غالباً پیش از قسم می‌آید؛ مانند سخن ابی صخر هذلی که می‌گوید:

أما وَ الَّذِي أَبْكِي وَأَضْحَكُ وَ الَّذِي
أَمَاتَ وَأَحْيَا وَ الَّذِي أَمْرُهُ الْأَمْرُ

گاهی «أما» حرف «عرض» است. وقتی به معنی عرض به کار رود، همچون «ألا» اختصاص به فعل دارد؛ مانند «أما تَرَوُنَا فُتْرِيكَ عَمَلْنَا» (ر.ک: علی توفیق الحمد و یوسف جمیل الزعبی، المعجم الوافی فی النحو العربی، دارالجیل، صص ۵۳ و ۶۹).

۵۴ - حروف شرط و تفصیل و مصدر

۵۹۲- «إِنْ» برای آینده است حتی اگر بر ماضی داخل شده باشد و حکم آن جزم است (فعل را مجزوم می‌کند)؛ مانند: «إِنْ تَقُمْ أَقُمْ».

«لو» برای گذشته است هر چند که بر مضارع داخل شده باشد و جزم نیز نمی‌دهد؛ مانند: «لَوْ قُمْتَ» یا «لَوْ تَقَوْمُ قُمْنَا».

یادآوری: حکم جواب «لو» در نفی و اثبات، همچون حکم «لولا» است (به «لولا» مراجعه شود). هر گاه «إِنْ» و «لو» پس از «واو» واقع شوند «وُصَلِيَه» هستند و افادهٔ تثبیت در معنای پیش از خود می‌کنند و نیاز به جواب ندارد؛ مانند: «أَكْرِمُ أَيْبَاكَ وَ إِنْ - وَ لَوْ - وَبَخَكَ».

«لو» مخصوص همراهی با «أَنَّ» است؛ مانند: «لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا لَفَازُوا» که «أَنَّ» به عنوان موصول حرفی همراه با صله اش یا در محل رفع است به عنوان مبتدا که نیاز به خبر ندارد چون صله اش مشتمل بر مسند و مسندٌ الیه است یا در محل رفع به عنوان فاعل برای فعل مقدر؛ یعنی «و لَوْ تَبَّتْ صَبْرُهُمْ».

۵۹۳- «أَمَّا» برای تفصیل (جدا ساختن) است و به جای ادات شرط و فعل شرط آورده می‌شود که جواب آن وجوباً همراه با «فاء» خواهد بود؛ مانند: «أَمَّا الْعِلْمُ فَشَرِيفٌ».

۵۹۴- «أَمَّا» به منزلهٔ «أَوْ» است در همهٔ احکامش، از این رو برای تفصیل و شک و تخییر است. تفصیل؛ مانند: «هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان / ۳). (شک؛ مانند: «زَارَهُ إِمَّا زَيْدٌ وَإِمَّا عَمْرُوٌّ» تخییر؛ مانند: «تَعَلَّمَ إِمَّا الصَّرْفَ وَإِمَّا النَّحْوَ»).

۵۹۵- «مَا»، «أَنَّ» و «لو» (حروف مصدریه هستند) و اختصاص به جملهٔ فعلیه دارند و جز به فعل متصرف، متصل نمی‌شوند؛ زیرا فعل جامد، مصدر ندارد تا با این حروف تأویل

به آن بشود. مثال: «وَدِدْتُ لَوْ تَرَوْنِي»؛ یعنی «زیارتتک». «أَنَّ» (که از دیگر حروف مصدری است) اختصاص به جمله اسمیه دارد؛ مانند: «بَلَّغَنِي أَنَّهُ مَسْرُورٌ» یعنی «سروره». «لَكِي» اختصاص به فعل مضارع دارد؛ مانند: «حِثُّ لِكِي تَتَعَلَّمُ»؛ یعنی: «لِلتَّعَلُّمِ». این حرف را بدان جهت که با ما بعد خود به صورت مصدر در می آید، مصدریه نامیده اند.

یادآوری: «ما» جانشین ظرف زمان محذوفی می شود که به مصدر اضافه شده است؛ مصدری که «ما» و صله اش به همان مصدر تأویل می شوند؛ مانند: «لَا أَفَعَلُهُ مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ»؛ یعنی «مُدَّةَ طُلُوعِ الشَّمْسِ» (این «ما»، مصدریه زمانیه است).

۵۵ - حروف تفسیر و مفاجات و استقبال

«آن» و «آی» حروف تفسیر، «اذ» و «إذا» حروف مفاجات و «سین» و «سوف» حروف استقبال هستند.

۵۹۶ - «آی» مفرد و جمله را تفسیر می‌کند و ما بعد آن، بر این مبنا که عطف بیان یا بدل است، در اعراب تابع ما قبل آن است؛ مانند: «هَذَا عَسَجِدُ أَيْ ذَهَبٌ» و «تَرْمِيَنِي بِالطَّرْفِ أَيْ أَنْتَ مُدْنِبٌ» (مرا زیر نظر گرفته‌ای؛ یعنی اینکه تو گناهکاری).

«آن» جمله را تفسیر می‌کند و حکم آن چنین است که پیش از آن جمله‌ای بیاید که در آن، معنی قول باشد نه لفظ قول و حرف جر بر سر آن نیاید؛ مانند: «أَشَارَ إِلَيْهِ أَنْ قُمْ»؛ یعنی «اشاره‌ای به او» (و مانند: فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ إِصْنَعِ الْفُلْكَ - مؤمنون / ۲۷).

۵۹۷ - «سین» حرف تنفس و «سوف» حرف تسویف^۱ است. این دو حرف، فعل مضارع را به آینده اختصاص می‌دهند با این تفاوت که «سوف» زمانش طولانی‌تر از «سین» است.

۵۹۸ - «إِذْ» پس از «بِئْنَا وَبَيْنَمَا» واقع می‌شود؛ مانند: «فَبَيْنَمَا الْعُشْرُ إِذْ دَارَتْ مَيَاسِرُ» (در حالی که سختی بود، ناگاه آسان گردید).

«إِذَا» به جمله اسمیه اضافه می‌شود؛ مانند: «خَرَجْنَا فَإِذَا الْقَمَرُ مُطْلِقٌ» (بیرون آمدیم پس ناگاه ماه درآمده بود).

۱ - منظور از «تنفیس»، توسیع است، برای اینکه مضارع را از زمان تنگ و اندک، یعنی حال به زمان واسع و بیشتر؛ یعنی آینده منتقل می‌کند. منظور از «تسویف» تراخی و دوری در زمان آینده است، و «سوف» برای آینده دورتر است.

۵۶ - حرف توقّع، انواع لام ها و حروف زائد

۵۹۹ - «قد» حرف توقّع است که:

- در ماضی برای تحقیق (حتمیت) است؛ مانند: «قد شُفِيَ العليلُ».
- و در مضارع برای تقلیل (قلّت در وقوع فعل) است؛ مانند: «قد يَنْجِحُ الكَسْلانُ» (گاهی تنبل موفق می شود).

یادآوری: «قد» به فعل خبری متصرف مثبت خالی از عوامل نصب و جزم و «سین و سوف» اختصاص دارد. پس گفته نمی شود. «قد لا یأتی» بلکه گفته می شود: «رُبّما لن یأتی».

۶۰۰ - «لام» مکسور دو نوع است:

- ۱- «لام» جر، که «لام» لکی و «لام» جحدود نیز از جمله آن است.
- ۲- «لام» امر.

۶۰۱ - «لام» مفتوح بر پنج نوع است:

۱ - «لام» جواب قسم و موطّئه (آماده کننده) برای قسم؛ (مانند: یس و القرآن الحکیم إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ).

۲ - «لام» واقع در جواب «لو» و «لولا» (لو أَنَّهُمْ صَبَرُوا لَفَازُوا).

۳ - «لام» ابتدا؛ مانند: «لَمَحَمَّدٌ رَسُولٌ».

۴ - «لام» واقع بر خبر «إِنَّ»؛ مانند: «إِنَّ مُحَمَّدًا لَرَسُولٌ».

۵ - «لام» جارّه ضمائر، غیر از «یاء»؛ مانند: «لَكَ، لَنَا، لَهُ...».

(لام جارّه وقتی بر «یاء» ضمیر وارد شود مکسور است).

۶۰۲ - حروف زائد پنج تا هستند: «إِنْ، أَنْ، مَا، لَا وَ مِنْ».

۶۰۳ - «إِنْ» در موارد زیر زائد واقع می‌شود:

- پس از «ما» نافییه؛ مانند: «طَلَبْتُ صَدِيقِي فَمَا إِنْ رَأَيْتُهُ».

- پس از «ما» مصدریه؛ مانند: «إِنْتَظِرْنِي مَا إِنْ جَلَسَ الْقَاضِي»؛ یعنی «مُدَّةَ جُلُوسِهِ».

- پس از «أَلَا» استفتاحیه مانند: «أَلَا إِنْ سَرَى لَيْلِي فَبِتُّ كَثِيبًا» (هان! شب من گذشت پس من شب را اندوهناک و غمگسار به روز آوردم).

۶۰۴ - «أَنْ» در موارد زیر زائده واقع می‌شود:

- پس از «لَمَّا» حینییه (لَمَّا که به معنی «هنگام» است): «لَمَّا أَنْ هَلَّ الْهَيْلَانُ».

- میان «لَوْ» و فعل قسم؛ مانند: «وَاللَّهِ أَنْ لَوْ قُتِلْتُ قُتِنَا».

۶۰۵ - «مَا» در موارد زیر زائده واقع می‌شود:

- پس از ادات شرط «إِنْ، إِذَا، كَيْفَ، مَتَى، أَيْنَ، حَيْثُ وَ أَى»؛ مانند: «إِذَا مَا جِئْتَ جِئْنَا».

- پس از «رُبَّ» و حروف مشبّهة بالفعل که آن را از عمل باز می‌دارد.

- پس از «عَنْ»؛ مانند: «عَمَّا قَلِيلًا»^۱ (پس از اندکی. عن در اینجا به معنی «بعد» است).

- پس از «كَيْ»؛ مانند: «تُهَدِّدُنِي كَيْمَا أَخَافُكَ».

۱ - قَالَ عَمَّا قَلِيلًا لِيُصْبِحَنَّ نَادِمِينَ (مؤمنون / ۴۰). خدا به رسول خود فرمود: اندک زمانی نگذرد که قوم، از تکذیب و انکار خود، سخت پشیمان خواهند شد.

۶۰۶- «لا» پس از واو عطف که پیش از آن نفی آمده باشد، زائد و برای تأکید نفی است؛ مانند: «ما سَمِعْنَا و لا رأینا».

۶۰۷- «من» پیش از نکره ای که پیش از آن نفی آمده باشد، زائد است؛ مانند: «ما جاء مِنْ أَحَدٍ» یا اینکه پیش از آن استفهام آمده باشد؛ مانند: «هل جاء مِنْ أَحَدٍ؟» (همچنین: هل مِنْ ناصِرٍ يَنْصُرُنِي).

تمرین ۱۵۴- جمله های زیر را اعراب گذاری و معانی حروف را بیان کنید:

- غَمَضْتُ عَلَيَّ (استعلاء) هذه المسألة فَشَرَحَهَا (ترتیب بدون فاصله) لِي (تبلیغ) الأستاذُ - الكلمةُ اسمٌ أو فعلٌ أو حرفٌ (تقسیم) - درستٌ مِنْ (ابتداء زمانی) نصفِ اللَّيْلِ حَتَّى (انتهای زمانی) الفجرِ - زادَ فِي (ظرفیت) الرَّقَّةِ حَتَّى (انتهاء زمان) إِنْفَلَقَ - سواءَ عَلَيَّ (استعلاء) إِرْعَوَيْتُ أَمْ (تسویه) لَمْ (نفی، جزم) تَرَعَوِ - طالَمَا (کافه از عمل) نَصَحْتُكَ و لَمْ (نفی، جزم) تَنْصِيحَ - كثيراً ما (زائده برای تأکید معنی یا مبالغه در کثرت) يُنْبِئُهُ الغافلونَ و (مطلق عطف) لا (نفی) يَنْبَهُونَ - لا (نفی) أفرقُكَ أو (حرف ناصبه) تَبَوَّحَ لِي (تبلیغ) بأَسْرارِكِ (تعدیه) - لیسلاً (تمنی) شعری - أ (استفهام) حَتَّى هو أَمْ (تسویه) مَيِّتٌ - جاء أُنْبِي لَكِن (استدراك) أخی لَمْ (نفی، جزم) يَجِيءُ - رأيتُ ماءً لا (تثبیت حکم برای معطوف علیه و نفی آن از معطوف) شَراباً - أ (استفهام) و (مطلق عطف) لَمْ (نفی، جزم) يَنْظُرُوا إلی (انتهاء مکانی) رَبِّكَ كَيْفَ مَدُّ الظِّلِّ.

تمرین ۱۵۵- جمله های زیر را اعراب گذاری و معانی حروف را بیان کنید:

ما (نافیه) إِنْ (زائد) آتَيْتُ بِشَيْءٍ (زائد) أَنْتَ تُكْرَهُهُ - (لو شرط) كَانَتِ الشَّمْسُ طالِعَةً لَكَانَ (زائد در جواب لو) الضُّوءُ موجوداً - (عرض: طلب با نرمی) تَنْزِلُ عِنْدَنَا فَتُصِيبُ (سببیه) خيراً - أَدْرُسُ و (مطلق عطف) إِنْ (وَصْلِيه) تَكاسَلُ رُفقاءُكَ - أَعْرِضُ عَن (مجاوزت) و (مطلق عطف) لَوْ (وَصْلِيه) أَقْبَلْتُ عَلَيْكَ (استعلاء) - أَمَّا (تفصیل) الرَّاسِخُونَ فِي (ظرفیت) العِلْمِ

فيقولونَ (در جواب أَمَا) أَمَّا بِهِ (إلصاق) - إِنَّ (تأكيد) العلم لقد (ل: تأكيد؛ قد: تحقيق) رَفَعَ
قدرُك - قد (تقليل) يَخِيبُ أَمْلُ الطَّالِبِ عِنْدَ ذَوِي الهِمَّةِ - لكم (تبلغ) من (زائد) إِلِهِ غَيْرِهِ.

پیوست‌های نحو

۵۷ - جمله

۶۰۸ - لفظ مرکب ، یا مفید است؛ مانند: «أَمَرَ الشَّجَرُ» ، یا غیر مفید؛ مانند: «إِنْ أَمَرَ الشَّجَرُ»؛ زیرا تکمیل فایده آن در جوابی است که بگوییم «جَنِينَاهُ». لفظ مرکب مفید ، «کلام» و «جمله» نامیده می شود ، و غیر مفید ، «جمله». **یادآوری:** هر کلامی جمله است ولی هر جمله ای کلام نیست.

۶۰۹ - جمله بر دو نوع است:

- اسمیه و آن جمله ای است که با اسم آغاز شده باشد؛ مانند: «الشَّجَرُ مُرْهُرٌ».
- فعلیه و آن جمله ای است که با فعل آغازش شده باشد؛ مانند: «أَزْهَرَ الشَّجَرُ».
- جمله ظرفیه (و جار و مجرور) نیز به آندو ملحق می شود زیرا به اعتبار آنچه که «ظرف» یا «جار» بدان تعلق می یابند ، جمله محسوب می گردند.

۶۱۰ - جمله هایی که محلی از اعراب دارند هفت تا هستند:

- جمله ای که خبر واقع شده باشد؛ مانند: «الظُّلْمُ مَرْتَعُهُ وَ خِيمٌ».
- جمله ای که حال واقع شده باشد؛ مانند: «جَاءَ الْفَارِسُ يُرْكُضُ».
- جمله ای که مفعول واقع شده باشد؛ مانند: «قُلْ إِنَّ الْأَعْمَالَ بِالنِّيَّاتِ».
- جمله ای که ظرف زمان بدان اضافه شده باشد؛ مانند: «أَسَافِرُ يَوْمَ هُوَ مُسَافِرٌ» یا ظرف مکان بدان اضافه شده باشد؛ مانند: «حَيْثُ تَكُونُ الْجُثَّةُ».
- جمله ای که تابع برای مفردی باشد؛ مانند: «جَاءَ رَجُلٌ يَتَصَدَّقُ».

- جمله ای که تابع جمله ای است که محلّی از اعراب دارد؛ مانند: «العلمُ یَنفَعُ و یرَفَعُ».

- جمله ای که جواب شرط جازم و همراه «فاء» جزائیه یا «اذا» فجائیه باشد، مانند: «إِنْ تُصِیْبُهُمْ سَيِّئَةٌ... إِذَا هُمْ یَقْنَطُونَ»^۱.

۶۱۱- جمله هایی که محلّی از اعراب ندارند هفت تا هستند:

- جمله ابتدائیه؛ مانند: «نور الشمس ساطعٌ».

- جمله معترضه؛ مانند: «مولانا - رَحِمَهُ اللهُ - کان عادلاً».

- جمله مفسره؛ مانند: «العلم اتقنه» (جمله اتقنه محلّی از اعراب ندارد چون مفسر جمله مقدره «اتقن» است که محل آن در آغاز عبارت و محذوف است).

- جمله ای که صله موصول اسمی است؛ مانند: «الحمد لله الذی خلق کلّ شیء»

- جمله ای که جواب قسم است؛ مانند: «و حَقِّکَ لِأَفْعَلَنَّ».

- جمله ای که جواب شرط جازم ولی بدون «فاء» جزائیه یا «اذا» فجائیه است، یا جواب شرط غیر جازم است؛ مانند: «لَوْ اجْتَهَدْتَ لَنَجَحْتَ».

- جمله ای که تابع جمله ای است که محلّی از اعراب ندارد؛ مانند: «انْقَطَعَ الْمَطَرُ وَ تَبَدَّدَتِ الْغُیُومُ»^۲.

تمرین ۱۵۶- جمله های اسمیه و فعلیه را مشخص کنید:

- العلمُ یَجْلُو العَمی عن قلبِ صاحبه (همه جمله اسمیه و جمله یجلو... فعلیه است) - البحرُ دُرُرُهُ راسیةٌ فی قعره (اسمیه) لا یستخرجها (فعلیه) إِلَّا مَنْ غاصَ فی لُججِهِ (اسمیه) - لا بأسَ علیک من الحُسادِ (اسمیه) - العلماءُ ، و إنْ فُقراءُ ، مقامُهُم جلیلٌ عند (اسمیه) مَنْ یَعْرِفُ قدرَ العلمِ (اسمیه)

۱- اصل آیه چنین است «و إنْ تُصِیْبُهُمْ سَيِّئَةٌ بما قَدَّمْتَ أیدیهم إذا هم یَقْنَطُونَ» (روم/۳۶).

۲- جمله جواب ندا نیز محلّی از اعراب ندارد؛ مانند: «یا أیُّها الذّین آمنوا اسْتَعینوا بالصّبر و الصّلوّة».

است و جمله «يعرف» فعلیه ، صله موصول است) - نحنُ طَلَبَةُ العلم (اسمیه است و طلبه از باب اختصاص مفعول به فعل أَخَصُّ می باشد؛ پس این جمله فعلیه است) أَسَعَدُ النَّاسِ حِظًّا (اسمیه) - أَنْتُمْ التَّابِعُونَ فِي مَعَارِفِ شَتَّى (اسمیه) - أُو فِي الْجَبَلِ أَبُوكَ أُمُّ فِي الْمَدِينَةِ (اسمیه).

تمرین ۱۵۷ - جمله‌هایی را که محلّی از اعراب دارند و جمله‌هایی را که محلّی از اعراب ندارند مشخص کنید:

- إِعْتَاَصَتِ الْمَسْأَلَةُ (ابتدائیه ، محلّی از اعراب ندارد) أَى صَعَبٌ حُلُّهَا (مفسّره ، محلّی از اعراب ندارد).

- حُسَادَى ، هِدَاهُمُ اللهُ ، لَا يَزَالُونَ يَتَرَصَّدُونَ الْإِقَاعَ بَى (حسادى تا آخر: جمله ابتدائیه ، محلّی از اعراب ندارد؛ هِدَاهُمُ اللهُ؛ جمله معترضه ، محلّی از اعراب ندارد؛ لَا يَزَالُونَ تا آخر: خبر برای مبتدا (حُسَادَى) محلاً مرفوع است؛ يَتَرَصَّدُونَ: خبر فعل ناقصه «لَا يَزَالُونَ» و در محلّ نصب است).

- الْفَلَكُ وَالْقَمَرُ فِي كَبِدِهِ حَدِيقَةٌ مَنثورَةٌ أَزْهَارُهَا عَلَى بَسَاطِ فِضِّي (الْفَلَكُ) تا آخر: جمله ابتدائیه محلّی از اعراب ندارد؛ فَى كَبِدِهِ حَدِيقَةٌ: خبر برای مبتدا (الْفَلَكُ) ، محلاً مرفوع ، جمله أَزْهَارُهَا... صفت است برای حَدِيقَةٌ در محلّ رفع).

- مَا أَجْمَلَ مَشْهَدَ الْغَزَالَةِ إِذَا تَوَسَّطَتِ السَّمَاءُ وَ لَمْ يَكُنْ فِي الْجَوِّ غُيُومٌ تَحْجُبُ مِنْ أَنْوَارِهَا (مَا أَجْمَلَ: جمله ابتدائیه ، محلّی از اعراب ندارد؛ تَوَسَّطَتِ: مضافٌ إليه برای «إِذَا» ، در محلّ جر؛ لَمْ يَكُنْ فِي الْجَوِّ غُيُومٌ: حالیه ، محلاً منصوب؛ تَحْجُبُ: نعتیه ، محلاً مرفوع).

- كَمْ رَاقِنَى مَنظَرُ الْبَحْرِ تَتَلَأُلُ عَلَى مَتْنِهِ أَشِعَّةُ الْبَدْرِ كَأَنَّهَا تُؤْنِسُ الْمَسَافِرِينَ فِي وَسَطِ وَحْشَتِهِمْ (كَمْ رَاقِنَى... جمله ابتدائیه، محلّی از اعراب ندارد؛ رَاقِنَى...: خبر برای «كَمْ» در محلّ رفع؛ تَتَلَأُلُ: جمله حالیه ، در محلّ نصب؛ أَنَّهَا تُؤْنِسُ: در محلّ جر به كاف؛ تُؤْنِسُ: خبر أنّ در محلّ رفع).

۵۸ - اعراب (ترکیب کردن)

اعراب (ترکیب کردن) جملات عبارت است از ذکر جایگاه و نقش هر جزئی از اجزاء جمله در ترکیب. به همین لحاظ ناچاریم نخست معانی مفردات و مقصود از کلام را با احاطه به مبادی زبان فرا بگیریم تا بتوانیم هر جمله درست را با اصول زبان تطبیق بدهیم و آن را بروفق آنچه نزد اهل زبان شناخته شده است، ترکیب کنیم. از اینرو این پیوست را به آخر کتاب اضافه نمودیم تا از باب یادآوری، به آن مراجعه شود. تفصیل و تمرین آن را به استادان محترم واگذار می کنیم.

- در اعراب فعل موارد زیر ذکر می شود:

صیغه و نوع آن - ماضی یا مضارع یا امر؛ معلوم یا مجهول؛ از افعال ناقصه است یا از افعال مقاربه و الی آخر.

اعراب آن - مرفوع است یا منصوب یا مجزوم؛ سبب اعراب و علامت اعراب آن که ظاهر است یا مقدر.

اگر مبنی باشد نوع بناء و حرکت آن که ظاهر است یا مقدر.

- در اعراب اسم موارد زیر ذکر می شود:

صیغه و نوع آن - اسم فاعل یا اسم مفعول یا...؛ معرفه یا نکره؛ اسم اشاره است یا اسم موصول یا اسم فعل و الی آخر.

اعراب آن - منصرف است یا غیر منصرف و آنچه مانع از منصرف بودن آن است.

حالت آن - مرفوع است که اگر فاعل باشد یا مبتدا یا...؛ یا منصوب است که اگر مفعول به باشد یا...، یا مجرور است به حرف جر یا به اضافه... (ابواب مرفوعات و منصوبات و مجرورات را مطالعه کنید).

علامت اعراب - ظاهر است یا مقدر، یا اگر مبنی است حرکت بناء آن.

- در اعراب حرف موارد زیر ذکر می شود:

جنس آن - حرف جر است یا عطف یا...
 متعلّق آن: ظاهر است یا محذوف؛ اگر محذوف است، حذف مطلق است یا مقید و الی آخر.

- در اعراب ظرف موارد زیر ذکر می شود:
 جنس آن - ظرف زمان است یا مکان؛ معرب است یا مبنی.
 معنای آن - بر ماضی دلالت دارد یا آینده، بر مفرد داخل می شود یا بر جمله، متضمن معنی شرط است و الی آخر.
 متعلّق آن...

- در اعراب توابع، موارد زیر ذکر می شود:
 جنس آن - نعت است یا تأکید و الی آخر (باب توابع).
 اعراب آن - هنگامی که تابع متبوع خود می باشد در لفظ یا در محلّ.

- در اعراب جمله موارد زیر ذکر می شود:
 جنس آن - اسمیه است یا فعلیه و الی آخر.
 اعراب آن - چنانچه محلّی از اعراب داشته باشد یا نداشته باشد، با ذکر سبب آن.

اعراب فعل

در اعراب فعل ماضی گفته می شود: فعل ماضی مبنی بر فتحه ظاهر در آخر آن است و هرگاه در آخر آن «الف» باشد گفته می شود؛ مبنی بر فتحه مقدره است بر الف به سبب ناممکن بودن ظهور حرکت بر الف و اگر متصل به «واو» جمع باشد گفته می شود؛ مبنی بر فتحه مقدره است بر آخر آن که ظهور حرکت مناسب با «واو» مانع از ظهور فتحه بناء شده است.

هر گاه متصل به ضمیر رفع متحرک باشد گفته می شود مبنی بر فتحه مقدره بر آخر آن است که سکون عارضی مانع از ظهور آن گردیده است.

هر گاه فعل شرط یا جواب شرط باشد در اعراب آن گفته می شود؛ در محلّ جزم است؛ زیرا فعل شرط یا جواب آن است.

در اعراب فعل مضارع گفته می شود؛ فعل مضارع مرفوع به سبب خالی بودن از عوامل نصب و جزم و علامت رفع آن ضمه ظاهر در آخر.

هر گاه در آخر آن «الف» باشد گفته می شود: مرفوع و علامت رفع آن ضمه مقدره به سبب ناممکن بودن ظهور حرکت بر الف.

اگر در آخر آن «واو» یا «یاء» باشد گفته می شود: مرفوع است و علامت آن ضمه مقدره به سبب دشواری ظهور ضمه بر «واو» یا «یاء».

اگر از افعال خمسه باشد، گفته می شود مرفوع است و علامت رفع آن ثبوت نون است به جای ضمه؛ زیرا از افعال خمسه است.

هر گاه متصل به «نون» جمع مؤنث یا «نون» تأکید باشد گفته می شود: مبنی بر سکون است به سبب اتصال به «نون» جمع مؤنث یا مبنی بر فتح است به سبب اتصال نون تأکید ثقلیه یا خفیفه و در محل رفع است یا نصب... .

در اعراب فعل مضارع منصوب گفته می‌شود: فعل مضارع منصوب به «لن» یا غیر آن یا «أن» مقدر و علامت نصب آن فتنه ظاهره یا مقدره بر آخر آن به سبب ناممکن بودن ظهور آن یا دشواری در ظهور آن بر حرف آخر.

اگر از افعال خمسه باشد گفته می‌شود: منصوب به حذف «نون» از آخر آن زیرا از افعال خمسه است.

در اعراب فعل مضارع مجزوم گفته می‌شود: فعل مضارع مجزوم به «لم» یا غیر آن علامت جزم آن سکون آخر، یا حذف نون (اگر از افعال خمسه باشد) یا حذف حرف عله به جای سکون (اگر از افعال معتل اللام باشد).

در اعراب فعل امر گفته می‌شود: فعل امر مبنی بر سکون یا بر حذف حرف عله به جای سکون (اگر از معتل اللام باشد) یا مبنی بر حذف نون به جای سکون (اگر از افعال خمسه باشد) یا مبنی بر سکون مقدر است که به سبب عارض شدن حرکت مناسب (با «واو» جمع یا «یاء» ضمیر مؤنث مخاطب) ظهور سکون بر حرف آخر ناممکن شده است.

اعراب اسم

در اعراب اسم مرفوع گفته می شود: علامت رفع آن ضمه ظاهر در آخر یا ضمه مقدره به سبب ناممکن بودن یا دشوار بودن ظهور ضمه یا اشتغال محل آن با حرکت مناسب که عارض شده است. یا علامت رفع آن «واو» است؛ زیرا از اسماء خمسسه است یا چون جمع مذکر سالم است یا ملحق به جمع مذکر سالم است یا مرفوع به «الف» است چون مثنی یا ملحق به مثنی است و «نون» عوض از تنوین است در اسم مفرد....

اگر مبنی باشد در اعراب آن گفته می شود: مبنی بر سکون است یا مبنی بر فتح است... و در محل رفع است به عنوان فاعل یا مبتدا و غیره....

اعراب اسم منصوب و مکسور و مجرور را نیز بر همین منوال می توان گفت: در اعراب مضاف الیه گفته می شود: مجرور است به اضافه.

در اعراب موصول گفته می شود: مبنی بر سکون است یا غیر آن، در محل رفع، یا محل نصب....^۱

کتابنامه

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن عقیل، عبدالله، شرح ابن عقیل، شرح محمد محیی‌الدین عبدالحمید، ناصر خسرو، تهران، بی تا.
- ۳- ابن منظور، لسان العرب، نشر ادب الحوزه، قم، ۱۳۶۳.
- ۴- ابن هشام، شرح شذور الذهب، محمد محیی‌الدین عبدالحمید، المكتبة المصرية، بیروت، ۱۹۹۲.
- ۵- _____، شرح قطرانندی وبل الصدی، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، سیدالشهدا، قم، ۱۴۰۹ هـ.
- ۶- حسن، عباس، النحو الوافی، چهار جلد، ج ۴، ط ۳، دارالمعارف، مصر، ۱۹۷۴.
- ۷- الدریش، محیی‌الدین، اعراب القرآن الکریم وبیانه، ۱۰ جلد، ج ۷، الیمامة، بیروت، ۱۹۸۸.
- ۸- الشر تونی، رشید، مبادئ العربیة، چهار جلد، ج ۴، چاپ ۱۱، المطبعة الكاثولیکية، بیروت، ۱۹۶۵.
- ۹- الشریف، محمد باقر، جامع الشواهد، ج ۳، فیروز آبادی، قم، بی تا.
- ۱۰- شعرانی، میرزا ابوالحسن، دمع السجوم، ترجمه نفس المهموم : شیخ عباس قمی، علمیة اسلامیة، تهران، ۱۳۷۴ هـ ق.
- ۱۱- صافی، محمود و المحصی، لینه، الجدول فی اعراب القرآن، ۱۳ جلد، ج ۱۰، چاپ ۳، دارالرشید، بیروت، ۱۹۸۸.
- ۱۲- طباطبایی، مصطفی، فرهنگ نوین، ترجمه القاموس المصری، الیاس الطون الیاس، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۵۵.

- ١٣- الغلايينى، مصطفى، جامع الدروس العربية، يك مجلد (١ - ٣)، ناصر خسرو، تهران، ١٣٧٣.
- ١٤- محمد، على توفيق، المعجم الوافى فى النحو العربى، دارالجيل، بيروت، ١٩٨٤
- ١٥- معين، محمد، فرهنك فارسى، امير كبير، تهران، ١٣٦٤.
- ١٦- النادرى، محمد اسعد، نحو اللّغة العربية، المكتبة العصرية، بيروت، ١٩٩٧.
- ١٧- اليسوعى، الاب لويس معلوف، المنجد فى اللغة، ط ٢١، دارالمشرق، بيروت، ١٩٧٣.
- ١٨- يعقوب، اميل بديع، موسوعة النحو و الصرف و الاعراب، ترجمه قاسم بستانى و محمد رضا يوسفى، اعتصام، قم، ١٤٢٠ هـ